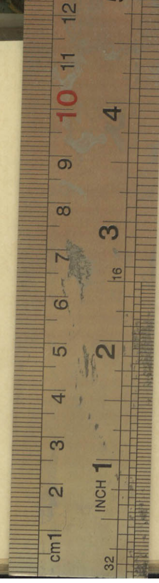




ترجمه تاریخ روسیه

تاریخ روسیه

فصل اول

جغرافیای روسیه

تفاوت فاحش میان اروپای شرقی و اروپای غربی : دریاها کوهها ، آب و هوا ، — رودخانه ها ، روسیه و تاریخ — ساختن

ادار : اتحاد جغرافیائی روسیه

*

تفاوت فاحش میان اروپای شرقی و اروپای غربی : دریاها ، کوهها آب و هوا

اروپا من حیث المجموع بدو بخش نامتساوی تقسیم میشود : اگر تمام اروپا را بوسعت ده ملیون کیلومتر مربع بدانیم چهار ملیون و نیم از آن بقسمت غربی و پنج ملیون و نیم دیگر بقسمت شرقی اختصاص مییابد . بخش اول تجزیه میشود بر حکومات جمهوری و حکومات مطلقه اروپا بجز روسیه ؛ بخش دوم تحت زمامداری روسیه مجتمع است . طبیعت نیز با سبک اداره سیاسی یا اداره دینی موافقت نموده این دو اقلیم را یعنی اقلیم غربی یا اروپای قدیم و اقلیم شرقی یا روسیه را در تخالف با یکدیگر قوت داده است .

ابحار داخلی ، خلیجهای عمیق نیمجزیره ها peninsules و اشباه الجزایر و دماغه های کوچک و بزرگ سواحل بخش اول را بریده اند و کنده اند و مفرش ساخته اند جزایر و مجمع الجزایر بسیاری هم گرداگرد آن پراکنده شده اند

بریتانیای کبیر و نیمجزیره یونان بویژه از حیث سواحل خود

انبساط دیگری دارند که بنسبت اراضی آنها خارج از قیاس بوده
و با توده‌ی متراکم و نفوذ ناپذیر اروپای شرقی مخالفت کلی نشان میدهند
پس کالبد پر مفاصل متشکل از ممالک غرب، خطوط فارقه
جغرافیای اروپاست در صورتیکه فضاهای پر وسعت روسیه
علی الظاهر دنباله همان دشتها و جلگه های مرکزی و شمالی آسیا
میباشند . بلاشک روسیه نیز با چندین دریا راه دارد
مثلاً در طرف شمال با اقیانوس منجمد شمالی که بوسیله
هلال وسیع دریای سفید شمالی در اراضی نفوذ میکند
در طرف جنوب با دریای خزر و بحر آزوف Azof
و دریای سیاه ؛ در طرف شمال غربی با بحر بالتیک
و خلیجهای آن بوتنی ، فنلند ، لیوونی . اما
تمام این دریاها روسیه را از لحاظ ساحلی یک انبساط
نسبی ضعیف می بخشند چه باقی اروپا تقریباً
۲۵،۰۰۰ کیلومتر طول ساحلی دارد ولی روسیه با وجود یک مساحت
متشابه جز ۸۸۰۰ متر طول ساحلی نشان نمیدهد وانگهی
تنها اقیانوس منجمد شمالی و بحر ابیض در این میزان تقریباً نیمه
مداخله دارند یعنی ۴۴۰۷ کیلومتر . اما این دو دریا
جز در چند ماه در عرض سال قابل کشتی رانی نیستند یعنی
فقط از ماه ژوئن تا سپتامبر . بحر بالتیک نیز در دو خلیج
شمالیتر خود بسهولت یخ می بندد چنانکه اردوهائی توانسته اند

باتمام مواد جنگی خود از روی آن در موقع یخ بندان عبور
کنند کشتی رانی در آن از ماه نوامبر تا ماه آوریل
متوقف میگردد دریای خزر اکثر اوقات مخصوصاً در قسمت
شمالی از یخ مستور است یعنی در قسمتی که بندر حاجی ترخان
همان بندر پر تردد آن واقع میباشد جاهائی از دریای
(آزوف) هم مردابزار است میتوان گفت دریاهای روسیه
باستثنای دریای سیاه از حیث علائم خارجه اروپائی حساب
نمیشوند و کار دریاهای غرب از آنها ساخته نیست
روسیه از این نقطه نظر از نواحی نابهره‌مند اروپاست
و چون با ممالک ممتاز غرب مقایسه گردد میتوانش
باسم (اروپای بری) در مقابل اروپای بحری معرفی نمود

اروپای قدیم با وجود دندانه های سواحل ارتفاع
یکسان و همواری از سطح دریا نداشته بلکه بشدت
دچار عوارض میباشد انبوه مرکزی جبال آلپ بکنار
هیچ یک از نواحی اروپائی نیست که در وسط یا در طول خویش
دارای یک برجستگی کوهستانی تناوری نباشد این
برجستگیها بمنزلت ستون فقرات یا پایه سرزمینها
و ممالکند : انگلیس سلسله (پیک) و اسکاندیناوه ؛
و فرانسه (پیرنه ها) و اسپانیا ها) و ایتالی (آپنن)
و آلمان انبوه (سواب) و (فرانکونی) و (هارتس) و سوئد

آلپهای اسکاندیناوی و دیناریک یونان و اسلاوی جبال
(بالکان) و (پیند) را دارند برخلاف اینها روسیه هیچ
کوه‌رشته دارد در منتها الیه سرزمین آن محدودند: در جهة
شمال غرب محدود است بکوه گرانیتی (فنلاند) در جنوب
شرق بشاخه‌های جبال (کارپات) در جنوب به حلقه‌های
سنگلاخ کریمه Crimée (یایلا) و (چاردیرداغ)
۱۵۸۰ متر و جبال قفقاز که دنباله آنها تا ۱۱۰۰
کیلومتر کشیده شده و قله البرس ۵۶۴۰ متر از قله
کوه سفید Mont Blanc مرتفعترین قلل اروپا ۱۵۰۰ متر
بلندتر است از سمت شرق بجبال اورال طویلترین
سلسله جبال [۲۴۵۰ کیلومتر] اروپا و آسیا که بموازات
نصف النهار طولاً کشیده شده و قللی دارد ببلندی ۱۹۰۰ متر
لفظ اورال در زبان تاتاری بمعنی کمربند آمده است
اما این کوهها تنها منزلت کمربند را ندارند بلکه تمام کوههای
روسیه در خور همین قسمت اند زیرا روسیه را حدودبندی
نموده و کمربندوار دور آنرا احاطه دارند ولیکن در
برآمدگیهای داخلی و توزیع میاه آن تأثیر ضعیفی اجرا
میکنند از کوههای کارپات و قفقاز جز مجاری آب
کوچک سرازیر نمیشود در صورتیکه رودخانه‌های بزرگ
روسیه از رشته‌هائی که حداکثر ارتفاع دارند سرچشمه

تیگیرد نیز بگوییم که این کوهها یک سطوحه تشکیل نمیدهند بلکه
تقریباً همگی قطعات سلاسلی از خارج از روسیه . با بیانی
ساده میتوان گفت این قطعات روسی نبوده بل فنلندی
الیغوری ، تاتاری ، ارمنی میباشند پس امپراطوری قیاصره
روس یک دشت وسیعی تشکیل میداد که در طرف غرب با دشتهای
(پولونی) و (اروس) و در سمت شرق با صحراهای بی پایان
سیبری و ترکستان اتصال داشته و با خاک پر عوارض غرب
مخالفت شدید ابراز میکند از نظر معرفت الجبال میتوان
روسیه را (اروپای مجاری) در مقابل (اروپای جبال)
تعریف نمود
معذالک یکسانی سطح در روسیه مطلق نیست اما تباینی
بسیار ضعیفتر از تناسب غرب ، خاک روسیه پستی
و بلندیها و برآمدگیها و فرورفتگیها دارد روی این
طرح بندی ساده از خاک روسیه و در مرکز مملکت یک برآمدگی
چهارگوش دیده میشود که باسم (حلقه مرکزی) یا بنام قسمت
شمالی (حلقه الاولی) مسمی است ارتفاعات حلقه
(والدای) که تپه های آن تا صد متر بلندی میرسند
زاویه شمال شرقی آن حلقه ، تلهای ضعیف (دنیپر)
Dnieper که تا آبشارهای آن امتداد مییابند ضلع
غربی آن ، ارتفاعاتی که از (کورسک) تا (ساراتوف)

کشیده میشود ضلع جنوبی آن ، پشته های شنزاری که در ساحل
یمین ولگا ، کاما قرار گرفته اند ضلع شرقی آن ، پیچ و خمهای
زمینی که حوزه ولگا را از شیب اقیانوس منجمد شمالی جدا میکند ضلع
شمالی آنرا تشکیل میدهند وانگهی حلقه مرکزی بوسیله دره های
ولگای علیا ، و رودخانه (اوکا) و شعبات آن بدو قسمت نامتساوی
تجزیه میگردد

این برآمدگی در مرکز خاک روسیه با فرورفتگیهای تندی
مواجه میشود : ۱ - مابین حلقه والدای و شیبهای
شمال شرقی کارپات : دره بزرگی است که در طول
عهد چهارم طبقات الارضی آبهای دریای بالتیک و دریای
سیاه در آنجا متحد میشد این دره در شمال خط سیر دوینای
جنوبی و نیمن Niemen و در جنوب بدان سیر دنیپر
و شعبات آن واقع است دره مزبور در باتلاقهای (پینسک)
بحد اعلای دورافتادگی میرسد ۲ - مابین پشته های شنزار
ساحل یمین ولگا ، و شاخه های اورال در طول ولگا زمین
رو بپستی رفته تا کنار بحر خزر منتهی میشود که طراز سطح
آن بیست و پنج متر از سطح دریای سیاه پائین تر است
در اینجا با صحاری قرقیز مصادف میشویم که پست ترین ناحیه
روسیه اروپا میباشد این ناحیه در قدیم بستر یک دریای
داخلی بوده که بتدریج خشک شده و اکنون دریای خزر

و دریاچهٔ آرال و چند مجاری دیگر بازماندگان همان دریا میباشند.

اگر طراز دریای خزر با طراز دریای سیاه یکسان بشد یک قسمت مهم ازین دشت ملم زیع که سرتاسر با خار و خس تکرار پوشیده است در آب غوطه ور میگردید ۳- سومین و دو رنگی

رزگ در خاک روسیه عبارت است از دامنهٔ شمالی، مستور از دریاچه ها و باتلاقها که چمنزار های Toundra نیمه شان با یخهای اقیانوس قطبی و دریای سفید شمالی مخلوط میشود.

۴- ناحیه دریاچه های (سایما) (اونگا Onega

و لادوگا Ladoga) که سواحل شن زار دریای بالتیک دنبالهٔ آن بوده و یکرشته گودیهائی دارد که آبهای دریای سفید و بحر بالتیک را محل ارتباطند

باری روسیه من حیث المجموع جز یک دشت بسیار وسیع نبوده و سرتاسر مملکت تهب

ریاح قطبی میباشد و در مقابل این ریاح هیچ سدی از جبال موجود نیست و امتداد کوههای اورال هم موازی استقامت بادهاست و چون روسیه جز بوسیله دریاهای

کوچک مشروب نمیشود بایدجرم درجه حرارت نه از نسیمهای دریائی متاثر میگردد که در زمستان گرم و در تابستان خنک کند و نه از جریان هوائی و دریائی

(گولف‌ستریم) نفوذ می‌برد که با رسیدن رواج آن

روی سواحل و جبال (اسکاندیناوی) بسیری ملایمه بدون

آنکه در سواحل بحر بالتیک مؤثر واقع گردد یعنی سدهای

جبال مزبور در عرضهای متساوی مابین آب و هوای نروژ

و آب و هوای سوئد و روسیه یک اختلاف کلی برپا مینمایند

پس دشت روسیه چون داخلهٔ آسیا و افریقا

یا استرالیا تمام نتایج یک اقلیم بری را تحمل میکند

اولین نتایج مزبور یک اختلاف شدید است مابین فصول سال.

دشت مزبور بنوبت تأثیرات نواحی قطبی و آسیای

مرکزی و جنوبی و صحاری برازنج و بیابانهای سوزان

شنزار را میپذیرد (آناتول لروا بولیو) میگوید «کشورهای

واقعه در شمال دریای سیاه و خزر که با پاریس و نیز همعرض

باشند در ماه ژانویه هوائی دارند همسران هوای

استکهلم و در ماه ژوئیه هوایشان با هوای (مادر) Madère در یک

تراز است در حاجی ترخان با آنکه عرض ژنو

اتفاق میفتد که با شش ماه فاصله تغییرات حرارت

تا هفتاد حتی هفتاد و پنج درجه سانتیگراد برسد در سواحل

خزر همعرض با (آوینیون) Avignon سرما تا سی درجه زیر یخ

نزول میکند و در موقع تابستان تا چهل درجه و بیشتر صعود

مینماید در صحاری قرقیز همعرض با مرکز فرانسه زیبق

چندین روز متوالی می‌شود و در تابستان هم میزان الحراره (گرماسنج) زیر شعاع

آفتاب میترکد در سواحل دریای آرال درجه حرارت بحد اعلی میرسد ناهی

سرماهای سخت وگرماهای سوزان از هشتاد تا نود درجه سانتیگراد اختلاف

رخ میدهد»)، حتی در مسکو سرمائی تا ۴۴ درجه وگرمائی تا ۳۸ درجه

دیده شده است در لنین گراد درجات نهائی حرارت مابین ۴۰ تا

۴۵ درجه سرما و ۳۱ درجه گرما نوسان دارد

دومین نتیجه اقلیم بری روسیه عبارت است از اینکه ریاح در مسیر

خود قدری از رطوبت خود را از دست داده سپس در این مملکت داخل میشوند

یعنی روسیه از خشکی هوا گرفتار رنج وتعب میباشد در قاران دوبار

کمتر از پاریس باران میبارد بهمین جهت دشتهای لم یزرع وعاری از جنگل

این سرزمین فراوانند وهمین نبودن جنگل در تمام قسمت جنوبی روسیه

مانعی است برای تشکیل منابع آب و انتشار یک رطوبت صحی

لنین گراد (سن پترسبورغ) واقع در شصت درجه عرض شمالی

شمالیترین پایتختهای دنیاست بلندترین روزها در این شهر ۱۸ ساعت

وچهل وپنج دقیقه است ! آفتاب در همین روز ساعت ۲ و ۳۹ دقیقه

برآمده و ساعت ۹ و ۲۴ دقیقه فرو میرود اما زدن شفق تا موقع

زدن فلق امتداد مییابد تا مدت دو ماه شب وجود ندارد ؛ در این

هنگام آفتاب در ساعت ۵ و ۱۴ دقیقه برآمده و در ساعت

۲ و ۵۲ دقیقه فرو میرود سپیده‌های شمالی در شمال روسیه فراوان است

درحالیکه در صحاری جنوب اغلب اوقات حوادث سرابها

پدیدار میشوند

چون روسیه سرزمین جلگه و دشت است طبقات معرفة الارضی

خاکش تقریباً همه جا افقی است باید گفت ، کنون هیچ تکانی جبال
حادث نشده است که طبقات سنگها را بشدت بشکند یا خوردکرده
با انقباض آنها طبقات خاک نباتی وشن وریگ را سوراخ نماید نتیجه
آنکه جز در مجاورت جبال در تمام روسیه قحطی سنگ حکمفرماست
و همین مطلب در بسط وتوسعه اقتصادی وصنعتی روسیه سوء اثر
داشته است چنانکه عمارت سازی با موادی غیر از مواد چوب انجام
نیافته و ابنیه منحصراً از چوب چنار وکاج یا از خشت
ساخته شده است کلیسا های قدیم ، قصرهای سلاطین ، حصارهای
بلاد قدیم تماماً از چوبند امروزه هم خانه های ساکنین شهر
وکلبه های دهاتیان از چوب ساخته شده قصبات روسی واکثر
شهرها توده هائی هستند از مواد خوش سوز که سبب حریقهای
متناوب میگردد بالحساب توسط میتوان گفت ، تمام روسیه
در هر هفت سال یکمرتبه میسوزد ساختمانهای سابق روسیه که
از جنس موادی برپا هستند ممکن نبود متناسب مقدور (ایل دو فرانس)
یا کلیسا های بزرگ (رن) برسند و انگهی کلیسا های قدیم روسیه
خیلی کوچکند واز زمان تسخیر بالتیک وبحر سیاه باینطرف
است که امپراطوری روس شهرهائی ساخته از سنگ دارا شده
بنابرین از نقطه نظر معرفت الارضی میتوان روسیه را بقول
(سولویف) اروپای چوبی تعریف کرد در مقابل اروپای سنگی

رود خانه های روسیه و تاریخ

در مملکتی مانند روسیه که بس وسیع واز سواحل قابل استفاده بس عاریست
رود خانه ها یک اهمیت شایانی دارند اروپای شرقی هم از نظر

میاه بحری بهره مند دیده میشود مجاری آب با بودن شعبات دریائی
از مسدود شدن آن مثل قاره های افریقا و استرالیا مانع آمده است
این رودخانه ها مجاری عریضی دارند که در داخله آن مملکت تا قلبگاه
فرو رفته و حتی بعضی با دریاها مقایسه میشوند در این دشتهای
صاف رودخانه ها جریان پر خروش (دون) را نداشته و در
بسترهائی از میان شن و خاک سست روانند . رودخانه ها
تا مدت مدید تنها طریق ارتباط بودند : شاهزادگان روسی
هر وقت میخواستند املاک خود را سرکشی کنند یا یک سفر جنگی
در پیش گیرند میبایستی یا زمستان را غنیمت دانسته و با سورتمه های
خود روی یخهای صاف و هموار حرکت نمایند و یا در انتظار
ذوب شدن یخها بسر برده سپس تابع جریان آب باشند برای
مسافرت جز همین دو فصل فصول دیگر مساعد نبود یعنی تابستان
در جاتیق و زمستان در سورتمه . موقع بهار آب شدن یخها
و طغیان کردن آبها صحاری و دشتها را بحالت باتلاق در میاورد
که روسها این فصل را فصل راههای بد مینامند بالطبیعه
تجارت هم مانند جنگ و سیاست همین جاده ها را اختیار
کرده است چون رودخانه ها یعنی « طرق خود رو » را
در نظر آوریم بخوبی مکشوف میشود که چگونه اشخاص تاریخی روسیه
مسافات بعیده را بسرعت پیموده بسهولت از (نوگورود) به (کیف)
و از مسکو تقازان میرفتند گوئی پادشاه فرانسه از شهر پاریس

بشهر رنس و اورلیان میرود رودخانه ها با روسها بر ضد دشمن
بزرگش که ساخت باشند عقد اتحادی دارند همه جا کشور
گشائی و استقرار روسها مجاری آب را تعقیب نموده است عنصر
روسی در سواحل (اوکا) و (کاما) و (دون) و (ولگا)
گرد آمده و در همه جا نژادهای بومی را در اقطار جنگلهای اولیه
پس رانده است

نقطه حاکمه در سلسله میاه روسیه همان جلگه (والدای) میباشد
چه رودخانه ولگا نزدیک همین مکان از دریاچه ولگو Volgo
سرچشمه گرفته تا دریای خزر سرازیر میشود و باز نزدیک
همین جا رودخانه دونیپر Dnieper زائیده شده
و در بحر سیاه نزول میکند و باز قریب همین مکان رودخانه نیمن
Niemen و (دونا) جاری شده تا بحر بالتیک میرود و نیز
(ولیکایا) که در (پیپوس) میریزد و رودخانه هائی که دریاچه
(ایلمن) را تشکیل میدهند و رودخانه هائی که دریاچه (لادوگا)
Ladoga و اونگا Onega را تقویت میکنند همه
از همان جا میایند باری مرکز میاه روسیه در زاویه شمال غربی
از جلگه مرکزی واقع بوده و از انجا چنین پیداست که دامنه های
بزرگ آن بسوی جنوب و مشرق روگردانند ! این وضعیت
در انبساط تاریخ ملی روسیه دخیل بوده است ؛ تاریخ مزبور
بطور نقش از شمال غرب نزدیک جلگه (والدای) شروع میشود

Orléans, Reims

مشروح میشود چه شهرهای قدیم تجارتی (پسکوف) Pskof

و (نوگورود) روی دریاچه‌های (پیپوس) Peipouss

و (ایلمن) Ilmen تأسیس یافته از مخرج آنها رود دریا

کدام است؟ این محل رودخانه‌ی (نارو) Narva نیست

که از دریاچه پیپوس) خارج شده دسترسش از آثارها خلاصی

ندارد بلکه مخرج واقعی شبکه ایست از رودخانه‌ها و دریاچه‌ها

که رود (نوا) منتها الیه آنهاست و این (نوا) رودی است

با وسعت کم ولی با پهنای زیاد که میتوان (تامیز) واقعی

روسیه‌اش نامید ازین سبب که شهر لنین گراد) یا

(سن پترسبورغ) یعنی نوگورود قرن هیجدهم فراز آن بنا شده است

در ازمنه ابتدائی (نوگورود) در مرکز این شبکه رودها و

دریاچه‌ها مأمون‌تر از آن بود که بر فراز (نوا) قرار گیرد

کشتیهای آن شهر از راه (ولکوف) Volkof از ایلمن

در لادوگا و از راه (نوا) Neva در خلیج فنلاند

بحر بالتیک میرفتند رودخانه‌های کوچک دیگر آنرا با دریاچه

انگا (Onega) و دریاچه سفید مربوط میساخت بوسیله

سوخونا (Sokhona) و دوینای شمالی با بحر سفید

رابطه داشت که بعدها بندر (آرکانژل) در آنجا برپا شد بوسیله

شاخه‌های دوینا سیاحان (نوگورودی) تا اعماق جنگلهای شمالی

فرو رفته و ساکنین آنجا یعنی نژادهای وحشی را در ربقه اطاعت

قید در میاوردند خطوط تقسیم میاه بین دامنه (دریای سفید)

وحوزه دریاچه های (نوگورود) و حوزه ولگا بخوبی معلوم بود

مجاری آب در ابتدا بین اشتقاقهای مختلف تردد داشت:

حتی اکنون هم برخی از مجاری را بعنوان اشتقاقات معینی داد

مانند (شکسنا) Cheksna که تقریباً حائل بوده و دریاچه

سفید را با ولگا ربط میدهد این پیچیدگی منظومه میاه روسیه

که (دوینا) (نوا) و (دونا) (نیمن) را دنباله های

(دنیه پر) و (ولگا) قرار داده و چهار دریای روسیه را بهم پیوسته

باهم متصل میسازد بطور کافی وظیفه مهم تجارتی و وسعت کشورگیری

(نوگورود) بزرگ را بیان مینماید

در روی (دنیه پر) در همان ازمنه ابتدائی یک روسیه رقیب

روسیه (نوگورودی) بنام روسیه (کیه‌ف) Kief

تاسیس یافته است. این روسیه نیز نشیب خود را تعقیب نموده

و در امتداد جریان (دنیه‌پر) که ناچار او را بسوی دریای سیاه

و جانب (بیزانس) یکشانه سرازیر میشود خواهیم دید که دسته

کشتیهای جنگی از همین راه (دنیه پر) بسوی قسطنطنیه رهسپار شده‌اند

و نیز تمدن و مسیحیت یونانی از راه همین رودخانه تا (کیه‌ف)

فراز آمده است همین (دنیه‌پر) که سبب شوکت (کیه‌ف) گردیده

در انحطاط آن هم دخیل بوده است. چه این رودخانه یک

طریق ارتباط ناقص بوده و آبشارهای مشهور واقع در فوق (کیه‌ف)

برای کشتی رانی یک مانع بزرگ تشکیل میداده که در نتیجه این شهر

از مرکزیت تجارتی و سیاسی روسیه ساقط شده است

رودخانه (دون) Don با وجود یک مسیر هزار کیلومتری در جریان

تاریخی روسیه تاثیر چندانی نداشته یعنی در دوره رشد ملی روس
باختیار قبایل وحشی آسیا باقیمانده و بعدها قسمت آن با انضمام
بحر آزوف در دست ترکها افتاده است و [illegible] درش نشستند
قسمت سفلای آن اهمیت تجارتی آنرا اختلال نموده و همچنین
(دونا) و نیمن نیز تا قرن هجدهم در دست تصرف دولتهای لیتوانی
و سوئدیها یا در دست فاتحین آلمانی باقی بوده است.

بهترین رودخانه روسیه ولگاست که نام (مادر) ش
یاد میکنند ولگا در روسیه مقام و منزلت نیل افریقا و می سی سی پی
امریکا را دارد. این رودخانه با ۳۷۷۸ کیلومتر طول
مجرا از دانوب قریب ۲۵۰ کیلو [illegible] متجاوز میباشد چندین
شعبه آن در عداد رودخانه های بزرگ شمارده شده (اوکا)
با هزار کیلومتر طول از Meuse و اودر Oder
درازتر است و کاما با دوهزار کیلومتر از تمام مجاری آب اروپا
جز دانوب برتر است زیرا البه ۱۰۳۰ کیلومتر و لوار
۱۰۹۰ و (رن) ۱۲۰۰ کیلومتر طول مجرا دارند ملتقای
ولگا و اوکا در نیژنی نوگورود شبیه ملتقی دو بازوی
دریائی است مخصوصاً نظرگاه آن از بالای تپه که بلندی
شهر باشد است دیدنی است نشیب شهر بازار عمومی است
که صدهزار سالکین را گنجایش دارد و ابنیه و ساکن آن روی
ساحل هر دو رودخانه منبسط میباشد ولگا نزدیک به (یارسلاول)
۶۳۹ متر پهنا دارد و در فوق قازان پهنایش تا ۱۴۰۰ متر میرسد.

در طرف (سامارا) گاهی تا ۶ و ۷ متر فشرده شده و گاهی با شعبات

و شاخه‌های جانبی خود بپهنای بیست و شش متر گسترده میشود دلتای

این رود در بحر خزر که در ناوان خود جزایر بسیاری بیرون کشیده

قریب ۱۵۰ کیلومتر وسعت پیدا میکند در آبهای این رودخانه

ماهیهای بزرگ و کوچک فراوان است گاهی هم ماهیهائی

از رشتی ماهیان دریا بوده بوزن ۲۸۸ کیلوگرام بدام میشوند بهمین لحاظ

اگر یخبندان در چندین ماه از سال تهدیدش نمیداشت یقیناً

یکی از عجایب خیره کننده اروپا شمار میرفت اما هنگام ذوب

یخها بنادر، کشتی سازیها و توقفگاههای کشتی همگی

زنده میشوند دویست هزار کارگر از هر سوی روسیه بدین سواحل

رو مینهند پانزده هزار کشتی و پانصد کشتی بخار روی امواج

می غلطند (کوستروما) نیژنی نوگورود، قازان، سیمبیرسک

سامارا و (ساراتوف) و حاجی‌ترخان از جنب و جوش پر میشوند

علی الظاهر تمام زندگانی روسیه بدینجا انتقال مییابد

حوزه ولگا و شعباتش وسعتی بقدر سه برابر فرانسه اشغال

مینماید چنانکه حوزه اوکا به تنهائی سه برابر وسعت حوزه لوار

را دارد رود ولگا در قلمرو پهناور خود تقریباً تمام روسیه (

قرون شانزدهم) را شامل است چه توسعه این دولت را

بی گفتگو دلالت شایانی نموده است از روزیکه شاهزادگان

(ارشد) پایتختهای خویش را روی مسکوا شعبه اوکا و

شعبه ثانوی ولگا برقرار داشتند روسیه متوجه شرق گردیده

با ملل ترک و تاتار نبرد آغاز نهاد و بدینسان روسیه را سوی ایران

ولگا بسمت آسیا سوق داده رود نوا نیز باروپائی شدنش
رهنمون گردید خلاصه تاریخ این ملک تماماً در تاریخ این سه رودخانه
گنجیده و بشرح ذیل به دوره تجزیه میشود : تاریخ دنیپر
با (کیف) ، تاریخ ولگا با مسکو و تاریخ نوا با نوگورود
در قرن هشتم و پس تر سنپترزبورغ (لنینگراد) در قرن هجدهم
عظمت فرمانروائی پطر کبیر بطور قطع در آنست که همان ترک دریای
خزر و ولگا پایتخت خود را سوی دریای بالتیک باز برد و
درصدد جستجو برآمد که برای این رودخانه شرقی یعنی ولگا مخرجی
تازه یافته آنرا با دریاهای غرب مربوط سازد تا عاقبت در
سایه ترعه (دنیک ولگا) ولادوگا رودخانه دونا درحکم
مصب شمالی ولگا بعبارت دیگر ساحل خلیجی آن درآمده است

مناطق اربعه ؛ اتحاد جغرافیائی روسیه

از نقطه نظر تولید ثروت روسیه را میتوان بچهار برش نامساوی
از جنوب غرب تا شمال شرق تقسیم نمود : منطقه جنگلها ،
منطقه چرنوزیوم Tchernoziom یا زمین سیاه و
منطقه صحاری مزروع یا چمنزارها ، منطقه صحاری لم یزرع

۱ـ شمالی ترین و وسیعترین منطقه عبارتست از (پولیه سا) جنگل
روسی که از یک طرف با باتلاقهای انجماد یافته و توندراهای
ساحل منجمد اتصال دارد و از طرف دیگر با محوطه های خالی از
درخت که زراعت نواحی نوگورود و مسکو و (یاروسلاول) در این
جنگل ایجاد نموده است مجاور میشود جنگلهای شمالی دارای

درختان غرغ بوده و جنگلهای مرکزی درختان صمغدار سبز تیره رنگ را
با درختان غان که برگهای خرد و پوست سفید دارند میامیزند
در جنگلهای جنوبی درختان زیزفون و نارون و سفیدار مشهود
است در انتهای حد جنوبی درختان چنار پدیدار میشوند

۲- (زمین سیاه) از کناره پرت Pruth در قفقاز
روی فراخترین بعد روسیه پهن میشود حتی از اورال و قفقاز
درگذشته تا آسیا امتداد مییابد چیزیکه سبب این تسمیه است
طبقه گردیست از خاک نباتی سیاه با حاصلخیزی پایان ناپذیر
که بی منت کود حاصل فراوانی میدهد و از همین لحاظ
آنرا بیک زمین Beauce پهناوری بوسعت ششصد هزار
کیلومتر مربع و یا بیک مزرعه گندم بوسعت مملکت فرانسه تشبیه
کرده اند این زمین به تنهائی جهت بیست و پنج ملیون نفوس را می
پروراند و جمعیت آن روز بروز در تزاید و همواره اروپای
شرقی را بمنزلت انبار گندم بوده است ؛ همین جاست که
هرودوت مورخ یونانی آنرا سرزمین سیتهای زارع دانسته و باز
از همین جاست که شهر آتن ذخیره های حبوبات خویش را فراهم
میساخته است

۳- منطقه صحاری Steppes قابل زراعت ، موازی
با منطقه اول بوده در جنوب تا دریا نزول میکند باوجودیکه همواره
از کود مستغنی باشد باز زمینی است حاصلخیز . قبل از
دایر شدن دشتی بود برهنه ، علفزار و کاملا خالی از درخت

باوسعت ششصد هزار کیلومتر مربع شبیه است بچمنزاری از قاره امریکا لکن علفهای
دشت بقدری بلند است که گله و سوار میتوانند در میان آنها مختفی گردند
بلندی علفها از پنج و شش قدم تا هشت قدم میرسد صحاری مزبور عوارضی
جز دکورگانها (Courgans) یا تپه‌هائی که عظام رسمه نژاد
قدیم را در پناه میگیرد نداشته هنگام بهار اقیانوسی سبزه زار و هنگام
خزان علفزاری است زردفام سوخته که بهمه حال در دیده فرزندان
خود عزیز میباشد این سرزمین مدتها همان روسیه سربلند یا مقام
و قلمرو سواران خانه بدوش یعنی وطن قزاقان روسی بوده است
زمین سیاه و زمین چمنزار که تقریباً بهمان اندازه حاصلخیز است
رویهم مساحت ۱٬۲۰۰٬۰۰۰ کیلومتر مربع یا یکصد و بیست میلیون
هکتار زمین مرغوب میباشد که با زمینهای فرانسه و اتریش و هنگری
منضماً برابر است

۴- منطقه چهارم یا منطقه صحاری لم یزرع و صحاری شن زار در نشیب‌های
دنیپر واقع و در طرف شمال کریمه (Crimée) با خاک رست آمیخته و در شمال دریای
خزر تشکیل بوده روی سطح چهارصد هزار کیلومتر مربع جز یک میلیون
و نیم جمعیت ندارد. (لردا بولیو) میگوید: «این ساحات وسیعه برای
زراعت و برزگاری تخته قاپو نامساعد بوده و مانند قسمتهای مجاور آسیا
جز بکار پرورش مواشی و حیات صحرانشینی نمیخورد لاجرم از تمام
روسیه تنها همین منطقه است که امروزه مسکن طوائف مهاجر آسیا
و قرقیز و کالموک بوده در سنوات اخیره مقام نشیمنگاه تاتارهای
کریمه و نوگائیها گردیده است این مردمان آسیائی در این صحاری
چون وطن مادرزادی خود زندگی میکنند

پس زمینهای حاصلخیز روسیه عبارتند از : (چمزار) (زمین سیاه)
و منطقه جنگلها ناحیه زراعتی و صنعتی نوگورود ، مسکو ، برنژ
نوگورود ، قازان و اگر روزی تراز دریای قدری بالا رود
تا قسمت شمالی (پولی یاسیا) Poliassa و صحاری مرتع جنوب را غرق آب کند
چیزی از ثروت و عظمت واقعی روسیه نخواهد کاست

توالی دشت های پست و فلات ها ، تنوع استقامت رودخانه های
بزرگ ، تقسیم زمین به جنگلها و صحاری مزروع و دارای مرتع
مانع از آن نیست که اروپای شرقی یک اتحاد واقعی دارا باشد میتوان
گفت هیچیک از قسمتهای روسیه نمیتواند از دیگران مجزا شود بین
این اجزا هیچ حد و سدی موجود نیست سدهای حاصل از رودخانه ها
در موقع زمستان زیر برفها و آلات نقلیه اردوها از میان میرود چه
بعد انتهای کشت از دریای سفید گرفته تا دریای سیاه سطح دشت را
نوعی شیب خفیف یکنواخت می بخشد آب و هوا از کیف تا ارکانژل
بیک درجه شدت میماند تمام این نواحی که در محصول خویش تنوعی دارند
از نقطه نظر اقتصادی پشتیبان یکدیگرند مثلاً منطقه جنگلی محتاج
گندم (دنیپر) و مواشی ولگا است و صحاری جنوب بهیزم و چوب
شمال حاجتمندند تجارتی که از راه دونا و نوا و دوینا با اروپا
انجام میگرفت بوسیله تجارتی که از راه (دنیپر) دو ولگا با شمال
و شرق بعمل میآمد تکمیل گردیده است

فقط ناحیه مسکو است که هم دارای مزارع و هم دارای جنگلها بوده
و تا مدتی مدید احتیاجات خود را خویشتن مرتفع ساخته است اما بعد
از آنکه به یک ناحیه صنعتی تبدیل یافته دیگر حتی کافی برایش

میسّر نشده است در ازمنهٔ قدیم چون محصولات شمال و جنوب در این ناحیه
جمع آوری میشد از این سبب شیرازهٔ پیوند شمال و جنوب بوده و عاقبت الامر
بکلی بر آنها مسلط گردیده است حتی نوگورود نیز زیر تسلط اقتصادی
حکمرانی که روی (اوکا) نشست کرده بودند درافتاده بود ایشان
از حمل غله دلگای علیا بطرف ناحیه دریاچه ها ممانعت بعمل
آورده جمهوری بزرگ را باطاعت خویش وادار میساختند
پس دشتهای وسیع روسیه حلقهٔ محکم اتحاد ند
همانطوری که مملکت روس از تجزیه ناگزیر میباشد با این کارپات ها
و اورال ها و جبال قفقاز و امثال مرزهای طبیعت
خاک نقشه یک امپراطوری وسیع را طرح و کوههای کمربند
هم چارچوب آنرا بهم پیوسته اند اما کیفیت پر کردن
این چارچوبه وظیفه تاریخ میباشد

فصل دوم

شناسائی ملل روسیه

کوچ‌نشینهای یونانی و سیتی Scythie هردوت — اسلاوهای روسی نستور Nestor ؛ طوایف لیتوانی، فنلندی و ترک در قرن نوزدهم — تجزیه روسهای فعلی به سه قوم ؛ استقرار روسیه چگونه بعمل آمده است

مهاجرنشینهای یونانی و سیتی هردوت

یونانیان در قدیم الایام در سواحل شمالی دریای سیاه تجارتگاه‌هائی برپا و مهاجرنشینها تأسیس کرده بودند میلزیان Milesiens و مگاریان Megariens طومی Tomi یا کستنجه Kustendjé را نزدیک دانوب، الیروپس را در مصب بوگ رود، (ترآس) را در مصب (دنیپر)، شرسون را نزد اسکله سواستاپول بالاکیون را که تبدیل به (بالاکلاوا) شد، تئودوزی مبدل به (کافا) را و آنتیکاپه، (کرچ) و فاناگوری را بر دو ساحل تنگه (ینگی قلعه) تانائیس را در مصب (دون)، آپاتاروس را در (کوبان)، فاسیس، (دیوسکوریاس)، و پیتیونت را در پای جبال قفقاز و بر ساحل کلشید Colchide قدیم ساخته بودند. پانتی کاپه و فاناگوری و تئودوزی در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح اتحادی تشکیل داده بودند که یک رئیس بریاست موروثی بعنوان (آرکونت) Archonte (سرقاضی) مالک الرقاب آن بوده و علاوه نیز بر عده‌ای از قبایل وحشی حکومت میراند.

اوواروف Ouvarof و سایر علمای عتیقه‌شناس روسی بتازگی آثار زیادی از تمدن یونانی مکشوف ساخته‌اند از قبیل سنگهای قبور، کتیبه‌ها، نقوش برجسته و مجسمه‌های بیلان و خدایان :

معلوم است که کوچ نشینان درین سواحل دراز مدت تمدن
یونانی را حفظ میکرده صنایع وطن اصلی را پرورش میداده در موقع
عزیمت بجنگ اشعار هومر را میسروده و تا زمان (دیون کریزستم)
قطعه‌های غرا را دست میداشتند و بیادبود آشیل پهلوان
عقیده‌مند بودند

ماورای حدود تاسیسات یونانی بسیاری از قبایل در جنب و جوش
بودند که یونانیان عموماً بنام (سیت) شان یاد میکنند و روابط آن‌ها
با آنان گاه از در جنگ و گاه از در اتحاد بوده و در تجارت
با نواحی دوردست شمالی وظایف یک عامل تجارتی را عهده‌دار
میشدند هرودوت مورخ یونانی تمام اطلاعات یونانیان را
در قرن پنجم قبل از میلاد بما انتقال داده است :

سیت‌ها نوک شمشیری را در زمین فرو برده و آنرا چون
صورت خداوند جنگ پرستیده و بخون انسانیش رنگین میساختند
سیت‌ها خون اولین دشمنی را که در جنگ کشته بودند مینوشیدند
دلاوران مغلوبین را با پوست از سر باز کرده کله سرشان را بجای
پیاله و جام بکار میبردند . برای سلاطین خود هنگام مرگ مراسم
سهمگینی بعمل آورده و دور سالیانه مرگ‌شانرا با سر بریدن اسبان و غلامان
تذکر شده پوست اجساد ایشان را از کاه آگنده گرداگرد (کورگان)
Courganes های شاهانه دایره از سواران تشکیل میدادند یادبود
اما کارسیس Anacharsis دانا را که نزد یونانیان برفت گرامی
داشتند این توده مردمان خانه بدوش قدرت داریوش
هیستاسپ را خوار شمردند
میان سیتهای مطلق هرودوت سه نوع تشخیص میدهد :

اول سیتهای برگنو که در سواحل رودخانه (دنیپر) یا با قرب احتمال
در (چرنوزیوم) Tchernoziom اوکرانی نشیمن ساختند دوم
سیتهای صحراگرد که در جانب راست آنان بمسافت چهارده روزه
در سمت شرق پراکنده بودند سوم سیتهای شاهنشه که اطراف
دریای آزوف را گرفته و سایر سیتها را غلام و بنده خود میدانستند —

در زیر سلطهٔ مدینه های (اولبیا) و (شرزونزوس)
دولت سیت یونانی بوسفور توحش قبایل داخلی تسکین یافته بود
در مقابر سلاطین سیت از سلف دولت فعلی (اکاترینوسلاف)
و همچنین در مقابر حکمداران سیت یونانی بوسفور آثار صنعتی
بدست آمده که دلیل امتزاج ذوقهای یونانی و ذوق صحرانشینی است
آثار مزبور خواه از قبیل جواهر ذیقیمت و خواه از قبیل ظروف بهادار
که با قلم صنعتگران یونانی کنده کاری شده امروز زینت بخش
موزه های (کرچ) و (ادسا) و لنین گراد میباشد.

در موزه (ارمیتاژ Ermitage) لنین گراد بوده
دو ظرف موجود است که از حیث قدمت و ارزش صنعتی نظیر ندارد
از آنها یکی پیاله سیمین نیکوپول (دولت اکاترینوسلاف) و دیگری
پیاله زرین (کرچ) میباشد زمان قدمت این ظروف را بچهار
قرن قبل از مبدء تاریخ مسیحی نسبت میدهند یعنی در یک مقارن
اوقاتی که هرودوت حکایات خویش را تدوین میکرده بطوری که
نقوش این ظرفها تعبیر بلیغ همان حکایاتند در روی پیاله سیمین
صوری از انسان نقش است با گیسوانی بلند، ریشهای دراز،
و خطوط وجهیه بزرگ، ملبس به نیم تنه و ازار. این تصاویر بخوبی
با قیافه و ساختمان بدنی و ملبوس ساکنین فعلی در همین نواحی موافقند

نیز دیده میشود که اینان برام کردن و بقصد ساختن اسباب مشغولند با همان

وسایلی که امروزه در بین سرخیها معمول به افراد است. سیتیائی که

در پیاله زرین مصورند با کلاههای نوکدار و لباسهای قلابدوزی و نقش بسته

بطرز آسیائیان و کمانهای غریب الشکل خود یک قیافه اریائی دارند

سیتیهای اول شاید همان سیتهای برزگر هرودت و اجداد اسلاو

زارع و شهری باشند و آن دیگران هم شاید سیتیان شاهانه باشند

دوستدار یک زندگانی صحرائی و جنگی

مطالعات (برگمان) و (مولنهوف) زبان سیتی را

مشتق از السنه هند و اروپائی نشان میدهد (روژه پرو) میگوید

« با وجود اختلاف زبان اینان از حیث آداب و تمدن

خویشاوند نزدیک یونانیان بودند و این خویشی آباء و اجدادی

بی آنکه یونانیان و سیتیان پی بدان ببرند شاید در تشکیل و ازدیاد

روابط بینابین مداخله داشته است

هرودت از روی عمد ملل چند را از سیتیان مطلق

تفکیک داده و اخبار و احادیث غریبه از آنان نقل میکند:

مثلاً میگوید: ملانکلن‌ها Melanchlene همواره بکسوت

سیاه ملبس میشدند. نورها Neures سالی یکبار مسخ شده

بصورت گرگان درمیآمدند آگاتیرس‌ها Agathyrses سروبر

خودرا با جواهر و طلا آلات زینت داده زنان را بمشارکت

اختیار میکردند. سوروماتها از معاشقه جنگجوی سیتیها و آمازونها

پدیدار گشته اند بودن‌ها Budens و ژلونها Gelons

اصل شباهتی بیونانیان داشتند تیارتها و ماسارتها و دریکسها

از شکار حیوانات روز میگذرانده . ازرینس ها جنبی کهن اهل بوده

نزد اسیدون ها خوردن مردگان خویشاوند رسم جاری بود . آریماسپها

یکچشم و گریفون ها نگهبانان طلا بوده (هیپربوره ای) ها

در ناحیه سکنی میورزیده که زمستان و تابستان برفدانه ها چون پر مرغ

سفید از آسمان میریخت

علی الظاهر بعدها برخی ازین طوایف که بنژاد ژرمن و گوت goth نسبت داشتند سوی غرب کوچیده و بعضی دیگر بنامهای مختلف چون اهالی لیتوانی ، اسلاوان و فنیوا ها و حتی قبایلی چند از نژاد ترک در حفظ ساکن خویش دوام نموده اند بعقیده (ریتیج) ملانکلن های هردوت همان استونیان اند که البسه تیره رنگ دوست میداشتند و آندروفاژ ها با (ساموید) ها که اسم روسیشان بمعنی آدمخوار است و اسیدون ها با وگول ها و آریماسپها با وتیاک ها و آرژیپیئن ها با (ارز) ها یا (زیریان) ها و ماسارت ها با (باشگیر) ها و گریفون ها با مغولان اختلاطی دارند احتمال میرود آگاتیرس ها نیز همان (خازار) ها باشند

اسلاوهای روسی قسقور ؟ اقوام لیتوانی فنلندی
ترک در قرن نهم

استیلای قبایل وحشی در اروپا در قرن چهارم میلادی برای اروپای شرقی عصر خرابیهای هولناکی است . درین عصر گوتها بفرمان (هرمانریک) یک امپراطوری منظمی در (سیتی) قدیم تاسیس نموده اند که بدست هونهای Huns آتیلا سقوط کرده و بزودی گروهی از اقوام ترک

و فینوا و آوارها و بلغارها و بعد از ایشان مجارها و خزرها

و پچنگها Petchénegues روی انقاض سلطنت نزور هجوم آور

شده اند در میان این هرج و مرج اقوام ، اسلاوان شخصیت خود را

باز رهانیده و با عنوان خود در صفحه تاریخ نمایان گردیده اند و بقلم

وقایع نویسان یونانی و امپراطوران (موریس) و قسطنطین پورفیرورژنت (

Porphyrogénète توصیف یافته و سپس بر علیه امپراطوری

روم شرقی بجنگ برخاسته اند و همین رقابت بدرازا کشیده

و برقابت نژادی یونانی و اسلاوی منقلب گردیده است امروزه

هم شبه جزیره بالکان میدان کشمکش این دو نژاد است تا عاقبت

یکی از آنها احراز تفوق بر دیگری بکند نخستین مورخ روسی

در قرن دوازدهم شخصی از روحانیان (کیف) موسوم به نستور

Nestor بوده که انتشار جغرافیائی اقوامی را در دو قرن

پیش از عصر خود شرح داده میگوید قبایل بزرگ میان سایر

اسلاوان توده خاصی تشکیل داده و نام اسلاوان روس را

بخود گرفته اند

اسلاوان مطلق از میان همین اسلاوان روس در حوزه

(ایلمن) و سواحل غربی دریاچه (پئیپوس) Peipouss

سکنی ورزیده اند : شهرهای این قوم نوگورود ، پسکوف

(ایسبرسک Isborsk) حتی در مبادی تاریخ روسیه نیز بوده اند

کریویچ ها در منابع دونا و دنیپر و اطراف شهر سمولنسک

مستقر شده اند پولوچان ها روی دونای علیا بضمیمه (پولوتسک)

و درگویچ ها در جنوب دونا و دنیپر علیا بضمیمه (توروف)

رادیمیچ ها روی (سوژا) شاخه رود دنیپر و (دیاتیچ) ها

روی اوکای علیا ، و (درولیانها) (بسبب جنگلهای ضخیم

که مملکت نرا فراگرفته بود بدین اسم نامیده میشدند) در حوزه

پریپیت Pripet بانضمام شهرهای قدیم (اوروچ) (کوروستن)

و سوریانها Séverianes مابین (دسنا) و (دنیپر)

بضمیمه لوبچ Loubetch و چرنیگوف Tchernigof

و پریاسلاول Péréiaslavl و پولیانها Polianes

روبروی سوریانها روی ساحل یمین دنیپر بضمیمه (کیف) وکروات های

سفید Croates مابین (دنیستر) Dniester و جبال

کارپات و تیورست Tiverstsها و لوتیش Loutiches

ها روی دنیستر سفلی و پروت Pruth و

دولبها Doulèbes و بوژانها Boujanes روی رود

بوگ Bug شعبه دنیستر قرار یافته اند

از همین تعداد و طبقه بندی اسلاوان روس موافق نوشته‌های نستور

معلوم میشود که در قرن نهم میلادی یعنی ابتدای شروع تاریخ آنان

اقوام مزبور جز یک قطعه کوچک از روسیه کنونی را اشغال ننموده

و تقریباً در نواحی دونا و دنیپر علیا و ایلمن و دنیستر

تراکم یافته و از حوزه وسیع دریای خزر جز سرچشمه‌های

ولگا و اوکا جائی را تصرف نکرده بودند

اما از طرف مغرب و شمال با قبایل دیگر اسلاو همسایگی

داشتند که در همان عصر با اسامی جامع گوناگون از یکدیگر

متمایز بودند : بعضی روی رودخانه البه علیا و در دو ساحل

رود ویستول پراکنده و بعد از استیلای چکها و لیاخها

پادشاهیها (از قرن چهارم تا هفتم) دولتهای پولونی و (بوهم)
Bohême را تأسیس کرده اند. بعضی دیگر روی
(موروا) مستقر شده در قلمرو (موراوی) Moravie
بقای خویش را با یک زندگانی سیاسی برآورده اند و برخی
هم روی دانوب سفلی پراکنده بعد از استیلای بلغارهای آسپاروخ
قلمرو شاهانه بلغار را تشکیل داده اند (۶۸۰). قبایل
صرب و کروات قدری دورتر برفراز آدریاتیک با سلطنتهای
کرواسی Croatie و دالماسی Dalmatie و صرب مجهز
گشته اند. اسلاوهای پومرانی و براندبورگ (هاولی Havelians)
و سواحل رود البه (ابوتریت Obotrites و ویلتزها
Wiltzes) سواحل بحر بالتیک را فرو گرفته و
بعدها بسبب استیلای آلمانها مستهلک شده اند

در این عصر اسلاوهای روسی با اسلاوهای لهستانی تفاوت
چندانی نداشتند عقیده کولیش Koulich بر آنست
که استیلای دو نژاد مختلف، رسوخ دو مذهب رقیب
- مذهب رومی و بیزانس - نفوذ دو تمدن متناقض یونانی
و لاتینی و بویژه استقرار دو ادبیات و دو الفبای
مختلف است که در قلمگاه یک نژاد واحد دو قوم رقیب
ایجاد و روی مواد خام و عاطل قبایل اسلاو مهر
دو ملیت متخاصم را نقش کرده است. شخص لهستانی
اسلاوی است که جمعاً پرورانیده لاتینها و روحاً مسخر کلیسای روم
و از حیث اوضاع مدنی پذیرنده نفوذ غرب.

و شخص روسی اسلاوی است جسماً بورانیهٔ وارگها

و روحاً مسخر کلیسای یونانی و از حیث اوضاع مدنی پدیدهٔ

نفوذ بیزانس . اما در ازمنهٔ ابتدائی روی رودخانه

وستول اسلاوانی متمکن بودند همگی بر یک نوع بت پرستی معتقد

، یک نوع احادیث را پیرو و با یک زبان یگانه متکلم .

قرابت السنهٔ روسی و داستانی که لهجه‌های روسیهٔ سفید و

روسیهٔ سرخ و روسیهٔ صغیر بینابین آنهاست یک اخوت

قدیمه را ثابت میکند که در نتیجهٔ رقابت مذاهب و

کشمکش حکومات سپری شده است

اسلاوهای روسی پیش از آنکه قلمرو تاریخی خود را

در تصرف آورند بایستی از دو سمت شمال و مشرق

با مللی مرکب از سه نژاد مختلف مبارزه کنند :

۱- ملت لتو-لیتوانی - ۲- ملت فینوا ۳ -

ملت ترک که کم و بیش با عناصر فینوا در آمیخته بود

اولین سه نژاد مزبور از خانوادهٔ آریائی بشمار

بوده معهذا با نژادهای ژرمن و اسلاو فرق دارد .

زبانهای این سه نژاد از تمام السنهٔ اروپائی بزبان

سانسکریت قریب‌تر است . یاتواگها روی نارو Narew

ساکن شده‌اند و ژمودها و لیتوانی‌های مطلق روی

رودخانهٔ نیمن ؛ و کورس‌ها Korses که ملک کورلاند

را بنام خود خوانده‌اند در ساحل غربی خلیج ریگا Riga ؛

و سمیگالها Semigales در ساحل یسار دونا و ...

درساحل بین آن . لتونها و لاتیش های لیونی Livonie

جنوبی از اخلاف همین طایفه اند

لیوها و چودها درساحل خلیج لیونی و خلیج فنلاند سکنی

گزیده اند . ایشان با نژاد فینوا قرابت دارند .

چودها اسم دریاچه پئیپوس را تغییر داده بنام خود دریاچه ی

چودها پیش گفته اند . ساکنین فعلی لیونی شمالی و

استونی آنانرا اسلاف خود میدانند پس سه ایالت آلمانی

بالتیک در جنوب از لتونها و در شمال از فینوا ایل

میباشد . ناروین ها Naroviens درسواحل ناروا

Narova که از پئیپوس Peipous خارج میشود و

انگرین ها Ingriens (وودها Vodes) روی رود نارووا جا گرفته اند

سوم ها Souomes با قبایل کون Krènes

و کارلین Karelens دیام Iames یا تاوات

Tavaste تجزیه شده فنلاند را اشغال کرده اند سرزمین

مزبور اکنون هم در سکنائی ایشانست . ایشان از سمت

شمال با لوپ lop یا لاپونها Lapons ها همسایه

بودند . وسها Vesses روی رود شکسنا Cheksna

وسواحل دریاچه سفید ، موردی ها Mouromiens

روی اوکا Oka و شعبه هایش ، موسکوا Moskova

و کلیاسما Kliasma ، و مرینها Meriens

روی ولگای علیا و سواحل دریاچه کلشچین Klechtchine (مابین

وس ها و موروی ها) سکونت داشتند این سه قوم اخیر

کاملاً برافتاده و یا بسبب استعمار روسی مستهلک گردیده اند و تخم
امپراطوری مسکو بر فراز زمینهای آنان رشد نموده است. چودهای
زاولوچی Tchoudes zavolotchiens روی دو دنیای Dvina
سفلی و پرمین؛ Permiens بالای دو دنیا و کاما
و زیریان؛ Zyrianes یا ارز؛ Erzes در حوزه های
Mezens و پچورا و ساموید؛ Samoyèdes در
سواحل شمالی قرار یافته اند؛ این سه قوم نیز در نتیجه ترقی
استعمار روسی زمینهای وسیع خودرا رفته رفته تنگتر یافته
و از حیث شماره نیز رو بکاهش نهاده اند چه از گروه
اول تنها ۵۰ یا ۷۰ هزار و ازگروه دوم جز بعده
۸۰ هزار و ازگروه سوم بعدد ۵ یا ۶ هزار نفس باقی
نمیباشد چرمیس؛ Tcheremisses در سواحل ولگا
ولگا متفرق بوده که امروزهم در حکومت قازان یافت
میشوند چواشها Tchouvaches در حکومات قازان
و نیژنی نوگورود و ویتیاکها Votiaks در حکومت
نشین قازان و ویاتکا؛ ومشچراکها Mechtcheraks
و باشکیرها Bachkirs در حکومت اوفا Oufa.
و موردوها Mordves در قسمت داخلی حوزه ولگا
پراکنده شده اند. این اقوام امروزهم در همین نواحی پراکندگی
سکنی دارند؛ همان نواحی که وقتی در آنجا تراکم روزبروز میبرده
عده نفوسشان از یک ملیون و دویست هزار نمیگذرد بقیه تماماً

بالتمام روس شده اند ملل جود و فنیوا علی الظاهر بومیان

واقعی روسیه اند اینان زمینه و مایه (سوبتراتوم substratum)

نژادی روسیه را تشکیل میدهند که استیلای تاتار و استعمار روس

فراز آن گسترش یافته اند

همه چیز نزد این اقوام کهنسال موجب حیرت است :

ترکیب بدن و قیافه صورت فرسوده و ناتمام ، کوتهشان

گوئی طرزی دارد منسوب بازمنه طوفان نوح ، عادات

و خرافاتشان آثار و علامات ادیان قدیمه را حاکیند . ادیانی

که از اقسام بت پرستیهای قدیمه هم قدیمترند . زبانشان

چنان ابتدائی است که مثلاً چو اشها در تمام لغات جاریه

هزار لغت غیر مستعار ندارند . زنان چرمیس دو

لوحه فلزی یا چوبی سرِوار بر سینه چسبانیده آنهارا از قطعات

سیمی منتقل از آباء و اجداد مزین میسازند اگر سلوک شناسی

با ایشان تصادف کند مسلماً در این مجموعه های سیّار که سرتاپا

غرق مدالهایند کشفیات محیر العقول بجا خواهد آورد زنان

مزبور ساقهای پا را با نسجی کلفت ریسمان پیچ کرده نمودن ساقهارا

شرط عفت میدانند همچنانکه زنان تاتار پوشیدن رخسار را لازمه

عصمت می پندارند زنان چواش کلاهی شبیه بکلاهخود سر میگذارند

و دور کفل را با زرهی مرکب از چرم وخز یا دم دار میپوشانند

و در ایام جشن و شادی بالاپوشی خشن و چهارگوشه چون طیلسان

کشیشان روی دوش میفکنند این قوم عجیب سیاهی را قشنگی

میدانند . هر آنکس که بخواهد از دشمنی کینه بجوید خویشتن

به درخانهٔ وی میآورند. در طول سه قرن تبلیغات مسیحیان

این اقوام بیفایده مانده است. هنوز هم ولدهائی هست که

ساکنینش بت پرستند. چوالکهای بت پرست در حدود چهل تن

رب النوع یا بت دارند که همه را (تورا) Thora یا

(کرمت) Keremet میگویند. تورا ها یزدانهای نیکوکار

و کرمت ها آماده بایقاع شرند. مگر آنانرا بوسیلهٔ تحف

وهدایا از سر خشم باز آورده خشنود سازند. این عقیده همان عقیدهٔ

خیر و شر یا باصطلاح عربی (ثنویت) شرقی است.

دو قوم دیگر هم از نژاد فینوا برخاسته اند که در تاریخ

نام و نشانی دارند. ایشان پیروی از فینوا های ولگا کرده با عناصر

ترک درآمیخته اند. خزار ها با استعداد تمدن خود ممتاز

بوده سلطنتی پی افکنده اند مسلط بر نواحی دنیپر سفلی و دون

و دریای آزوف. ایشان روی ولگای اتیل و دون سارگل

شهر سفید را بنا نهاده و با یونانیان خرزونس و اسلاوان

جنگیده اند. خزار ها مدارس و کتاب سودمند داشته از

بت پرستی پا فراتر نهاده دین مسیح و دین اسلام درآمده اند.

مذهب کلیمی بترویج شاه و اعیان مملکت مذهب رسمی قوم بوده است

شاهد برای مدعا مکتوبی است از خاقان یوسف به حسدای کلیمی

ملای بزرگ قرطبه. (۹۴۸)

بلغاریان ولگا هم قومی منزل گزین و تاجر بوده اند دارای

یک یک تربیت کافی که در ملتقای ولگا و اوکا شالوده یک

سلطنت بزرگ را ریخته قبایل همجوار را در ربقهٔ طاعت خویش

آوردند. خرابه های بلغاری Bulgaria یا (شهر بزرگ) مقر حاکمیت

آنان هنوز پدیدار است

نژاد های ترک بعد از فینواها قدم بعرصه ظهور گذارده اند
در قرن نهم ولگای سفلی و اورال سفلی طعمه هجوم پچنگ ها
Pétchenegues گشته و بعد از ایشان هم پولوستی ها
Polovsti و اوز ها Ouzes یا تورک ها Torques
بدانجا رو نهاده اند ولی در استیلای معروف باستیلای تاتار
ترکها بیشتر از مغولها دست مداخله داشته اند

تجزیه روسهای معاصر به سه شعبه :
استقرار روسی چگونه انجام یافته است

اسلاوهای روسی میان لیتوانیان مغرب ، فینواهای شمال ، ترکهای
شرق محصور بوده و در زمان نستور مورخ خمسی از خاک اروپا را اشغال
میکردند آنچه امروز دیده میشود نژاد روسی از فنلاند تا اورال
و از اقیانوس منجمد تا قفقاز و کریمه منتشر گردیده توده ای تشکیل میدهد
دارای سی و شش ملیون نفوس ، و سه ملیون کوچ نشینان خود را در
ایالات آسیائی خویش میریزد اما در مقابل لتو-لیتوانیان بدو
ملیون و چهار صد و شصت هزار تن و فینواها بضمیمه فینواهای فنلاند
بسه ملیون و چهارصد هزار تن و ترک و تاتارها بکمتر از دو ملیون
تنزل یافته اند روسها شش بخش از هشت بخش جمعیت
روسیه را ترکیب مینمایند ؛ میتوان گفت در ظرف شش قرن
تناسب نفوس بکلی زیر و زبر شده است

روسیه کنونی بر سه شعبه منقسم است که وجوه تسمیه شان
برخی بوقایع تاریخی وابسته است ۱ - (روسیه سفید)
و این اسم بایالاتی داده میشود که در قرون سیزدهم و چهاردهم
بدست تصرف شاهزادگان لیتوانی افتاده و آنها عبارتند
از زمینهای قدیم کریوچ ها ، پولوچانها ، درگوویچ ها

درولیانها و دولیبها که حکومات ویتپسک و موهیلف

و مینسک Minsk, Mohilef و Vitepsk

را تشکیل میدهند

حکومات کونو Kovno و گرودنو و ویلنا که

تمدن روسی را به نیکیان اخذ کرده‌اند اصلاً از لیتوانیانند

رشته‌های لیتوانی گرودنو و نووگرودک و (بیالوستوک)

زمانی هم باسم روسیه سیاه تسمیه شده‌اند ۳ـ روسیه

کوچک مشتمل بر رشته‌های سوریانها و پولیانها را [illegible] است که بسیاری

استعمار وسعتی یافته از بین حکومات کیف، چرنیکوف،

پولتاوا، خارکوف، ولینی Volynie، پودولی Podolie

این قسمت تا خارج سرحدات فعلی امپراطوری در روسیه سرخ

یا گالیسی قدیم کشیده میشود (گالیچ، یاروسلاول، ترپول،

زونی گورود Zvenigorod ولمبرگ). گالیسی در

تصرف اتریش و از رتنها Ruthenes یا روسها سه ملیون

نفوس دارد. ۴ـ روسیه بزرگ که در چهار سمت مسکو قدیم

متمکن و مستقر شده و همان محل سکنای عده‌ای از قبایل فینوا

ترک را اشغال نموده و روسیه شمالی (ارکانژل) و روسیه

شرقی (ولگا، قازان، حاجی‌ترخان) و روسیه جدید یا

روسیه جنوب (خرسون، الکاترینوسلاف، ادسا، کریمه)

بدان منضمند. روسیه بزرگ روی‌هم‌رفته باستثنای نوگورود

و پسکوف، سرزمینی است که روسها بوسیله استعمار از

دست نژادهای خارجی بیرون آورده‌اند. این قسمت از

روسیه (کیف) پدید آمده وقتی بدست تسلط تاتار افتاده

و عاقبت خود را از رقیت مغولان رها ساخته در صورتیکه آن

دیگری هنوز در اطاعت لیتوانیان روز میشمرد روسیه بزرگ
ابتدا بسمت مشرق شاخه دوانیده بعد بسوی مغرب هجوم آورده
وسپس در قرون هفدهم و هجدهم روسیه سفید و روسیه صغیر
را مسخر ساخته بعبارت دیگر شهرنهاجرنشینی بر مدنیتهای
کهنی که خود فرزند آنها بوده مستولی شده است

در این امپراطوری روسهای سفید بعده سه ملیون و روسهای
کوچک ۲۲ ملیون و روسهای بزرگ ۶۴ ملیون نفوس میباشند
در میان اینها این سه گروه اختلافات زیادی از حیث لهجه
بظهور پیوسته که تأثیرات تاریخی و ادبی در میان حدوث
آنها ذیدخلند

جمعی از نویسندگان خواسته اند مابین (روسیه بزرگ)
و دو همسایه او تفاوت تودارتری برقرار کنند نام
روس و صفت اسلاوی را مختص روسهای سفید و روسهای
کوچک دانسته و مدعی گشته اند که اهالی ایالت مسکوی
همان اخلاف فینواها و ترکها و تاتارها یعنی تورانیانند
که از تمدن و قومیت روسی تنها همان زبان روسی را دارا میباشند
و نیز میگویند امپراطوری مسکو که در قلمگاه وسطی و نورمونیان
و ترین ها تأسیس یافته و بعد جوانها Tchouaches
و موردوها Mordves و تاتارها و قرغیز رشد نموده و در
پایتخت خود مسکو و ین ترتیب را در ملک خود برپا کرده یک دولت
اروپائی نیست

یک مطالعه باریکتر نشان میدهد که سلطنت (مسکوی) Moscovie
در خط بندی اول از تحویل کوچ نشینان روس بدانجا و در

خط بندی دوم با بقاء خط بندی اول از روس شدن چند قوم خارجی
صورت یافته است

۵— وقتی صحاری جنوبی روس عرصه هجوم صحرانشینان آسیا گردید
در سواحل دنیپر و ولگای علیا و وسطی ازدحام بزرگی از جمعیت
روس گرد آمد در این موقع همکاران سوسدالی ساکنین سواحل
دنیپر را بخود خواندند حال آنکه اهالی نوگورود در جنگلهای
شمال دشت سرسم شهرهای تازه برپا میساختند همینکه روسیه کیف
انقراض یافت یک روسیه تازه با همان عناصر در ملتقا الیه دشت
شرقی تاسیس گردید اسامی تازه شهرهای سوسدالی و شهرهای
مسکوی درخور توجه است : یک شهر ولادیمیر روی کلیازما
Khazma و یک ولادیمیر در ولینی Volynie یک شهر زوینگرود
روی مسکوا Moskva و یک زوینگورود روی دنیستر ، یک
شهر گالیچ در سوسدالی دیگری در گالیسی ، یک یارسلاول روی ولگا
و یارسلاول دیگر روی سان San یک شهر (پرئایسلاول)
Pereiaslavl در سوسدالی و یک (پرای یاسلاول) دیگر
در (ریازان) Riazan و یک سومی در کیف) .
این سه شهر اخیر نخستین را ملقب (زالیسکی) Zaliesski
یعنی ماوراء جنگل هم یاد میکنند . مهاجرین کوشش داشتند
تا در یک چنین ناحیه بیگانه و زیر یک آسمان ناآشنا اگر
تمثال خوش و خرم وطن نباشد لا اقل اسم خوشایندش را باز
یابند . این حس در تمام اقوام جهان یافت میشود انگلیسان نیویورک
را در امریکا و فرانسویان اورلئان جدید را بتبعیت ذوق همین حس
بنا کرده اند . و انگهی دیده میشود که سه ملیون نفر روس بهم گرد

آمده در قفقاز و سیبری جمعیتی میسازند و صحاری جنوبی که در زمان کاترین
دوم خالی از سکنه بود با پنج و شش ملیون سکنه رو به آبادی
مینهند دیگر برای فهمیدن استعمار حوزه ولگا در اعصار قدیمه اشکالی
نمیماند چگونه میتوان گفت ساکنین روسیه جدید همان فنیواها و ترکها
هستند که بصورت ولباس روسی در آمده اند اگر چنین ادعائی درست
باشد باید گفت که سی یا چهل ملیون جمعیت امریکای شمالی همان
طوایف سرخ پوستند که زبان انگلیسی آموخته و بدین پروتستانی
گرویده اند

بیچون و چرا باید پذیرفت که روسها نیز از حس مهاجرت
و کوچ نشینی (استعمار) بهمان حد و اندازه انگلوساکسونها بهره مندند
ایشان بطور قطع در راهسپاری و آباد کردن خاک یکی از نژادهای
بزرگ میباشند. تاریخ ملت روسیه از ابتدای تأسیس مسکو همان
تاریخ انتشار ملت مزبور است در (جنگل) و (زمین سیاه)
و (چمنزار). قزاقان
دنیپر و دون و ترک (Terek) درینجا با صیادان
Trappers امریکائی همچشمی دارند در میان ایشان تیرشکارچیان
بیباک، جویندگان طلا در جبال اورال و آلتائی و کشیشان
و راهبان پردل مهاجر یافت میشود راهبانی که مشقات
بسیاری تحمل و بجاهای دوردست سفر کرده صومعه ها بر پا
ساخته اند تا روزی هر یک مرکز مدنیتی گردیده است
و نیز در صفحات تاریخ همین قوم به (راسکولنیک) ها بر میخوریم
که با شرایع و قوانین جاریه مخالفت ورزیده مانند مورمونهای
Mormons

صفا طلب puritains از طرف همان شرایع آسمانی و قوانین بشری
مطرود و مغضوب گردیده از برس‌هان خود جنگل بجنگل وادی بوادی
سرگردان بوده در پی حصول آرزو تکاپو کرده اند . سرزمین صاف
و سهل العبور روسیه برای مهاجرت محرکی است طبیعی . زمین کوهستانی
فرزندان خود را شوق سفر نمیدهد اما صحرا و دشت تا چشم کار میکند
دامن گشاده فرزندان خود را بگام زدن و نوردیدن و دویدن
و جلو رفتن بسوی حوادث میخواند » زمین فراخ و یکنواخت
دشت سالکین را از راه سپردن باز نمیدارد چه سرزمین خالی
همه جا فراوان است . انسان البته حق دارد بیک کلبه
ساخته از چوب و نی دل نبندد بویژه هم که غالباً طعمه حریق
میگردد الفاظ (خانمان) (وطن) (اجاق) برای دهقان
روس معنی ندارد (روس بزرگ) بجز اینکه قانع [illegible]
بتعدیات سرما و گرما صبور و با خطرها و محرومیت های سفر
آشناست [illegible] صمیمی در بغل و [illegible] تبرزینی در کمربند
و چکمه‌ها روی دوش برپستانی آویزان میتواند تا انتهای مشرق برود
عنصر روسی ولو با عیار کم چون داخل در یک جمعیت آسیایی شود
نه شکل خود را تغییر میدهد و نه از میان میرود ناچار تحکم مییابد
تاریخ هم نفوذ این نهضت را تقویت کرده است روستائی
که بزمین سوزانی پناهنده اند ابتدا همت بر آن گمارده اند
که زمین‌های مرده را در قلمرو آتیه خود احیا کنند زیرا (چرنوزیوم) همواره ثمر قابل
صحرا گردیده است با این وضع خطر ممکن است هوس مهاجرت
را بسوی جنوب از دل بیرون رانده و بجستجوی زمینهای حاصلخیز نیفتاد

که برنج در جمعیت و کود و قوت چهار برابر بیشتر از خرج داس
میدهند ؟ در مسکوی اتفاق افتاده است که قصبات
حتی بلوک خالی از جمعیت شد و چنانکه گوئی زمان استیلا
وارسیده است دهقانان جمعاً رو بطرف زمینهای سیاه
در زمینهای گرم رهسپار شده اند حکومت و صاحبان اراضی
ناگزیر گشته برای جلوگیری از مهاجرت راههای وسایل
هولناکی بکار برده اند در سایه همین تدابیر خرابی است
که صحاری و دشتها دو قرن زودتر استعمار یافته است. یک خبر
دروغ حاکی از آنکه قیصر اجازه مهاجرت بخشیده یا یک
فرمان جعلی یا یک انتشار کذب حتی یک بود و نبود کافی بود
تا اقوام بتمامی از املاک خود کنده شوند این میل و هوس
صحراگردانه دهقان روس بخوبی توسعه زندگانی قزاقی را در
دشتهای جنوبی روشن میسازد و نیز سبب وضع قوانین اداری
را بیان میکند که از قرن شانزدهم ببعد دهقانان را مسماروار
بزمین مادرزادی و اراضی مزروع کوبیده است لیکن در قرن
نوزدهم برخلاف این مطلب دهقانان مطلق العنان گردیده
و حکمداران خود ایشانرا بمهاجرت تشویق مینمودند

۵ — نژاد روسی براستی در تحلیل نژادهای بومی مهارتی دارد
مثلاً روسهای کوچک بقایای طوایف ترک را و روسهای
بزرگ ملل فینوای شرقی را فرو برده اند . اما انجام
این عمل مشروط بدان شرط است که هیچ سد مذهبی میان غالب
و مغلوب حائل نبود زیرا مثلاً تحلیل طایفه بت پرست (جهود)

بسهولت ممکن شده است اما بعد از گرویدن به دین اسلام دیگر
در هم شکستن مقاومت آنان میسر نگردد (چواشی) که مسلمان
مورد تاتار خالص تبدیل بیابد. همکه غسل تعمید می‌بیند ماهیت
روس اختیار مینماید گفتیم که وسها، موردواها و مرینها بی آنکه
اثری از خود باقی بگذارند نابود شده اند لکن چواشها
موردواها و چرمیسها روز بروز روسیتر میشوند. یک سیاح
انگلیسی موسوم به والاس Wallace در ترقیات
متوالی و اوضاع متواتر که عاقبت بتغییر ماهیت و
طبیعت سوق میدهند از روی ترصد نگریسته میگوید:
در مدت مسافرتهای خود در این ایالت به همه نوع
قصبه و شهر دیدم با تمام درجات تبدیل ماهیت و طبیعت.
در یکی از آنها مردم قیافه فینواها را داشتند سکنه
عموماً سرخ پوست زیتونی بوده با گونه های برجسته، چشمانی
منحرف، و کسوت مخصوص. هیچ زنی زبان روسی نمی‌فهمید
و از مردان نیز کمتر کسی زبان مزبور را درک مینمود هر مرد روسی
که در این مکان میآمد بیگانه شمار میرفت در یک شهر دیگر
فقط چند تن مالک روس اقامت داشت دیگران هر کدام
چیزی از قیافه و سیمای فینوا گم کرده و بسیاری هم کسوت قدیم را
ترک گفته و بسهولت بزبان روسی حرف میزدند در یک شهر سوم
خطوط چهره فینوائی باریکتر شده تمام مردم بروسی گفتگو
مینمودند و تقریباً زنان همه می‌فهمیدند کسوت و لباس زنانه
قدیم بکلی زوال یافته و زناشوئی و وصلت با مردم روس

کمیاب نبود . در چهارمین شهر زناشوئی و وصلت کاملهٔ
وظیفه خودرا انجام داده و عنصر قدیم فنیوا را جز در خطوط
سیما و لهجه زبان فارقهٔ نهاده بود ((روسیه ترجمه بلنگر)

معذالک باید دانست که اقوام فنیم اگرچه در مسافات
پهناوری منتشر بودند ولی تراکم زیادی نداشتند :
بالعکس مهاجرین یا گروه گروه و یا اندک اندک ولی پی در پی
در میرسیدند غالباً هم بومیان بعقب نشینی و تمرکز مجبور
گشته میدانرا برای تکثر عنصر خالص اسلاو خالی میکردند این
امتزاج کم و بیش لهم بوده و در سیما و قیافه ملی و اخلاق و استعداد
(روس بزرگ) تاثیری خاص بخشیده است مسکویان در ساختمان
اعضا و سر و صورت از همزادان دنیپر خویش یعنی روسهای کوچک
تواناتر و تناورترند اما زیرکی و باریک بینی آنانرا ندارند
هرچند از حیث قریحه و جلدی فکر بانان نمیرسند ولی در افکار
خود بردباری و تسلیم بیشتری دارند گوئی طبیعت پرجوش و خروش
اسلاو بوسیله آمیزش با نژادهای گرانمایه تر از خود تمکین و استحکام
برافزوده است از تمام اقوام اسلاوی تنها (روس بزرگ)
است که در جلو حوادث طبیعی و تاریخی سینه سپر کرده و توانسته
است یک امپراطوری بزرگ تاسیس و محافظت نماید حتی
همزادان خودرا که ذوقی صافتر و صفاتی بهتر داشتند مطیع
و منقاد سازد حال باید فهمید که مداخله عنصر فنیوا در
قریحه روس و در سرود های قومی و حماسه های ملی تا چه حد است

مبدء اورالی یا آریائی (بیلین) های روسی هنوز مورد جرّ و بحث
و پهلوان داستان یکی موروم است بنام ایلیا . میدانیم
که اقوام فینوا چندان هم از قریحه بی بهره نبوده مردمان فنلاند
داستان بزرگ (کالووالا) و استونیان نیز داستان (کالوی پوئگ)
را دارند استاسوف حتی در نقشهای قلابدوزی دهقانان و
در تزئینات مکلّف پیشدامنی آنان اثر سلیقه و ذوق فینها را
باز شناخته است آمیزش این دو خون بجای خویش نباید
فراموش کرد که آمیختن نژاد آریائی و عنصر روسی منحصر با بالت سکوی
نیست . دهقانان گلوا یا ژرمن که صورتی پهن و گونه‌های
برجسته دارند نشانه اسلاف مجهول خویشند یعنی علائم توبال
ماقبل تاریخ در قیافه آنان هویداست

فصل سوم

روسیه ابتدائی : اسلاوها

مذهب اسلاوها : آئین تشییع — آداب منزلی و سیاسی ، خانواده
و میر ناحیه یا بلوک ، و(ولوست) یا ایالت ، جمعیت
شهرها وصنعت و زراعت

مذهب اسلاوها : تشییع جنازه مردگان

اساس دین و مذهب نزد همه اقوام آریائی همانا پرستش طبیعت
و حوادث اوست اقوام اسلاوی نیز عقاید دینی خود را بر همین
پایه می افکنده اند این مسلک همان عقیده بوحدت وجود است
که در نتیجه نقصان ادراک یا قلت فهم منتهی بشرک گردیده است.

میدانیم که خدایان نژاد دیگر از خدایان هومر و پلان (اورانوس و ادمتر) یعنی آسمان و زمین میباشند قدیمترین خدایان اسلاوی هم (سواروگ) یعنی آسمان و (مادرما) زمین نمناک بوده سپس مفهومات تازه تری در حلقه پیش عهد تاریخی بظهور رسید

۱ــ شعرا و افسانه نویسان قدیم (سرود ایگور Igor نامه و افسانه نستور Nestor) اسامی زیرا ضبط کرده اند:

(داژ بوگ) خدای آفتاب و پدر طبیعت، ولس Volossa رب النوع سفرپیشه، الهام کننده شاعران، حامی و نگهبان رمه ها که شبیه است با آپولون Apollon یونان. پرون Peroun خداوند تندر یعنی مظهر دیگر آفتاب که با ابرها جنگ دارد. ستری بوگ Striboq یعنی ائول روسی Eole پدر بادها و حامی جنگاوران، و خورس Khoros خداوند مظهر آفتاب و بالاخره سمارگل Semargl و موکوچ Mokoch که صفاتشان بر ما مجهول است.

۲ــ در بعضی از سرودهای باستان اسامی کوپالو، یاریلو خداوند آفتاب تابستان و دیدلادو Didlado رب النوع خصب و فراوانی بنظر میرسد

۳ــ در سرودهای رزمی (حماسه) اسامی ذیل مورد ستایش و نیایش است سویاتوگور Sviatogor پهلوان تنومندی که زمین از گرانی اندامش زیر بار مینالد و (می کولا سلیانوویچ) Mikoula Selianovitch برزگر خوشبختی که صدای گاوآهنش چون سنگهای شمار بر میخورد تا فاصله سه روزه بگوش میرسید

از آنجا که در اساطیر ملل کشمکش پهلوانان روشنائی با دیوان
تاریکی باشکال گوناگون ظاهر میشود محتمل است که وجود دو اصل
نیکی و بدی در این اساطیر مورد قبول گشته باشد لیکن در این
زمینه برای اسلاوان روسی اطلاع ثابت و علم کافی بدست نمیآید
اما بطور اطمینان میدهد که اسلاوان بالتیک دو خداوند یکی
بنام بیلیبوگ Bielibog یعنی خدای سفید و دیگری بنام
چرنوبوگ Tchernobog یعنی خدای سیاه می شناسند

علی الظاهر روسها بمعنای مطلق کلمه نه معبد داشتند
نه کشیش . فقط اصنامی زمخت روی قلل تپه برپا کرده
و درخت چناری هم بنام پرون Peroun وقف کرده می پرستیدند
نیز سحاران و غیب گویانی شبیه به (شامان) های تاتار دارا بودند
که گویا پند و اندرزشان گوشهائی شنوا می یافته است

کلیسای روس که نتوانست خرافات را ریشه کن کند
آنها را تصفیه نموده بدین وسیله در قلع شرک و بت پرستی
کوشیده است برای این مقصود از تشابهات لفظیه و معنویه
استفاده کرده و اشخاص روحانی چند را تشریف نموده است
چون (سن دمتری) و (سن ژورژ) کشندگان اژدرها ،
چون (سن ژان) عزنده در بهار و سن الی Saint Elie
که ایلیای موروم را بیاد میآورد و چون (سن بلز) یا (ولز)
که در محافظت و نگهبانی گله ها و رمه ها جای (ولوس) را میگیرد
و سن نیکولا یا (می کولا) برزگر زارعین چون (سن کوسما)
یا (کوزما) حامی آهنگران که جانشین (کوزنتس) شمرده میشود

این رب‌النوع نوعی (تریپتولم) Triptolème اسلاوی
است یعنی تجسم خدائی ملی که دوستدار زراعت میباشد. (ولگا
وسسلاویچ) Volga Vseslavitch یعنی نوعی پرومتهٔ یونانی
که بهر شکل درمیاید (پولکان Polkane نیمی اسب نیمی انسان
و دونای) و (دون ایوانویچ) و (دنیپر کوردویچ)
که از اسامی رودخانه‌ها مقتبسند سپس پهلوانان اژدهاکش
شبیه به (ایلیای موروم) Ilia de Mourom که همگی مظاهر
آفتابند در اذهان ملل.

۴ — در حکایاتی که شب زنده‌داریهای دهقانان را خرم مینماید
ارباب انواع ذیل پدیدارند: مورنا Moréna
ربة النوع مرگ، کوشچی Kochtchéi و موروز Moroz
تجسم سرمای هولناک زمستان و بابایاگا Baba-Yaga
زن غول‌هیبت ساکن در انتهای جنگلها در کلبه‌ای که روی
یک پای مرغ ساخته شده و بهر بادی میچرخد، و پادشاه
دریا که دریانوردان را در قصور شاهانهٔ خود زیر آب میکشاند

۵ — خرافات عمومی که طبیعت را شکل جنیان و پریان و ارواح
نیک و بد قرار میدهد: مانند روسالکی‌ها Roussalki
پریان آب، و (وودیانوی) Vodianoi جن
رودخانه‌ها و (لیشی) Liechii یا لیسنیک Liesnik
ها شیاطین جنگل و دوموی Domovoi شیطان خانگی
و غول‌ها که شبانه از گورستانها درآمده برای مکیدن خون انسان
خواب‌آلود میشتابند

و او آهنگر عجیبی است که در کوههای شمالی سرنوشت مردم را

از کوره درمیآورد در بعضی از سرود های عامه نام مریم

جانشین (دیلادو) و نام یوحنا (سن ژان) جانشین (پرون)

یا (یاریلو) گشته، خطر ممکن است افسانه بهار و بارانهای

نافع و غرش تندر را در سرود های (روسیه سفید) که بطرز

سرود (سن ژان) ترنم میشود باز شناخت؟ ((سن ژان

و مریم — روی تپه آب تنی میکردند — گاهی ژان آب تنی

میکرد — زمین را لرزه میگرفت — گاهی مریم آب تنی

میکرد — گیاه سبز میشد)) مسیحیت مذهبی بترویج

اولیای مذهبی خود پرداخته و بسیاری تشریفات تازه

صنم پرستی و درخت پرستی را مصفا ساخت و شگفت

آنکه همین تشریفات تازه حس پرستش را بیش از پیش نزد

پرستندگان بجنبش درآورد

اسلاوهای روسی مسلماً فکر یک حیات اخروی را

هم مانند سایر اقوام ابتدائی بشکل خشن و مادی داشته اند

در قرن هفتم نزد وندیاها یا اسلاوان ژرمانی زنان

پس از مرگ شوهر از زندگانی ابا کرده خود را روی آتشگاه

آنان میسوزانیدند این عادت کهنه آریائی ظاهراً نزد

اسلاوان روس در ازمنه قدیم هم معمول بوده است. نویسنده

عرب ابن فضلان در قرن نهم رسم تشییع یک جنازه را

که خود برأی العین دیده چنین نقل میکند:

«مدت ده روز تمام دوستان شخص مرده بگریه وزاری مشغول
و بر سر جنازه اش خود را مست میکردند . بعد از آن از خدمتکاران
او پرسیدند که کدامیک میل دارد با صاحب خود همکفن گردد
یکی از آنان که قبول کرد بیدرنگ ریسمان پیچ گردید و نیز همین
سؤال از کنیزکان او بعمل آمد از ایشان نیز یکی رضایت
داد آنوقت بهمانند یکی از شاهزاده خانمها با او رفتار نموده
بدن او را شسته آرایش بستند او جز پیاله کشی و سرودخوانی
کاری نداشت روز پسین مرده را با یک بهره از اسلحه
و زینتهایش در زورقی گذاردند خدمتکار را نیز با اسب سواری
و حیوانات اهلی آن مرده سر بریده در همین زورق نهادند
دخترک جوان را نیز بزورق درآوردند او هم تزئینات و جواهر
آلات خود را از سر و بر کنده سرود خواندن گرفت که گوئی
میخواست بحسن اراده در این کار دوام نماید ناگهان پیرزنی
که همراه وی بود و «فرشته مرگ» نامیده میشد بدو امر کرد
تا جرعه کشی را کوتاه کرده در غرفه زورق نزد جنازه داخل
شود از شنیدن این کلمات رنگ رخسار دخترک درهم آمد
و چون از ترس درون رفتن دست و پائی میزد پیرزن
از گیسوانش چسبیده بکشید و خود نیز با او درون رفت
در همین وقت مردان با گرزهای خویش بسپرها بکوبیدند
تا دختران دیگر فریادهای آن دخترک را نشنوند وگرنه

کمک بود روزی از مردن برای صاحب خود امتناع ورزند »

ضمن سوختن پیرزنها یکی از روسها بنویسنده حکایت میگفت

« شما عربان خیلی سبک مغزید مردی را که خیلی دوست داشته اید

پس از مردن بخاک میسپارید تا کرمهایش بخورند ولی ما مرده را

میسوزانم تا دریک چشم برهم زدن ببهشت رود » نسطور نزد

اسلاوهای روسی سوزاندن مردگان را یادداشت میکند حفریاتی

که در بسیاری از (کورگان) ها بعمل آمده شهادت ویرا

مؤید [illegible] مضافاً حفریات دیگری که بدستور (ایوانوسکی

Ivanovski) در مقابر حکومت (نوگورود) اجرا شده

مدلل میدارد که اسلاوهای ایلمن رسم خاک کردن مردگانرا

قبول یا حفظ کرده اند در مقابر مقدار زیادی از اسلحه

و آلات و جواهر و استخوانهای حیوانات و دانه های گندم سفید

بدست آمده و تقین حاصل شد که اسلاوهای روسی زندگانی

آینده را دنباله همین زندگانی دانسته و اطراف مرده را

با اشیاء لازمه می انباشته اند تا در آنجا از حیث گذران

و معیشت آسوده و راحت باشد آزمون استخوانهای انسان

که در کورگان محفوظ مانده شهادت نویسندگان را تایید و همین کلمه را

ثابت می نماید که خدمتکاران و کنیزگان را بر روی نعش مرده

قربانی میکردند

عادات خانوادگی و سیاسی

خانواده (میر) یا ملوک ، ولوست یا ولایت ، جمعیت

خانواده اسلاوی بر اصل ریاست اشتراکی بنا شده و پدر رئیس
مطلق خانواده بوده و بعد از مرگ او حاکمیت بدست مسن‌ترین عضو
از اعضای خانواده میگذشت یعنی نخست بدست برادران شخص
مرده بشرطیکه از برادران کبیر خانواده پذیرفته باشد سپس
بدست پسران میرسید که پسر بزرگتر راجح (مرجح) بر دیگران بوده است
رئیس خانواده هر حقوقی که بر سر اعضای طبیعی خانواده داشت
روی زنانی که بوسیله ازدواج در خانواده داخل میشدند اجرا میکرد

عادات خانوادگی ظاهراً خیلی وحشیانه بوده معهذا
نستور راهب را میتوان در نقاشی روسیه قدیم بت پرست
بمبالغه نسبت داد راهب مورخ جز درباره پولیانها استثنائی
قائل نیست بعد از تمجید صفات حسنه این قوم میگوید: « دریولیانها
مانند بهائم و حیوانات وحشیه بسر میبردند و کشتن یکدیگر و خوردن
مردارها و اجتناب از زناشوئی حدتی بخرج میدادند در عشق و عاشقی
رقابت را دوست داشته دیگام آب برداشتن دختران را از چشمه‌ها
در میربودند رادیمیچ‌ها و ویاتیچ‌ها و سوریانیها مثل حیوانات
درنده در جنگلها زندگانی کرده و از مردارها و نجاسات تغذیه
نموده از گفتن کلمات رکیک نزد خویشاوندان و خواهرزنان شرم
نداشتند بازنهائی طرح الفت ریخته آنانرا در میربودند و گاهی
هر یک سه یا چهار زن در تصرف میآوردند » جز که نستور را عقیده
این اسلاوها بلادت وا میدارد ربودن زنها و تعدد زوجات است
مطلب اخیر کاملاً محقق گردیده اما اختلاس زنها ممکنست بمعنای

رمزی دارا باشد. در متن فوق ملاحظه میشود که زنها برای آب چشمه آمده
و با ربایندگان طرح الفت میکرده اند. اگر درین اختلاس بدیده یک
رسم و عادت بنگریم ممکن است در ازمنه قدیم معنای (بجبر و زور
در ربودن) را بخشد چه امروز روزهم در آداب و رسم عروسی
روسها علائمی از عادات قدیمه موجود است: هنوز هم از روی
دروغ و بازخرد دختران نامزد را هنگام ازدواج در میربایند
حتی عادت زن‌ستانی قرن ششم نیز جنس بوده و عروسی در میان
آنان باسم تعنیدار (بروتوفت) یا فرار نامزد ذکر شده است
همچنین ترانه های عروسی که در ازمنه قدیمه حاکی از فروختن
دختران جوان میباشد مثلاً یکی ازین ترانه ها خویشاوندان عروس را
بملامت و خست ستوده میگوید: «برادرت تاتار ملعون —
خواهرش را بیک سکوک نقره فروخت»
برخی از مورخین بموافقت (کارامزین) گمان میبرند که مقام
و منزلت زن نزد اقوام اسلاو از اقوام ژرمن پایین تر بوده
یعنی زنان اسلاوی حکم بردگان را داشته اند. شاید مشکوک
بنظر آید که در میان دو قوم مزبور یک چنین اختلاف کلی موجود باشد.
زیرا در افسانه ها میخوانیم که (لیبد) lybed خواهر کیی kii موسس (کیف)
بتقسیم زمینهای موروثی در میان خود و برادران مبادرت نموده و
شاهزاده خانم اولگا olga وارث شوهر خود و منتقم او و قیم پسرش
بوده است. در حماسه ها زنانی پر دل می بینیم که با یلان داستانهای
(کیف) دعوی همسری و همچشمی دارند و مادرانی یل پرور که غرق
شکوه و جلال بوده اند. در حفریات گورگاهها کالبدهای زنانه بدین

بیرون آمده که با جواهر و زینتهای پرقیمت تزئین یافته اند

بلوک یا امیر) جز یک خانواده متسع چیزی نبوده و در اختیار

و تسلط قدما یا (اعضاء ارشد) هر خانواده قرار میگرفت که اینان هم شورت را

جمع شده انجمنی بعنوان (وچه) دایر میساختند زمین ها ی قصبه

هرگز میان افراد تقسیم نمیشد و مالکیت آنها مابین اعضاء انجمن مشترک

بود و هر فرد جز محصول زمین محوطه که دور خانه اش را در حصار

میگرفت مالک نمیگشت این وضعیت تا زمان تصرف که در روسیه

تا امروز هم بر دوام مانده ابتدا نزد تمام اقوام اروپائی نمایان

گردیده است

بلوکهای خیلی نزدیک گروهی تشکیل میدادند بنام (ولوست)

Volost یا پاگوست Pagost (ولایت ، قلمرو) : انجمنی

مرکب از قدمای بلوک (ولوست) را اداره مینمود یکی از این قدما

خواه بسبب حق وراثت یا بسبب قدرت و خواه بانتخاب

گوی تسلط را از دیگران برده رئیس ولایت میگشت . قدرت

او میبایست بسیار شبیه تسلط اولیس در میان پادشاهان ایتاک

باشد هنگام خطر ولوست ها یک قوم واحد میتوانستند زیر

فرمان روائی یک رئیس مجتمع شوند . اما از تأسیس یک حکومت مرکزی

و دائمی مافوق خود ابا داشتند موریس امپراطور بیزانس شوق

آزادی را نزد اسلاوها که از هرگونه سلطه انفرادی وحشت

میکردند دریافته بود باری اسلاوهای روسی از مفهوم بلوک

بمفهوم ولایت ارتقا یافته اند — ولایت قلمرو رئیسی است

موسوم به (ارشد) منتخب از میان تمام ارشدان — فیز

polemia
چار ناچار یک اتحاد موقت را با این تمام ولایات یک قوم (پولمیا)

پسندیده اند اما تاریخ نشان نمیدهد که سوریانها و پولیانها و

رادیمیچ ها بالاجماع باطاعت حکمدار یا سلطانی تن در داده باشند.

و بطور قطع این طوایف جز حکمداران و دولت سلطان دیگری نشناخته اند

مانند حکمدار کورستن Korostène در افسانه اولگا Olga

که فرمانروای یک دولت میباشد فکر وحدت قومی و نظریه

اولی فکر وحدت ملی مطلقاً از نژاد روس بیگانه بوده و فکر

حکومت و دولت میبایست از خارج نزد اسلاو داخل شده باشد.

تمدن، صنعت، زراعت

نستور راهب مدعی است که اسلاوان روس اکثراً «مانند

حیوانات وحشی در جنگل میزیستند» کارامزین و شلوزر

Schloezer ازاینجا نتیجه گرفته اند که اسلاوان شهرنشین یعنی متمدن نبوده اند.

اما در روسیه آثاری از ابنیه وجود دارد که عتیقه شناسان

مدتها در جستجو برآمده اند تا سبب وجود این ابنیه را کشف کنند

ابنیه مزبور عبارتند از (گورودیشچه) gorodichtché ؛

(گورود بمعنی شهر است) یعنی دیواربندیهائی بلندتر از سطح خاک

که معمولاً در ساحل سراشیب یک رودخانه یا روی یک تپه

دیده میشوند. ساموکواسف سیاحت خود را درست در اراضی

سوریانها اجرا کرده یعنی در اراضی همان قوم که نستور راهب

آنانرا بصفت وحشی متصف میسازد. سیاح مزبور دلیل داشته

است که این گورودیشچه ها همان (اوپیدا) Oppida ؛

یعنی شهرهای ابتدائی روسیه میباشند شماره این ابنیه در دولت
(چرنیگف) Tchernigof یکصد و شصت و در دولت کورسک Koursk
پنجاه میباشد و آنچه حدس زده میشود باید در اطراف روسیه از این
ابنیه موجود بوده و هر (ولوست) بر عده خویش مشتمل باشد این
دیواربندی ها اراضی بزرگ دورتا دور با الحجرهای چوبی یا حصارهای سنگی
ترفیع یافته و وسایل دفاعیه مجمعی از خانواده ها بشمار میرفته اند
نزدیک آنها همه جا (کورگانها) یا زمینهای تشییع را که یک نوع گورستان
واقعیند میتوان یافت

~~بعم~~ حفریاتی که خواه در کورگانها و خواه در گورودیشچه ها
بعمل آمده ثابت مینماید که اسلاوان روسی تمدنی داشته اند کاملتر
از آنچه که بخیال نستور راهب هم رسیده است ظروف سفالین خوشگار
و ابزارهای آهنین و برونزین و زینت آلات و سیاله های زرین و سیمین
و دانه های مرواریه مصنوع و مهره ها و گلوله ها حاکیند از صنایع
قوم مزبور و روابط تجارتی آنان با آسیا .

نیز در ضمن این حفریات مقداری مسکوکات شرقی بدست
آمده مربوط بسال ۶۹۹ یعنی تقریباً دو قرن قبل از آمدن
وارگها . اما مسکوکات رایج هم در مملکت کم نبوده است چه نزدیک نوگورود
در ظرفی بزرگ تقریباً هفت هزار روبل از مسکوکات قدیم کشف
شده است . شمشیرسازی اسلاوان نزد اعراب هم شهرت داشته
و نستور میگوید : خازارها باج و خراجی از جنس شمشیر بر پولیانها
بسته بودند در اولین دفعه که شمشیرهائی برای گذاردن باج و تسلیم
خراج نزد حاکمین آوردند خازارها را وحشت فرو گرفت و گفتند

خود گفتند «شمشیرهای ما جز یک لبه ندارد ولی این شمشیرها دولبه دارند

باید از روزی ترسید که این قوم بر ما و سایر اقوام مسلط شوند و باج و خراج گیرند»

شغل عمده اسلاوهای اولیه زراعت بود ازینرو تمام خدایانشان

بصفت زراعتی موصوفند مانند دلپسند خدایانشان – میکولا

و ایلیا — قهرمان بزرگ نزد اسلاوها در ابراز شوق و ذوق برای

زندگانی آزاد فراخ بس دلخوشند زیرا بندگی و رقیت ارضی

نزدشان مجهول بوده است. مدعیانی هستند بر این دعوی که آلمانها

گاوآهن را از اسلاوهای روس اقتباس کرده‌اند و نام ژرمنی

پفلوگ pflug از اسلاوی پلوگ plong ریشه دارد

روسها از سوداگری و بازرگانی هم بیگانه نبوده کالای تجارت آنان

عبارت بود از عسل و موم زنبور و گندم و چرنوزیوم Tchernozium

و پوست حیوانات شمالی. احتیاجی که تجارشان داشتند با یک

حس معاشرت جوئی که در نهاد اقوام ابتدائی سرشته میباشد توأم

گشته اینانرا بمهمانوازی عادت داده بود حتی برای پذیرائی

مهمان ناخوانده در موقع ضرورت دزدی هم جایز شمرده شده

این اقوام بصلح طلبی و فراغت جوئی و ترانه پسندی و

رامشخواهی و رقص دوستی شهرت یافته‌اند که نقاشی ساده اسلاوان

ابتدائی نیز همینست امپراطور موریس Maurice که با

گروهی غوغاگر و حادثه‌جو سروکار داشته برخلاف واقع اسلاوها را

بجنگجوئی و در جنگ بیدادگری وصف نموده میگوید آنان در

استعمال تدابیر نامردانه زبردست بوده. در مغاکهائی پنهان میشدند

که بصورت ظاهر برای نهان داشتن اندامشان نارسا بود در جنس کیلگاهها
از محل همه گونه شقات شانه خالی میکردند در آب تا فرق سر فرورفته
با نیزهای سایبانهای نفس میکشیدند در جنگ برهنه تن و پیاده
بودند اسلحه ناقص آنان عبارت بود از نیزه های بلند و سپرهای پهن
و کمانهای چوبی و تیرهای زهرآلود و کمندهای lassos
ساده برای کشیدن اسیران ". وصفی چنین بر استقدکنندگان
با ایالات رومی دانوب میبرازد و بس. همسایگان ترک و اسکاندیناوی
آنان از شکار حیوانات میزیستند و بهمین سبب شاید تشکیلات آنان
از تجهیزات اقوام زارع برتر و بهتر بوده است. نقص اداره سیاسی
و انقسام بجمعیات خرد حق بر ولایتها و حصول مخاصمات
پی درپی در تمام ولایات عاقبت آنانرا دست و پابسته تسلیم تهاجمین
و استیلاکنندگان کرده است. هنگامی که اسلاوهای جنوب خراجگذار
خزرها بودند اسلاوان المنی از تفرقه های داخلی خویش زبون
و ناتوان افتاده ناچار بقبول اسم (وارگها) تن درداده باخود گفتند
«حکمداری بجوئیم که ما را اداره کرده و با ما از روی عدالت حکم کند»
باز نستور میگوید «چودها(1) و اسلاوها (نوگورود) و کریویچها
و سایر اقوام متفق الرای گردیده بحکمداران (وارژی) Varegue
گفتند: «ملک ما وسیع و همه چیز در آن فراوان است ولی
نظم و عدالت نیست بیایید ملک ما را تصرف کنید و خودها را اداره
نمائید»

---

(1) این چودها اسلاوانی هستند که در مملکت چودها در حول و حوش سکوت
و ایبورک کوچ نشین بودند»

فصل چهارم

وارگها؛ تشکیل روسیه؛ اولین سفر جنگی بسوی قسطنطنیه (۸۶۲-۹۷۲)

نورمانهای روسیه؛ — منشاء وارگها و عاداتشان — حکمداران
اولیه روس: روریک، اولگ، ایگور؛ سفرهای جنگی بسوی
قسطنطنیه. — اولگا: مسیحیت در روسیه. — سویاتوسلاو
دانوب یا زمینه کشمکش مابین روسها و یونان

نورمانها در روسیه: منشاء وارگها و عاداتشان

وارگها چه کسانی بودند؟ از کجا آمدند؟ بکدام نژاد تعلق داشتند؟
این مطلب از مسائلی است که در تاریخ قدیم روسیه مورد جر و بحث
بسیار بوده و بعد از مرور یک قرن تمام سه عقیده مختلف درین موضوع
باقیمانده است:

۱ — منشاء وارگها از اسکاندیناوی بوده و اسم روس را ایشان بممالک
اسلاو داده اند. یک دلیل جدی در تحکیم این نظریه عبارتست
از وجود عده‌ای زیاد از اسامی اسکاندیناوی در فهرست سلاطین
وارگ که در روسیه سلطنت رانده اند. امپراطور کنستانتین
پورفیروژنت Porphyrogénète در کتاب روسیه روسهای
مطلق و اسلاوها را باهم فرق میگذارد در ضمن شرح آبشارهای
دنیپر اسم هر یک را هم بروسی و هم بزبان اسلاو ذکر
میکند لاجرم اسامی روسی همه بوسیله ریشه های اسکاندیناوی تبیین
میابند لویتپراند Liutprand درباره روسها چنین سخن میراند

«Graeci vocant Russos... nos vero Normannos»

سالنامه های (سن برتن) Saint-Bertin حاکی از آنست

که امپراطور تئوفیل سفرای روس را بلوئی نرم دل

Louis le débonnaire توصیه کرده ولی پادشاه اخیر

آنانرا جاسوسان نورمانی شناخته بزندان انداخت بالاخره

اولین قوانین روسی معاصر فرمانروائی (یاروسلاف) یک

شباهت تمامی با قوانین اسکاندیناوی ابراز میکند طرفداران این

عقیده نخستین وطن روسها را در سوئد دانسته مکانی باسم

روسلوگ Roslog و جمعیتی از پاروزنان بنام روسلاگن

Roslagen ارائه مینمایند که امروزه هم اقوام فنوا سوئدیان را

بنام رووتزی Rootzi یاد میکنند

۲ ــ وارگها از نژاد اسلاو هستند اینان یا از سواحل بحر بالتیک

و یا از یک ناحیه اسکاندیناوی فرود آمده اند که اسلاوها در آنجا

کوچ نشینی داشته اند ولی منشاء کلمه (روسیه) از سوئد نیست :

زیرا این کلمه از زمان قدیم بسرزمین دنیپر گفته میشد : آمدن

از روس Rouss یا رفتن بروس Rouss عباراتی است

که در اسناد و مدارک قدیم دیده میشود و معنی کلمه روس Rouss

همان مملکت (کیف) میباشد نویسندگان عرب اسم (روسها) را

بملتی پرنفوس و پرجمعیت میدهند و یقیناً هدف مقصودشان اهالی

اسکاندیناو نبوده بلکه همان روسیان اسلاو منظور میباشد

۳ ــ وارگها بمعنای تام یک ملت نیستند بل گروهی جنگاور

مرکب از غوغا طلبان خارج از وطن که نیمی اسلاو و نیمی اسکاندیناو

بعدها طرفداران این عقیده میگویند این دو نژاد اسلاو و اسکاندیناو
از قدیم الایام با همدیگر روابط تجارتی و سیاسی داشتند رؤسای دسته‌ها بر حسب عادت
از نژاد اسکاندیناو ولکن بیشتر از جنگیان از نژاد اسلاو بوده اند
این فرضیه دخالت عنصر نورمانی را در نژاد وارگها تنزل داده
و بیان میکند که استقرار حادثه جوان مزبور در اسلاوان ایلمن
و دنیپر تاثیر چندانی نداشته و بل اقوام تازه رس در توده
مغلوب تحلیل رفته اند چنانکه سویاتوسلاف Sviatoslaf
نوه پسری روریک Rourik یک نام اسلاوی داشته و
ولادیمیر فرزند این سویاتوسلاف در حافظه قوم چون یک شاهزاده
اسلاوی ممتاز باقیمانده است

وارگها خواه آنکه اسکاندیناو خالص و خواه آنکه با حادثه
جوان اسلاوی درهم آمیخته باشند محققاً عنصر نخستین نزد ایشان
بر عناصر دیگر مسلط بوده است حق آنست که این مردم شاهان
دریا rois de mer و نورمانها و یا وکینگ ها Wikings
شبیهند که در دوره انحطاط کارلوونژیان در مغرب شهرتی
داشتند ساموکواسوف Samokvassof اخیراً نزدیک
چرنیکوف Tchernikof (گور سیاه) را مفتوح ساخته و در
آن استخوانها و اسلحه یک حکمدار مجهولی را که در قرن دهم میزیسته
پیدا نموده است این حکمدار ممکنست از طایفه وارگها باشد
چه زره پرحلقه و کلاهخود نوکدارش کاملاً برخت و سلاح جنگویان
نورمانی میماند . حکمداران روسی که در صورتسازیهای قدیم
نموداراند با همان البسه و اسلحه رؤسای نورمانی ملبس و مسلحند

که بر انسجه‌ها و دیوارپوشهای گلدوخته متعلق بملکه ماتیلد Matilde

در بایو دیده میشود تعجبی ندارد. اگر در قرن حاضر صورت روریک را

در سنای تاریخی نوگورود و صورت گیلوم فاتح را در سنای تاریخی فالز

Falaise بهمان طرز قدیم ببینیم. وارگها همچون نورمانها

بالای بلند و پردلی و بیباکی خود اقوام جنوب را دچار حیرت ساختند

اعراب درباره آنان میگویند «چون درختان خرما بلند بوده»

وارگها در ملاحی و سپاهیگری پیاده دست داشته و با اقوام

سواره و بیابان‌گرد روسیه جنوبی یعنی هونگریان، خزارها

و پچنگ‌ها که جز جنگ و گریز هنری نداشتند بسیار متفاوت

بوده (لئون لو دیاکر) Leon le diacre که خود برای العین

روسها را هنگام کار دیده است میگوید روسها در موقع جنگ پشت

بپشت یکدیگر داده دیواری آهنین با نیزه‌های سیخیده و سپرهای

براق بدشمن مینموده هنگام جنگ غریوی بلند بکردار غرش

دریا میکشیده نظیر نعرهٔ باردیتوس یا باریتوس Barritus

که تاچیت مورخ Tacite مورخ ارژرمنان نقل مینماید.

یک سپر پهناور سراپای آنانرا می‌پوشید وقتی عقب‌نشینی

اختیار میکرده سپر را زیر دوش افکنده رو پس تن میشده در گیرودار

جنگ مانند نورمانها از خود دستی بیگانه میگشته بهن صف

باز میگوید «در موقع هزیمت هرگز خود را تسلیم دست دشمن نمیکرده

و چون از غلبه بر دشمن نومید میگردیده یکدیگر را شکم بر میدریده و

اعتقاد داشتند هر آنکس که از زخم دشمن بمیرد در دنیای دگر

محکوم بندگی او خواهد بود. یونانیان از دیرباز ارزش این ملل را
سزاوار (اددا) Edda میدانستند بتحصیل و قراولان
خاصه امپراطور از میان اینان برگزیده میشد که باسم ورنگ یا وارنگ
Varnegue در تمام اردوهای بزانس معمول بود در سفر جنگی ۹۰۲
جزیره قرس مقصدش از روسها و در جنگ ۹۲۵ لومباردی
چهارصد و پانزده تن و در جنگ یونان با پانصد و هشتاد و چهار تن شرکت
یافتند

وارگهای روسیه بدلخواه خویش مزدوری ملل اجنبی نوگورود یا
بزانس را می پذیرفتند چنانکه امپراطوران یونان هم نورمانها را
در جنگ با اعراب غارتگر بکار میبردند و این نیز وجه تسمیه دیگریست
در تشبیه وارگها بنورمانها. اینان از پس برای دیگران
می جنگیدند گاهی هم فتوحات را بنفع خود تمام میکردند چنانکه
دانمارکیها در انگلستان و نورمانها در نوستری Neustrie را خلافت ناکرد
Tancrède در ناپل و سیسیل همین کار کردند و بدینشکل
همراهان روریک Rourik در روسیه از همین قرار رفتار نمودند
اما چون معمولاً قلیل العده بودند بسرعت تام در ملل مغلوبه تحلیل
میرفتند چنانکه اخلاف رولون Rollon بزودی زود
جزو فرانسویان و اخلاف روبر گویسکار Guiscard جزو
اهالی سیسیل مستهلک گردیدند در دسته های وارگها، پهلوانی
هم با اسکاندیناویان مخلوط شده بودند همچنین با دسته های نورمانها
نیز که در دشتهای فرانسه بتاراج پرداختند عده زیادی از گالورومنها

یا مرتدان مسیحی همراه بودند که حرص وطمع بیشتر از وایکینگ برای
قتل و غارت داشتند از همین امتزاج در آنها با غوغاگران رومی میتوان
قیاس کرد که نورمانهای روسیه بچه سرعت دین و زبان و عادات
و رسوم خودرا از دست دادند و آنگاه از تمام صفات و مشخصات
خویش تنها یک چیز محافظت نمودند آنهم قدرت و تفوق
نظامی آنان یعنی عادتی بود که در اطاعت از یک رئیس
بالاستحقاق یا بالوراثه داشتند فی الواقع هیچ حکومت هم بدون چنین
قدرت صورت پذیر نیست . اینان همین قدرت را در هرج
و مرج اسلاوی بکار بردند تفتیش و فشار لازم را بر بومیان
جاری ساختند تا آنهارا از گوشه گیری و پراکندگی در کوره دهها
و ولوست ها باز آوردند . اسلاوهای دانوب تشکیلات
خودرا مدیون جنگاوران ترک و بلغار به ریاست اسپاروخ Asparuch
و اسلاوهای لهستان در استقلال لیاخ ها یا لشیت ها
و چکها ذمه دار (سامو) Samo میباشند که آنهارا
از یوغ اسارت (آوار) ها Avars نجات بخشید .
دعوت اختیاری اسلاوها از حکمداران وارنگ ممکنست بنظر
غریب بیاید . شاید بخاطر خطور نماید که نویسنده سالنامه
بهنجار مورخین کهنسال عمداً خواسته است واقعه خشونت آمیز
فتح و غلبه را پرده پوشی کرده از روی خیال و وهم بگوید که اسلاوها
خودرا بمیل خاطر تسلیم وارنگهای روریک نموده بقیاس گلواها
که تسلیم کلویس شاه فرانکها شدند لیکن در واقع و نفس الامر

فتح و غلبه ای وجود نداشته است . و دلیل این مطلب همان تجربیات
بلدی است که گال خود با تشکیلات (وچه) Vetché با مخالفت
پادشاه با هم بمذاکرات و مشاورات خود پرداخته و سرداران ورنگ
محلی بهمراهی حادثه جویان بجنگها رفته اند . در دعوای یاروسلاف
Yaroslaf که نرخ بازخرید خون را در موقع جنایت تعیین
میکند فرقی میان فرد اسلاوی و فرد وارگ منظور بوده
حال آنکه قوانین مروونژی Merovingiennes فرق عظیمی بین
شخص گال رومی Gallo-romain و شخص فرانک برقرار میدارد
حکمدار وارگ بویژه سه چیز مهم را عهده دار بوده است :
دفاع از مملکت ، اجرای عدالت ، جمع آوری مالیات
اجرای قسمت سوم حکم پاداش زحمات او را داشته . زیرا حکمدار
مزبور در شهرهای اسلاو وظیفه ای را میکرد شبیه بهمان وظیفه پودستاها
Podestats و امثال قضات متفرقی بودند که در قرن
دوازدهم بدعوت اهالی بشهرهای ایتالیا آمدند تا در میان ایشان
عدالتی بیطرفانه جاری سازند و یا شبیه وظیفه روسای کوندوتیری
Condottiere که مدافعه شهرها از خطرات هجوم بر عهده
ایشان قرار میگرفت . وارگها در سال ۸۵۹ اسلاوان ایلمنی
و کریویچها و چودها و وسها و مریها را بادای خراج
وادار ساخته اند ولی بومیان مزبور هم یکبار آنها را از شهرهای خود
رانده اند و چون بار دیگر دچار اختلافات و منازعات شدند
لزوم اداره و انتظام را فهمیده اند دوباره در سال ۸۶۲ وارگها را

نزد خویش طلبیده اند . منشأ نام روسیه یا روس Rouss

خواه اصلش ولایتی از سوئد یا از سواحل دنیپر باشد بجای خود لکن حقیقت

آنست که ابتدای تاریخ روسیه از آمدن وارگها در بلادی Slavine

شروع میشود بهمین واقعه است که دور سالیانه آنرا بسال ۱۸۶۲

جشنی ساختند . اسم روس بوسیله وارگها در اروپای شرقی معروف گردید

و این دوره دوره لشگرکشی های درخشان و عهد پهلوانی ملل روس

میباشد

وارگهای نوگورود و کیف هم الحق سزاوار شهرت نورمانهای

غربند . اگر این قوم بدول طالع و اقبال خود را از سواحل انگلیس

تا حدود جزیره سیسیل و سوریه کشیدند وارگها هم گاه زیر دیوار

قسطنطنیه و گاه در کوهپایه قفقاز پدیدار شده شهر بردع را -

Berdaa را از دست تصرف اعراب بدر آوردند ۹۴۴

نستور مورخ الذکر راهب صومعه پچرسکی در کیف که این

تاریخ را تا سال ۱۱۱۰ نوشته حوادث افسانه آمیز حکایات

صادقه خویش میشمرد که گوئی انعکاس (ساگاس) های اسکاندیناوی

و یا انعکاس بیلین Bilines های اولیه روس میباشند

سالنامه های دیرا از روی منابع یونانی و فرانک میتوان تفتیش نموده

گفت که در حدود وقایع اساسی از خبط و خطا دوره این سالنامه ها

چون کتابهای نخستین (تیت لیو) بحماسه های منثور شباهت دارد

حکمداران اول روسیه : روریک ، اولگ و ایگور

سفر جنگی بقسطنطنیه

دعوت اسلاوان سه برادر از طوایف وارگ باسامی روریک Rourik
یا صلح جو و سینئوس Sineous یا مظفر و ترووور Trouvor یا
وفادار « خویشاوندان و خاندانها » یعنی گروه جنگی و باصطلاح خود
دروژین های Droujines خویش را « شبیه تروست Truste
سلاطین فرانک » گرد آورده و از بالتیک عبور نموده در حدود اراضی که
میبایست مدافعه آنرا عهده دار شوند [illegible] جا گزینند : برادر ارشد روریک
در غرب دریاچه لادوگا روبروی قبیله های فنلانه ، سینئوس روی
دریاچه سفید در قلمگاه سرزمین وسها ، و ترووور در ایسبورک
تا وقت ضرورت از دست اندازیهای اقوام لیوونی Livonie جلوگیری کند
دو برادر کوچکتر بزودی مردند روریک مقر خود را که گفته
بنواحی نوگورود کوچید ودر آنجا نه چنانکه از متن سالنامه های
نستور برمیآید یک شهر بل تنها یک قصر شاهانه پی افکند
حاصل آنکه ساختمان دو شهر پولوتسک Polostsk و
روستوف Rostof بفرمان روریک ادعائیست باطل
وجود آندو شهر قبل از آمدن روریک امری مسلم میباشد لیکن قویا
احتمال میرود که [illegible] (گورودیشچه) های قدیم و خاکریز آنها را بقلاع
و باروهای مستحکم تبدیل ساخته است دو تن وارگ دیگر مسمی
بآسکولد Askold و دیر Dir که با روریک همخون نبودند
تا شهر کیف نزول کرده بر پولیانها سلطنت رانده اند و اسفار
جنگی بر ضد تزارگراد (بیزانس) (ملک البلدان) بفرمان ایشان
شروع شده است نسطور گوید روسها با دویست سفینه بفرماندهی رئیس
رؤسای خود در (سوند) Sund یا بوسفور داخل شده شهر قسطنطنیه را بمحاصره
انداختند اما بنا بروایات یونانی فوتیوس Photius شیخ قتای سحرآمیز

نوردم بلاشرن Blachernes را برگرفته باامواج دریا خورد
کرناگاه طوفانی مهیب پدیدار گشته بحریه روس را بتمامی نیست و نابود ساخت

اینگور Igor پسر روریک هنگام مرگ پدر هنوز خردسال ولی
اولگ Oleg برادر روریک عضو ارشد خانواده بود که جانشینی وی گردید
داو بریاست یک اردوی بزرگ از وارگها، واسلاوها و
فینیها بسوی جنوب راه برداشته وسمولنسک Smolensk
ولوبچ Loubetch را باطاعت درآورده تا زیر دیوارهای
شهر (کیف) براند و درآنجا آسکولد و دیر را باستاد خیانت
گرفتار ساخته بآنان گفت « شما نه شاهزاده اید و نه از خون شاهزادگان
در رگ دارید اما اینست فرزند روریک » و با گفتار اشاره
نموده سپس آنرو را بسیاست رسانید. قبر آسکولد اکنون نیز
در حوالی (کیف) نمایان است. اولگ Oleg از موقعیت خود
خشنود گشته در شهر (کیف) قرارگاه ساخت و سپس گفت: «
این شهر مادر تمام شهرهای روس خواهد بود» رئیس مزبور بوسیله
شهرهای نوگورود، سمولنسک و کیف جاده دریائی بالتیک را
تا بحر سیاه در تصرف گرفته و اهالی نوگورود، وکریویچ ها و
(مرین) ها و درولیانها وسوریانها و پولیانها ورادیمیچ ها را
مطیع و منقاد ساخته تقریباً تمام اقوام روسیه را زیر سلطهٔ خود جمع نمود
مقارن با همین ازمنه بود که مگرها بقصد محاصره پانونی Pannonie
از دنیپر قرب (کیف) درگذشتند. در اخبار قبایل مجار
مصادمه بین اولگ و مگرها مزبور و شکست خوردن او از آنان مضبوط
است لکن در سالنامه های روس از این باب چیزی نیست
در سال ۹۰۷ اولگ گروه عظیمی از جنگیان تمام قبایل مطیع خود ترتیب

داده و تحریر شامل دویست فروند کشتی تجهیز نموده از راه خشکی و از راه دریا

سوی تزارگراد (بزانس) رهسپار گردید روسها در افسانه های خود

شاخ و برگها برای داستان رزمی بسته و در آرایش و پیرایش آن کوتاهی

نورزیده اند حاصل آنکه اولگ چرخها بکشتیهای خود تعبیه ساخته بگشودن

بادبانها فرمان میدهد باد موافق کشتیها را سوی مقصود فرا رانده و آنان

از میان کشتزارها عبور کرده تا دروازه های شهر میرسند. لئون ششم

ملقب بعاقل را از رسیدن دشمنان وحشت فرو گرفته بگذاردن باج و خراج

تن در میدهد اما یونانیان با اغذیه زهرآلود توسل جسته در صدد دفع

روسیان بر میآیند اولگ از روی فراست بخباثت آن پی برده آنها را

با درایه فراست شگفتی محکوم [illegible] و یک معاهده تجارتی پر نفع عقد کرده

سپر خود را چون یک یادگار جنگی بر دروازه زرین سروف میآویزد

اولگ نزد روسیان ساحر بل پهلوان تنها نبوده بل «این مردم کم خرد و بت پرست»

از هوش و فراست او بحیرت اندر شده ساحرش (جادوگرش) مینامیدند در ساگاس های

اسکاندیناوی نیز دیده میشود که اودن Odin و گیلف Gylf

و رود Raude و سایر رؤساء هم بعنوان جنگیان سترگ و هم

بعنوان ساحران بزرگ یاد شده اند. عجیب آنست که مورخین یونانی و فرانک

و غیره از این سفر جنگی ذکری نکرده اند. نستور حتی اسامی نمایندگان

روسی را که در مذاکرات انعقاد صلح شرکت جسته اند ضبط نموده و

متن قرارداد صلح را ثبت نموده است

یکی از پیشگویان باولگ خبر داده بود که اسب سواری پسندیده اش

موجب مرگ او خواهد شد اولگ از روی احتیاط اسب را از خود دور

داشت. پنج سال بعد وقتی آن حیوان تلف گردید اولگ خود

بر سر کالبد بیجانش حاضر آمد تا پیشگویان را بدروغگوئی و نادانی سرکوفت دهد

لکن ماری از پیشانی اسب برآمده و برپای اولگ زخمی مهلک
زد و او بدان زخم درگذشت

ایگور Igor سومین بار یک سفر جنگی بر ضد شهر (تزارگراد)
اداره کرد و شهرگیری [illegible] بجای خود کشتیهای روس را
با آتشهای یونانی رهبری نموده و ایگور بنا بر روایات مورخین یونان
دارای ده هزار زورق ولی باستناد رقم الاحتمالی (تقریب) که لیوتپراند ثبت کرده
دارای هزار کشتی بوده است ایگور بجای حمله مستقیم بر شهر دست
بیدادگری گشوده ایالات یونانی را باد قتل و غارت گرفته است .
سران لشکر و امیرالبحران یونانی دست بدست یکدیگر داده بعد از یک
سلسله مصادمات و زد و خوردها که سلاح (آتش یونانی) Feu grégeois
از عوامل عمده فتح و ظفر بوده است اردوی روس را بکلی تار و مار کرده اند
اهل بزانس در موضوع همین جنگ بشرح نکات و بسط دقایق پرداخته اند
که بشتر راجع فقط بآوردن بعضی از آنها قناعت ورزیده است علاوه
برین منابع شواهد دیگری هم موجود و آن عبارت است از خاطرات لیوتپراند
اسقف کرمون Crémone که جزئیات واقعه را از پدرزن خود
شنیده است و این شخص اخیر در آنوقت از طرف پادشاه ایتالی در قسطنطنیه
نمایندگی داشته و خود برای العین هزیمت ایگور و روسان را دیده و در سیاست
دهشتناک اسیران روس که لاسه‌پن Lacépène امپراطور روم بدست دژخیم
سر از تنشان جدا میساخت حاضر بوده است ایگور برای کینه کشی و انتقام
در سال ۹۴۴ از سر نو بخیال یک سفر جنگی افتاده و این بار [illegible] و
همراهی بجنگ های Petchénègues مهیب را برای اردوی خویش تأمین
نموده است امپراطور یونان بسختی دچار ترس و وحشت گردیده گذاردن باج
و خراج را بعهده گرفته و یک معاهده نامه تجارتی دیگر امضا نموده است که متن

آن هم ضمن سالنامه های نستور درج میباشد اهالی درلین و شهرهای مغرب
ازین لشگرکشی دوم ایگور ابدا ذکری بمیان نیاورده اند شاهزاده مذکور
هنگام بازگشت بطرف روسیه در موقعی که مالیات معموله را از درولیانها
اخذ و جمع مینمود بدست همان قوم بقتل رسیده است لئون دیاکر
نویسنده یونانی مدعی است که او را بوسیله دو درخت تازه سال
که بروی زمینشان خمانده و پس باستقامت طبیعی خود رها کرده بودند
دو پاره ساخته اند ۹۴۵

اولگا : مسیحیت در روسیه

بیوه ایگور مسماة باولگا Olga زمام ملک را در مقام نیابت
از پسر خردسال خود که سویاتوسلاف نامیده میشد بدست گرفت جای
بسی تأسف میباشد که تشخیص میزان داستانسرائی و مقیاس تاریخنویسی در
وقایع نگاری نستور امکان ندارد نویسنده روس جزء بجزء
نقل مینماید که چگونه درولیانها دو هیئت نمایندگی از طرف قوم
نزد وی (اولگا) فرستادند تا او را تسلیت داده پس بقبول
زناشوئی با شاهزاده حکمدار خودشان دعوت کنند و چگونه آن بیوه زن
بحیله و تدبیر با آن دست یافته بعضی را زنده بگور و بعضی دیگر را در گرمابه
خفه نمود و چگونه شهر کوروستن Korosténe را در محاصره انداخته
اهل آن شهر را صلح تکلیف نمود بشرطیکه هر یک خانه سه کبوتر و سه گنجشک
بعنوان باج و خراج بپردازند و چگونه این پرندگان را به پنجکهای(1) مشتعل
بپا بسته بطرف شهر چوبی کوروستن رها داد تا انبارهای کاه و سقف های
حصیری بزودی شعله ور گردیده و بالاخره چگونه قسمتی از اهالی آنجا را قتل
عام کرده بقیه را باسارت بازگرفت

(1) پنجک بروزن اردک یعنی گلوله پنبه میباشد

مع ذالک همین زن بعدا دگر کیش گشته است که اولین حواری روسیه خواهد شد

نستور روایت میکند که او به تزارگراد نزد امپراطور کنستانتین پورفیروژنت

رفته و امپراطور را از کیاست و متانت خود دچار حیرت ساخته سپس بنام

هلن Helene و به پدرخواندگی قیصر روانی غسل تعمید یافت. در تمام

روایت نستور جز دو مطلب تاریخی واقع نیست: یکی قبول اولگا است در

قصر امپراطوری قسطنطنیه که بشرح تام در کتاب مراسم livre de ceremonies

ثبت بوده و دیگری هم شاید غسل تعمید و اسم گذاری این شاهزاده خانم باشد.

اگر مورخین بزانس در شرح وقایع معاصر همین وقعه نامی از آن

نیاورده اند برای آنست که در آنوقت به اهمیت این واقعه پی نبرده اند

و اگر در شرح وقایع قرن یازدهم و دوازدهم به آن اشارت رفته

از آن سبب است که نتایج این واقعه انبساط تام خود را اخذ

نموده است

در روسیه نیز تبدیل مذهب اولگا ابتدا پوشیده ماند

چو مسیحیت هنوز در این سرزمین پیشرفت درستی نکرده بود و [illegible]

بعد از آنکه سیریل Cyrille و متود Méthode الفبای

سلاوون Slavon را برای بلغاریان ایجاد و کتب مقدس را

برایشان ترجمه کردند مسیحیت که نزد اقوامی چند از اسلاوان در

ترقی بود بتدریج نزد سایر اقوام نیز رو باشتار نهاد. اهالی

بزانس میگویند که روسها از هیبت سحرآمیز اسکولد و دیر

بوحشت افتاده و نسبت بطلسمهای مسیحی و تقوی پیر ترسی آمیخته با احترام

دریافته سفرائی برای درخواست مراسم تعمید بقسطنطنیه فرستادند. «

آنوقت امپراطور بازیل مقدونی سئوال آنها را قرین اجابت داشته اسقف بزرگی

برایشان تعیین کرد و او پیش چشم آنان کرامتی بجا آورده انجیل را

باتش اندرافکند و پس هرون کمترین سوختگی برون کشید . بنابرین آسکولد
اولین شاهزاده مسیحی مذهب بوده و منشاء تشریفات جاریه باحترام خوابگاه
و یادبود او همینست و همچنین در فهرست صوامع برانس تحت اداره
لئون ششم نام (قلمرو روحانی روسیه) Évêché de Russie درج است
که یقیناً (کیف) خلیفه نشین آن بوده است لهذا ظاهراً این
شیخ‌های روحانی کاری از پیش نبرده اند چه شنیدیم که هنگام
انعقاد عهدنامه صلح فیمابین اولگ و لئون ششم روسها تحلیف خود را
روی شمشیرهای خود و تاولوس Volosa و پرون Peroun
اجرا کرده اند و نیز در عقد معاهده نامه بواسطه ایگور وقتی روسها
در کیف جلو فرستادگان امپراطور میخواستند سوگند یاد کنند بعضی روی
تپه پرون Peroun برشده بطرز قدیم قسم خوردند و بعضی
دیگر بکلیسای کوچک سنت الی Saint-Élie رفته بر روی انجیل
دست نهادند پس در کیف) یا در شهرهای روس یک مجمع مسیحی
ولو بطور ضعیف وجود داشته اگر راست باشد که اولگا از بیم
ترکان بت پرست نخواسته بود در این شهر غسل تعمید بیابد لیکن
توده جنگیان جز یک حس نفرت نسبت بمسیحیت نداشتند ؛ چنانکه می بینیم
در اسفار جنگی خود بر ضد ایالات برانس حمله و هجوم بر کلیساها و
صوامع را از روی رغبت ترجیح داده و آنها را آتش زده در شکنجه
و عذاب کردن کشیشان و راهبین ذوقی یافته و کله هاشان را میکوب
یکردند همچنین نورمانهای فرانسه در دین اودن Odin تعصب
داشته و با روحانیون مسیحی بجور و بیداد رفتار و در الا سرودن آهنگ
قداس نیزه ها برای آنان » مفاخرت مینمودند لغت نگوید اگر

یکی از جنگویان شاهزاده بزرگ Grand-Prince بمسیحیت تبدیل مذهب نماید ازاو مخالفت میکردند اما بباد سخریه واستهزایش میگرفتند

ساعی اولگا برای هدایت پسر خویش سویاتوسلاف که بسن بلوغ زمام امور را در دست گرفته بود بکلی بی نتیجه ماند او نمیخواست در جلو جنگاوران خویش بیک دین بیگانه گرویده هدف تیر استهزا گردد وهمواره در جواب اصرارهای لجوجانه مادر میگفت «سپاهیانم مرا مسخره خواهند کرد» حتی نستور باتأسف تمام قید میکند «و نسبت بمادر متغیر گشت»

اولگا بیهوده باو میگفت که: «اگر تو غسل تعمید و پرهیزگاری را در خود جاری سازی تمام رعایا ازو پیروی میکنند» افکار عمومی هنوز چنان پرورده نبود که عمل شاهزاده حکم سرمشق موثری را ایفا کند.

اولگای مسیحی که کلیسای ارتودوکس تقدیس و تشریف نموده «اولین زن روسیه‌ایست که بکرسیهای عرش عروج کرده است» تا مدتهای طولانی بصفت مستثنی متصف مانده ودر محیط اطرافی بت پرستان نه اهمیت شایانی یافت ونه مورد اعتنا واقع گردید

سویاتوسلاف : دلاور یا رهبر کشمکش های روسان و یونانیان

حکومت سویاتوسلاف (۹۶۴-۹۷۲) اگرچه دیر نپائید ولی با دو واقعه خاطرش شهرت یافته است: هزیمت خازارها و جنگ بزرگ با امپراطوری بیزانس برای تصرف بلغارستان

درباب واقعه نخست وقایع نگار با تفصیل اندکی بحث میدهد: اگر راست باشد که سویاتوسلاف (شهر سفید) روی (دون) پایتخت امپراطوری خازار را مسخر ساخته دیاسها Jasses و اوسیتی‌ها ossetiens قفقاز و کاسوگ‌ها Kasogues و چرکسها را بباج وخراج فرونهاد

غلبه اش مسلّم و مکمل بوده است . روسها از این پیشرفت خود بهره‌ای نبردند
چه ضعف و شکستگی قزارها که نسبتاً قومی متمدن شمرده میشدند ارتقاء پچنگها را
سازگار آمد که از تمام وحشیان خونریزتر بودند . اعراب در این قوم بچشم (حیوانات سبع)
نگریسته و ماتیو دِدِس Mathieu d'Edesse آنها را قوم شقاوت پیشه
و درنده لاشه‌خور و مردمی ناپاک خوانده خاوران بیدادگر و خونخوار نامیده
در یکی از اسفار جنگی که سویاتوسلاف از شهر غایب بود پچنگها علی الغفله
زیر دیوارهای شهر کیف) که مادر و فرزندان شاهزاده روسی را در پناه
داشت محاصره شد شهر و اهالی را بمنتهای فلاکت رسانیدند لکن تدبیر
دلیرانه یک وووُد voiévode ساکنین را که از گرسنگی
و مجاعه نزدیک بهلاکت رسیده بودند نجات بخشید . سویاتوسلاف که
بپایتخت خود برگشت از شنیدن خطرهائی که شهر بزرگ دچار شده بود
موبراندامش راست گردید . چندی نگذشت که سرنوشت خودش نیز
بدست آنان سرآمد

در باب جنگ بلغارستان تقریر نستور مبهم و ناقص است . بوره
شکست روسها را پرده پوشی میکند و مخصوصاً افسانه‌سرائی رزمی را با وقایع
تاریخی مخلوط میسازد . نستور مینویسد که یونانیان خواستند بشناسند
که سویاتوسلاف چگونه کسی است . واز اینرو ابتدا طلاآلات و
والبسه پرقیمت برایش فرستادند . شاهزاده در آنها بچشم حقارت
نگریسته بیکی از [illegible] خود گفت : بردارید اینها را . سپس یک قبضه شمشیر
و اسلحه و ادوات برایش فرستادند ولی شاهزاده آنها را بلند برگرفته باشگفتگی
و سرور بوسه داد . یونانیان از مشاهده این کیفیت دچار وحشت افتاده
با خود گفتند : « این مرد باید خونریز کسی باشد زیرا تاج و ثروت را
ناچیز شمرده و شمشیر و اسلحه را بر سبیل باج و خراج بپذیرفت »
خوشبختانه تقریر لئون دیاکر یونانی با وجود تفرعات بسیار سالم و بیطرفانه

نظر میرسید. در شرح و تفصیل این جنگ نمیخواهم که یک سردار روسی از
ملکی نژاد برخاسته و از دانوب یعنی رودخانه که روسها بار دیگر
قبل از زمان سلطنت کاترین دوم و نیکولای اول نخواهند دید عبور کند
نیسفور فوکاس Nicephore Phocas برای کینه کشی از پطر
قیصر بلغاریان دست برای همان وسیله خطرناک برد که سیاست یونانی
در غالب مواقع بکار میبرد: یعنی دعوت وحشیان. لذا هم او
شخصی بنام (کالوکر) نزد سویاتسلاف گسیل داشت که میبایست تخت‌های
تسلیم نموده بلکه او را بجنگ بیا خواند. بدین ترتیب دو قوم اسلاو
که تشکیلاتشان یکی مدیون دروژینای وارگهای روریک و دیگری
مدیون دروژینای تورانی آسپاروخ بود باغوای دیپلوماسی یونان
درهم افتادند. بنابر اخبار بیزانس سویاتسلاف با یک لشکر
متشکل از شصت هزار مرد در بلغارستان پیاده شد. پره اسلاف
یه پریاسلاف Prislaf پایتخت بلغار را باتمام قلاع آن
در تصرف آورد. پطر قیصر تاب این بدبختی را نیاورده درگذشت
مقارن همین زمان است که پچنگها در شرف تصرف کیف بودند. سویاتسلاف
ازین درس عبرتی نگرفت و از موقعیت خود سرمست بود و میخواست
پایتخت خود را پره ایاسلاوتس Pereiaslavets انتقال دهد
مادر خود میگفت «این مکان نقطه مرکزی ممالک منست هرگونه متاع
در آن فراوانست. از یونان پارچه های گرانبها و شراب و طلا
و هر قبیل میوه بدانجا میآید از سرزمین چکها و مجارستان اسب و نقره
میرسد. از روسیه پوست و موم و عسل و برده میاورند» این
تصمیم سویاتسلاف برای امپراطوری یونان خطرات بسیاری دربر
داشت. بیزانس که موقت از همسایگی بلغاریان سرگشته

ترسیم بود چگونه ممکن بود در مقابل قدرتی که از بالتیک تا بالکان [ایستادگی کند]
وسعت داشت و مقاومت وارنگهای اسکاندیناو و اسلاوهای روس و
دسته های فینی ویسها و چودها و مریها و حتی سواره نظام سبک اسلحه
پچنگها را به لژیونهای بلغاری که زیردست تربیت قیصر خود سیمئون اول Siméon
بطرز رومی انضباط یافته بودند ملحق سازد

تکنیک یک امپراطوری اسلاو نزدیک قسطنطنیه از یک جهت دیگر هم
خطرناک بنظر میآید و آنهم کیفیت ترکیب نژادی است در پایتخت
یونان. تراس قدیم و مقدونیه قدیم مسکون بوده از قبایل اسلاو
که برخی هم با همان قبایل روس نسبت داشتند مثلاً درینجا
نیز از درگوویچ ها و سمولن ها ی روس بهنجار اطراف ملک و
سمولنسک یافت میشد. تسالی وحتی آتیک و پلوپونز پر بود
از سلاوهایی که در سلک اتباع یونانی منسلک گردیده بودند برفراز
رشته معروف تایژت Taygète دو قبیله اسلاوی
ازریتها Ezérites و میلنژها Milinges سکنی داشتند
که هنوز تحت اطاعت و انقیاد درنیامده بودند و نباید فراموش کرد
که بلغارستان تا سرزمین اوکرید Ochride گسترده میشد
و در شمال غرب ایالت قدیم رومی بعنوان کرواسی و صربی و دالماسی
نزدیک بتمام از اسلاوان بودند پس میتوان گفت این نژاد بزرگ
تقریباً بدون قطع وفصل از پلوپونز که دیگر باسم روسی موره
Morée یاد میشد تا نوگورود امتداد داشت هرگاه شهر
پریاسلاوتس روی رودخانه دانوب بنا بگفتار شاهزاده روس مرکز
ممالک او میگردید کار نژاد یونانی و تسلط رومیان در پایتخت بالکان
ساخته بود اگر امپراطوران یونانی تا آنوقت از عهده مقاومت
با آسکولد و اولگ و ایگور برآمده اند از آن سبب است که روسیان

در این عهد دور از امپراطوری سکنی میورزیدند و در هنگام سفر چاره‌ای
جز تعقیب راه دریایی نداشتند و همین مطلب باعث تقلیل عده دشمن‌های
آنان نگردید توضیح آنکه اجداد ایشان بیابانی در زورقهای چوبی متشکل
از یک تنه درخت — اکنون هم از این زورقها در قصبات روسیه دیده میشود —
برنشسته از رود دنیپر سرازیر گشته و بر سر هر یک از آبشارها پس
از زورق پیاده گردند سپس مونوکسیل monoxyle های خود را
انتقال دهند تا قدری دورتر دوباره بر آنها بنشینند و در همین
ضمن با جنگها که همواره میان سکنه صحرا در کمین نشسته‌اند جنگ و گریز
نمایند و پس از این مخاطرات تمام جانی هر برده بیابانی با آن نادهای
نحیف در طوفانهای دریای سیاه با کشتیهای تناور روس که زیر دست
بهترین ملاحان شرق اداره میشدند نبرد آغازند تا چه رسد با آتش یونانی
آتش عجیبی که از هولش خون در رگهایشان از جریان می‌افتاد عده قلیل
زیر دیوارهای قسطنطنیه میرسیدند که در آنجا هم شکستشان محقق بود اما اکنون
برخلاف پیشتر عداوه دانوب و عداوه راه خشکی بوده میتوانستند
تمام بیابانگردان سیتی را روی قسطنطنیه بریزند
از خوشبختی رومانیان سلطنت امپراطوری آن روز کارآمده و جوانی
از سر گرفت یک سلسله از سرکردگان سترگ بر فراز این تخت لرزان دست بر هم
قدم مینهادند ژان زیمیس Zimisces هم یکی از آنان و حریفی
بود شایسته شاهزاده روس . سویاتوسلاف بلغارستان برگشته
مجدد گرفته آنجا را دوباره به تصرف در آورد مقارن این حال زیمیس
او را پیام داد تا شرایط عهدنامه منعقد با سلف خویش را رعایت نموده
بلغارستان را تخلیه کند سویاتوسلاف که فیلیپوپولیس Philippopolis را
به حمله دلیرش ضبط کرده و اهالی را از دم شمشیر گذرانیده بود پاسخ

سربالا داده امپراطور را بجنگ در قسطنطنیه تهدید نمود زیمیس دست بتدارکات
جنگی زده در آغاز مارس ۹۷۲ بحریه خود را بدهانه های دانوب گسیل داشت
و خود نیز با آدریانوپل Andrinople بمیان اردوی خود رفت چون
روسها هیچ روزی انتظار رسیدن وی را نمیبردند او ناگاه گذرگاههای تنگ
بالکان را فرو گرفته سپس زیر دیوارهای پریاسلاف پدیدار شد و یک اردوی
چندین هزار نفری روسها را مغلوب ساخته و بپناه گرفتن در حصار شهر مجبور نمود
سپس سوی شهر یورش برده و با نردبان از دیوارها بالا رفته شهر را متصرف
گردید هشت هزار تن روس که در قصر سلطنتی محصور بودند نومیدانه مقاومت
ورزیده از تسلیم شدن امتناع کرده در میان زبانه های آتش تلف گردیدند
وقتی خبر این صدمه بزرگ به سویاتوسلاف رسید کلیه قشون خود را برداشته
بمقابله امپراطور شتافت و با او در دوروستول Dorostolon (
سیلیستری) ملاقی گشت . بگفتار مورخین یونانی عده سپاهیان شاهزاده
روس شصت هزار و بگفتار نستور فقط ده هزار بوده است عاقبت
جنگ شدیدی بوقوع پیوست و میگویند بیش از دوازده بار ورق جنگ
این سو و آن سو برگشت . آنگاه سایه نظام روی حملات سواره نظام
(کاتافراکت) Cataphracti آهن‌پوش را فرا میبرد تا آنکه
تاب مقاومت از روسها رفته در زیر فشار دشمن کمر خم کرده خود را بشهر دوروستول بازکشیدند
امپراطور آنانرا در آنجا محاصره انداخت روسها در خروجهای خود از شهر
شجاعت بیباکانه بخرج میدادند حتی زنهای روسی مانند سواران جنگی
یا مانند شیرزنان ساگاهای اسکاندیناوی و پیلیس ها روی خود را بمیان
گیرودار می افکندند روسها خودکشی را بر امان خواستن ترجیح میدادند شبانه
متعاقب پیکاری در روشنائی ماه دیده میشد که روسها از شهر بیرون آمده
کشتگان خود را میسوزانند و اسیران جنگ را بر روی خاکستر آنان

سرس برهنه و خروسها و کودکانی خردسال را در رود دانوب غرقه میساختند

دوم قحطی آذوقه درکار آمده بود سویاتوسلاف در یک شب طوفانی بکرجیهای

خود بنشسته با دوهزار جنگی از شهر بیرون جست و در جزیره زمانی وجنیه

از قصبات مجاور ارزن و گندم جمع آوری کرده سمی العقد بارودی بوناسان زده

بوخندگی در شهر داخل گردید زیمیس از واقعه خبردار شده براری

جان اتخاذ نمود که من بعد هیچ زورقی نتوانست خارج شود . باری این

محاصره رومی با نبردهای تازه شهرت یافته است شهید یکی از

دلیران نامی روس بدست آپه ماس Apemas کشته شد

واین آپماس عرب بود از فرزندان خاصه امپراطور پسر یکی از امراء

جزیره قریس که عش تعلیم یافته بود

سویاتوسلاف آخرین روز خود را زده با تمام قوا از شهر بیرون

آمد زیمیس قبل از جنگ به وی پیشنهاد کرد که با قبول یک نبرد تن بتن

میان امپراطور و شاهزاده جنگ را پایان دهد اما شاهزاده روس سرفرازانه

گفت « من بهتر از دشمن خود آنچه بایدم کرد میدانم اگر او [illegible] از زندگی

خیلی سیر و بیزار است هزاران وسیله برای بریدن رشته عمر خود دارد » این

جنگ هم مانند جنگ پیشین بسیار لجوجانه و بسیار خونریزانه بود عاقبت. باز روسها

از پا در آمدند ولیکن بودا که بطور اطمینان بگیرید که ۱۵۵۰۰ مرده

و ۲۰۰۰۰ سپر در میدان جنگ باز نهاده بشهر اندر رفتند دیگر از این پس

بمذاکرات صلح تن در دادند زیمیس آنهارا رخصت بخشید تا بآزادی

از بلغارستان خارج شوند آنان نیز بنام پرون و ولوس قسم یاد

کردند که من بعد بر علیه امپراطوری برنخاسته بل از آن دفاع کنند و اگر

از سوگند خود تخلف ورزند مثل طلا زرد شده و با اسلحه خود تلف شوند

نستوریش این معاهده را که در واقع نوعی تسلیم بشمار میرود حفظ نموده است

متن مزبور بنظر نمیرسد مؤید گفتار مورخین یونانی است . ایشان مینویسند
ژیملیس نمایندگانی نزد پچنگها فرستاده از ایشان تقاضا کرد که بقیه اسیف
اردوی روس را برای عبور راه دهند چه این گروه وحشی در گذرگاه
آبشارها یا پوروگهای دنیپر انتظار گذشتن روسها را داشتند لکای ایلخانیه
سویاتوسلاف را کشته و سر او را از بدن جدا کردند تا (کوریا) Kouria
شاهزاده پچنگ کاسه سرش را بجای پیاله شراب بکار برد . سویاتسلاف
با وجود نام اسلاوی خود کرکی نمونه ایست از شاهزادگان وارگ . در وقتنامه‌های
بیباک وحیله کار با شهرت پرستی زیاد . تصویر لطف از بزرگواری
وجوانمردی او زنده میگوید : هر وقت میخواست با قومی جنگ کند
آن قوم را پیش از وقت خبردار میساخت که « من برای جنگ با شما میایم »

بعد از تسلیم در دروستول سویاتسلاف با دشمن خود ژیمیس
ملاقاتی بعمل آورد . لئون لودیاک موقع را غنیمت شمرده بتصویر و وصف
اوی پردازد . امپراطور بر ساحل سوار اسب بود سویاتسلاف با پاروزنان
با زورق نزدیک او آمد . قامتش متوسط اما جمع تناور بنظر میرسید
سینه فراخ ، گردن درشت ، چشمان آبی ، ابروان پرپشت
دماغ پهن ، بروتها دراز ، ریش تنک ، [illegible] سر تراشیده
ولی بر فرق سر یک کاکل که نشانه شرافت او بود . حلقه‌ای از زر با نگین یاقوت
و دو مروارید بیکی از گوشها آویزان داشت . در این تمثال درست دقت
کنیم باید در سالنامه‌های روسیه با زمینه بسیار قدیم رجوع کرد تا یکی از
این تصاویر بدست آید . مابین توصیفات وقایع نویسان روس و توصیفات
لئون لودیاک همان تفاوتیست که بین یک تصویر مقدس و یک تصویر
واقعی موجود باشد .

فصل پنجم

کلیسیا و سازمانهای روسیان. پس ولادیمیر و یاروسلاف بزرگ (۹۷۲-۱۰۵۴)

ولادیمیر (۱۰۱۵-۹۷۲) تبدیل مذهب روسیان — یاروسلاف بزرگ (۱۰۵۴-۱۰۱۶)

اتحاد روسیه — درخشندگی کیف — [illegible] وارک-روس در عهد یاروسلاف

— ترقی مسیحیت: نتایج اجتماعی، سیاسی، ادبی، فنی

ولادیمیر (۱۰۱۵-۹۷۲) تبدیل مذهب روسیان

قبایل اسلاو تشکیلات خود را مدیون دو عنصرند یکی نظامی که از شمال
رسیده و دیگری روحانی که از جنوب آمده است. وارگها برای آنان
سرداران جنگی فرستاده اند که اقوامشان را در یک پیکره ملی متحد
ساخته اند و بیزانتینها داعیان مذهبی فرستاده اند که آنها را با همدیگر
و با همسایگان متمدن خویش بوسیله یک شیرازه مذهبی مشترک پیوند داده اند.
مردی که میبایست کار تبلیغ را پیشرفت دهد تبلیغی که
خشت اولش بدست اولگا نهاده شده بود در اولین وهله علی الظاهر
برای اینکار نامزد و آماده نشده بود. ولادیمیر Vladimir
همتای کلوویس فرانسویان در ابتدا جز یک وحشی حیله کار، عشرت گر
و خونخوار نیست. میدانیم که کلوویس بعد از ایمانش هم بهبودی بزرگی
در اخلاق خود نشان نداده چه درست در بازپسین سالهای عمرش است که
شاهان فرانک خویشاوندان خود را در معرض هلاک میآورد. ظاهرا پیداست
که سالنامه نویس روسی خواسته است مابین زندگانی ولادیمیر قبل از تبدیل مذهب
و زندگانی او بعد از ایمان دینی او تخالفی برقرار دارد. سویاتوسلاف را
سه فرزند باقی مانده بود: یاروپولک Jaropolk در کیف،
اولگ Oleg نزد درولیانها و ولادیمیر در نوگورود. در جنگهای
داخلی که هرج و مرج زمان مروونژیان را پیش نظر یادآوری میکند یاروپولک

اولگ را و ولادیمیر هم نوبت خود یاروپولک را تلف میسازد ولادیمیر
عاشق روگنذا Rogneda نامزد یاروپولک گشته دست ازدواج
اورا از روگوولود Rogvolod که در پولوتسک Polotsk سلطنت
میراند خواستار میشود شاهزاده خانم جواب میدهد که هرگز پسر
یک زن برده (کنیزک) [کنیزک زاده را] را بشوهری نخواهد پذیرفت فی الواقع ولادیمیر
پرستار زاده بوده ولی این مطلب مانع از آن نگردیده بود که پدرش اورا
با برادران دیگر یکسان نهاده در اموال پدری مساوی برادران دیگرش سهیم
سازد ولادیمیر ازین ناسزا بخشم اندر شده پولوتسک را زیر پی سپرد
و روگوولود را با دو پسرش کشته و روگنذا را بزور با خود همبستر ساخت
بعد از کشتن یاروپولک همسر او را نیز خود گرفت [این زن] که از شوهر باردار و ابتدا دختری
بود تارکه دنیایی که شوهرش در هنگام مراجعت از یک سفر جنگی
بر ضد یونانیان همراه آورده بود از اینها گذشته یک زن
کولی بلغاری هم با یک زن دیگر داشت که هر دو مادر کودکانی از وی بودند.
بالاخره این پرستار زاده یا کنیزک زاده چنان بعیش و عشرت مبتلا
و پای در گل بود که ۳۰۰ همخوابه در وشگورود و سیصد دیگر در بیلگورود
Bielgorod و دویست تن در شهر برستوف زیر سر نهاده بود.
با همین رای جنگ و غنیمت نیز آزمندی داشت چنانکه روسیه سرخ را
از دست لهستانیان بدر کرده شورش ویاتیچ ها و رادیمیچ را خوابانیده
یاتواگهای لیتوانی و اقوام فنوفی یا قبایل لیوونی Livonie را بگذاردن
باج و خراج وادار نمود.

این وحشی شهوت پرست، این گرسنه‌ی هوی و هوس روحی
داشت آشفته و اصیل هم. نخستین بار بطرف خدایان اجداد
روی اقبال نهاده سلطنتش [و با افتتاح] نیروی تازه در قالب بت پرستی دیگر [رد]
دمیده شد روی پشته های بلند و سرفراز کیف که مشرف دنیپر است

احضاری چند برپا ساخت که از جمله آنها یک مجسمه چوبی پرون بود با کله‌ای
از نقره و ریشی از طلا. پس از او دوست وارگ را که پدر و پسر و پسر مسیحی بودند
در پایگاه پرون بخون درکشیدند. اما زمان خدایان قدیم سپری شد
وولادیمیر از بحران مذهبی که روسیه را مشغول داشت در رنج و شکنج بود
و احساس میکرد که میبایید در پی تحصیل اعتقادات دیگر برآید. و بنا
بر شهادت نستور بخیال افتاد که مانند راژون امروزه بتجری
بهترین مذاهب بپردازد. برای اجرای این قصد در همه جا سفرا
و رسولانی گسیل داشت تا از مسلمانان و یهودیان و نصاری دینی
کرده و آنچه مورد حاجت است از ایشان بشنوند. علی الظاهر
مقصود از مسلمانان همان بلغاریان ولگا و از یهودیان همان خزارها و یهودیان
خاورانی و از نصاری همان کاستاسیان و آلمانان میباشد. ولادیمیر
نه خواهان اسلام بود و نه طالب کلیسیه کاتولیکی. اسلام را از آن
سبب نمیخواست که امر ختنه و نهی از میخوارگی که شادمانی روسهاست
جزو احکام خود داشت. کلیسیه را از آن جهت نمیخواست که پیروانش
از وطن خود دور و در اطراف دنیا پریشان نزیستند. و کاتولیکی را
از آن سبب نمیخواست که در نظر ولادیمیر مراسم و تشریفات آن شکوه و
جلال شایانی را دارا نبود. بعکس نمایندگانی که به قسطنطنیه فرستاده بود
حیرت زده برگشتند زیرا شکوه سنت سوفی Sainte-Sophie
و درخشندگی لباسهای رهبانی و طنطنه تشریفاتی که بواسطه حضور امپراطور
و تمام درباریان و رئیس روحانی و عده بسیاری از روحانیون دو بالا گشته بود
و سوزاندن بخورات و سرایش سرودهای مذهبی در دماغ وحشیان بقدرت اعجازی
تاثیر کرده بود. از اینها گذشته یک دلیل دیگر تمام تردیدات ولادیمیر را بهمت برد
بویارها Boiars میگفتند «اگر دین یونانی بهتر از همه نمیبود

جدهٔ شما اولگا بران میگروید ». این شاه بر غرور نمیخواست آئین
غسل تعمید و رستگاری را از یونانیان بدریوزه بیاموزد بل میخواست بزور
اسلحه مسخرش ساخته چون طعمه شکارش برباید. بهمین قصد از تورید
Tauride سرازیر گشته چرسونزوس Tchersonesos را
درحصار گرفت. و آن آخرین شهری بود که درین نواحی از امپراطوران
اطاعت میکرد. شخصی بنام آناستاز Anastase شاید
از روی غیرت تعصب مذهبی وطن خود را بروی شاهزاده بگشود. غرور و نخوت
ولادیمیر ازین فتح شاهانه افزایش یافته کسانی نزد دو امپراطور
یونانی بازیل و کنستانتین گسیل ساخته و سفارش نمود که میخواهد
همشیره آنانرا در حباله نکاح خود درآورد و اگر نپذیرند قسطنطنیه یورش
خواهد برد. ولادیمیر نخستین بار نبود که وحشیان تکالیفی این
نوع بقاهره یونانی میکردند حتی کنستانتین پورفیروژنت
وسایل رد چنین تقاضاهای شوخچشمانه را هم بجانشینان خود میآموزد
ولی این بار هر دو امپراطور که با اغتشاشات داخلی گرفتار بودند
خود را برضایت ناچار دیدند بشرط آنکه ولادیمیر بمراسم
تغسیل و رستگاری مسیحی خود تن دردهد. شاهزاده در همان شهر
مفتوح آئین تبدیل مذهب را دریافته و ازدواج خویش را با وارثه
تخت و تاج امپراطوران روم جشن گرفت. روحانیونی که با خود
بکیف برد اسیران او بود و ترتیبات کلیسا و یادگاریهای مقدس
که میخواست پایتخت خود را از آنها توانگری و آرایش دهد غنائم او
بودند. وقتی بکیف برگشت آداب و رسوم مذهب تازه را در
بشکل یک حواری اما یک حواری مسلح بملت خود آموختن گرفت. اصنام را
در میان گریه و زاری و ترس و وحشت رودها سرنگون کردند پرون را

تا زمانیکه زنان در رود افکندند هنوز هم در دامنهٔ تپه‌های کیف

محل (در تاب شدن شیطان) Vegun golade du diable

و قدری دورتر جائی که آنها (پرون) را کشیدند پس در ساحل

بخاک نشانیده‌اند دیده میشود . در همانجا جماعت از سر نو پرستش

او قیام کرده‌اند ولی سپاهیان ولادیمیر دوباره اش بامواج سپرده‌اند

سپس بامر شاهزاده اهالی کیف مرد و زن ، خداوندان

و غلامان ، پیر ، و کودک ، همگی برهنه تن در آبهای مشرّف

رودخانه یعنی همان رودخانه قدیم بت پرست غوطه‌ور گشته کشیشان

یونانی هم سرپا ایستاده در ساحل بمعیت پادشاه آداب تغسیل و

تسمیه دینی را بجا آورده‌اند اهالی نوگورود نیز بعد از مقاومت زیاد

بمعیت خود مجبور شده‌اند (پرون) را در امواج ولخف Volkhof

پرت نموده خود نیز در آبهای آن شناور گردند

دیدیم که روسها ارباب انواع قدیم را کاملاً از یاد بردند

(دراین) در طبیعت قوی پرستنده خدایان هنوز بتنفس اشتغال داشت

یک زمان طولانی میبایست بگذرد تا مسیحیت در قلوب مردم و ادبیات ملی

رسوخ یابد . بسلائف Boslaef اظهار میدارد که در قرن

دوازدهم آداب ازدواج بطرز مسیحیان جز در طبقات عالیه جاری نبود

دهقانان همان عادات بت پرستانه قدیم را محفوظ داشته عموماً عقد ازدواج

را دور خارستانهای گیتی زار بجا میآوردند ایشان تا دیرگاه اعتقاد .

بر پیشگویان و جادوگرها را نگهداری کردند پیشگوهائی که سخنانش نزد مردم

بیش از سخنان کشیشان گوش شنوا مییافت

هرچه باشد ولادیمیر میخواست معتقدات تغییر شکل را فراهم سازد

هیچ جا دیده نمیشود که بت پرستان را آزار و اذیت رسانیده باشد لیکن

گل گیتی Cythise +

قصد داشت پایتخت خالی از اصنام خود را با ساختن کلیساها تزیین نماید.
مثلاً در همان مکانی که (پرون) صنم برپا بود کلیسای سن بازیل را بنا نمود
(سن بازیل یک اسم یونانی بود که خود هنگام اجرا شدن تغسیل و تسمیه درباره خویش
اخذ کرده بود)   و نیز کلیسای دسیاتین یا (دیم) (زکوة) را
در همان مکانی که دو تن وارنگ بیگناه را با پدر او در خون کشیده بودند
پی افکند و دیوارهای آنرا با کاشی یونانی بدست استادانی که
از طرف جنوب آمده بودند تزیین ساخت. نیز مدارسی تأسیس کرد
تا پسران جوان آنجا کتابهای مقدس را بزبان سلاوی
تحصیل کنند اما از کشاندن اطفال بمدارس ناگزیر گشت چه مردم پا در دنبال
همین اعتقاد که کتاب مقدس خود نوعی از سحر و جادوی خطرناک است سرسخت
نومیدی میبارزند نسطور بهبودی حاصل در ولادیمیر را بعد از تغسیل
و تسمیه بر صدر تعریف کند کم گفته است. «ولادیمیر نسبت بزن یونانیش
خیلی باوفاست جنگ را دیگر دوست ندارد همراه خود را مال کلیساها
و بیچارگان بخش مینماید با وجودیکه شماره جنایتکاران روز بروز رو بتزاید مینهد
در اجرای سیاست اعدام دچار تردید میگردد بمشاورین خود
جواب میدهد «من از ارتکاب گناه میترسم» این مشاورین همان اسقف‌اند
که او را فرا یاد میآورند؛ «که باید جانی را مجازات نمود هرچند با تحقیق
کامل باشد» و باید مملکت را در معرض بیداد جنگلها [illegible]
ولادیمیر که ابتدا بخوبی نمونه‌ای بود از پادشاه دیوسیرت نورتانها
اکنون یکباره پادشاه نیک سیرت گردیده بود.

نسطور جنگهای ولادیمیر را با جنگها با تمام شاخ و برگهای حماسه
نقل مینماید اولی یک روسی است که یک گاو نر را پاره پاره ساخته

دیگر بجنگ دیو هیکل را در پای باروان خویش خفه نکند در جای دیگر داستان
ساکنین بلگرود Bielgorod را می‌بینیم که بسبب محاصره پچناک‌ها به قحطی
دچار شده و بکمال میکشند که دو تغار یکی پر از عسل و دیگری پر از آرد در چاه
پائین برند تا پچنگها باور نمایند که این محصولات بخودی خود از زمین آنان
میجوشد در نغمه‌ها و سرودهای عمومی خواهیم دید که ولادیمیر مرکز کدام حلقه
از افسانه‌های شگفت‌انگیز است چیز قابل ملاحظه اینست که در بیلین‌ها
byliny ولادیمیر نه بوصف یک بنیانگذار دینی و نه بوصف [illegible]
مقدس کلیسای ارتودکس ذکر میشود بل قهرمانی است مظهر آفتاب و جانشین
خدایانی که بخود برانداخته است. نزد قوم که در گوشه دل خویش بت پرست
مانده ولادیمیر خورشید رخشان کیف میباشد

یاروسلاف بزرگ (۱۰۵۴ — ۱۰۱۶)
اتحاد روسیه — درخشندگی کیف

ولادیمیر در سنه ۱۰۱۵ درگذشت و از زنان چندگانه‌اش عده بسیاری وارث
بجا ماند تقسیمی که از دولت خویش مابین آنان بعمل آورده چگونگی وسعت
روسیه را در این عهد بما می‌فهماند: نوگورود را به یاروسلاف داده بود
پولوتسک را به ایزیاسلاف Isiaslaf پسر روگنیدا و نوه
روگوولود (ازطایفه) وارگ؛ روستوف را به بوریس؛ موروم را به گلب
Gleb «این دو حکومت‌نشین در مملکت فینوائی بوده»
دروولیان‌ها را بسویاتوسلاف؛ وولینی را به وزولود Vsevolod
تموتراکان Tmoutorakan یا تامارک نزمان را به
مستیسلاو Mstislaf و حکومت‌نشین توروف Touraf
واقع در سرزمین ژملک را برادرزاده خود سویاتوپولک Sviatopolk
این شهر از طرف یکی از وارگ تأسیس شده بود که او هم مانند اسکولد
یا روگوولد Rogvolod خون شاهزادگان وارگ داشت
تاریخ جانشینان ولادیمیر شباهت تام بهمان تاریخ وارثین کلوویس را

درنقل ساوید یک جنایت که بدستوری قتل پسران کلودومیر Clodomir

باشه‌های کشتن بوریس و گلب دو پسر ایزاپوستولوس isapostolos

است بامر سویاتوپولک Sviatopolk برادرزاده ولادیمیر

که تخت و تاج کیف را غصب نمود کلیسای مسیح این دو قربانی را

بنام دو مقدس خواندنی یادکرد که شهیدند. برادران دوسکور

در آئین ارتودوکسی Orthodoxe . یک شاهزاده سومین

یعنی شاهزاده درولیانها هم بدست جنایتکار تلف گردید

یاروسلاف تصمیم گرفت که انتقام برادران را کشیدن خودرا نیز

نجات دهد اما درین موقع رعایا یعنی اهالی نوگورود ازاو

رنجیده دل بودند چه مستحدین اهل بلد را بقصر خود خوانده و

نامردی همه را سر بریده بود وقتی خبر (اداره) جنایات سویاتوپولک

بگوشش رسید بزرگانی خویش ترسید چار ناچار بجوانمردی

کسانی پناه جست که آن جنایت شان (ناجوانمردانه) زخم زده بود و در جلو آنان

چون ابر بهار گریسته (برای کشتگان خویش) حمایت وپشتیبانی آنها را خواستار گشت

اهالی نوگورود بیک آواز گفتند « شهریارا تو برادران ما را کشتی

اما ما حاضریم درراه تو با دشمن نبرد سازیم » پای بعد از یک

جنگ خونین که بامداخله بولسلاس Boleslas پادشاه لهستان عقب

جایگیر انجام گرفت غاصب فرار کرده در غربت و دور از وطن مرد یاروسلاف

بازهم میبایستی خودرا ازخطر شاهزاده پولوتسک و مستیسلاف تموتراکان

مدافعه کند و این یکی درجنگهای خود با خازارها و کاساهای آن قوم را

بکمک ناوگان امپراطور بیزانس نابود ساخته و درجنگ تن باتن با پهلوانشان

مرسوم به (رده دیا) را کشته و (درنبرد تن بتن) (واین پیروزی) شهرت بزرگی کسب نموده بود ولی عاقبت

یاروسلاف بتنهائی خداوند روسیه گشته با فخر و شرف در کیف سلطنت براند

این پادشاه بسبب موفقیتش در چندین جنگ و علی الخصوص بسبب اشارات
تقنینیه اش و شوق و ذوقش ساختن ابنیه و عمارات و شور و عشقش بر
ادبیات و علوم آنهم در یک چنین قرن وحشی شارلمانی امپراطور را بخاطر میاورد
یک بهره از درخشندگی و رونق زمان خویش را هم مدیون هرج و مرجی است که
پس از مرگ وی رخ داده و موجب تأسف بر زوال سلطنت اروپا یا نزول
کیف از اوج حشمت و عظمت گردیده است. در پولونی یاروسلاف تاخت و تازهای
سابق بولسلاس کبیر (بزرگ) را از پسرش تلافی کرده شهرهای روسیه سرخ را واپس گرفت
زیر دیوارهای کیف جنگ خونینی با پچنگها درافکنده منهزمین را بسختی
دنبال کرده چنانکه بسیاری هنگام عبور درآبهای رودخانه غرق شدند. این
جنگ [illegible] حکم سرکوبی پچنگها را داشت بهمان زخم گرانی که یاروسلاف
سابقاً برسر خزارها فرود آورده بود. دیگر پچنگها سربلند نکردند. همانطور
که شکست خزارها راه تاخت و تاز بر پچنگها گشوده بود خرابی ایشان
نیز راه دست اندازی را بر پولوستی ها گشاده نمود. صحاری حوزه (دون
لاینقطع محل ازدحام اقوام آسیا بود). یاروسلاف با اقوام فنیزا و لیتوانی
هم از در زد و خورد درآمد در ملک چودها روی اسماخ Embach
نزدیک دریاچه پیپوس (آلمانها این دریاچه را دورپات Dorpat نام دادند)
یوریوف Iourief (سن ژورژ) را تأسیس و در ملک مریها
روی ولگای علیا یاروسلاول را بنا کرد. ما لدوه زمان سلطنتش مراع
یک جنگ تازه با یونان (بسبب نزاع حادث فیمابین تجار) داعو ارگشت. پسرش
ولادیمیر مأمور فرماندهی بهیئت سفر جنگی گشته از روی غرور و نخوت پیشنهادهای
امپراطور کنستانتین مونوماک را واپس زد. یک محاربه بحری در بسفر
بوقوع پیوست. آتش یونانی و طوفانهای دریای سیاه تجهیزات
روسیان را پراکنده ساخت. یک اردوی هشت هزارتنی روس که از راه خشکی

بسمت روسیه پی میبرد دچار حمله و کشتار بی‌پایان گردید. بشتعدش

امیر روسی را بقسطنطنیه برده چشم بر کندند با وجود سراره مذهبی که

میان بزانس و گروهگان دنیپر را ربط و پیوند داده بود بار روسها

خطر قسطنطنیه تجربه شده مگر نه گشته درسم اسب یکی از مجسمه‌های

سواره پنهان بود که در تصرف پایتخت بدست مردمان شمالی خبر میداد

ضعفی که روسیه (کیف) بعد از یاروسلاف بدان دچار شد بایست

تأثیر این پیش گوئی را متوقف ساخته باشد

تقنینه سازمانی روسی عبارت است از مجموعهٔ بنام (روسکایا پراودا)

Rousskaia Pravda یعنی حقوق یا حقیقت روسی. این تقنینه

بسبب شباهت به همان تقنینه سکاندیناوی را بخاطر میآورد موادآن انتقامجوئیهای

خصوصی را از طرف هم‌نژادان مقتول درباره قاتل تجویز و تحکیم میکند

قروضی برای بازخرید جنایت مختلف و پرداخت وجوه جرائم بخزانه سلطان

تنظیم مینماید مردی مسن قضائی را ، آزمون با آهن تفته و با آب

جوشان را و سوگندی که با سوگند کنندگان (بعضی) قوت گیرد همراهی میکند

مانند هیئت قضائی مرکب از دوازده شخص مدنی را برای شرکت

با قضات سلطان تعیین مینماید خلاصه میتوان گفت از لحاظ در روسکایا پراودا

حقوق جنائی وجود ندارد زیرا درین حقوق نه سیاست اعدام مشهود است

نه عقوبات مردانه نه جزاهای جسمانی نه شکنجه برای اقرار گرفتن مجرم

و نه حبس عمومی. حقوق مزبور همان اصول اسکاندیناوی و ژرمنی

است در صفای کامل خویش جلوه‌گر. قوانین روسیه در آنوقت تقریباً

همان قوانین مغرب زمین بوده است

یاروسلاف در میان شاهزادگان زمان خود محلی پر افتخار دارد

این پادشاه خواهر خود را بزوجیت کازیمیر پادشاه لهستان و سه دختر

خود الیزابت و آنّا و آناستازی را بترتیب بزوجیت هارولد دلیر

پادشاه نوروژ و هانری اول پادشاه فرانسه و آندره اول پادشاه مجری

درآورد یکی از پسرانش دختر کنستانتین مونوماک را تزویج نمود

سپس گفتگوئی هم از عروسهای لاتینی و آلمانی در میان آمده است یاروسلاف وقتی هم

شاهزادگان مطرود انگلیس و سوئد و نروژ را پناه میداد. این مطالب دلیل

بر وصل شدن وارگها در خانواده شاهزادگان مسیحی میباشد [illegible] و بطور مسلم روسیه قرن یازدهم

یکی از دول اروپائی بوده است. (در صورتیکه) درباره روسیه قرن سیزدهم نتوان گفت

[illegible] اروپائی [illegible] بیانها سرنوشت کیف درست مثل

سرنوشت اکسلاشاپل پایتخت شارلمانی است که در زمان آن پادشاه

سر فخر بر آسمان سوده و بعد از ترک [illegible] است. کیف در زمان یاروسلاف

بالاترین درجه اعتبار رسیده است. یاروسلاف میخواست پایتخت خود را رقیب

و همچشم قسطنطنیه سازد: این شهر نیز مانند بیزانس دارای کلیسای بزرگ

سنت صوفی و دروازه طلائی گردیده است. شاهزاده بزرگ خانقاه

سنت ایرن Sainte-Irène را در کیف تأسیس نموده که امروزه

خرابه‌های آن پدیدار است و همچنین خانقاه سن ژورژ و خانقاه کاتدرال را بنا داشته

که از صفات حسنه‌های مسیحی اولیه [illegible] است و نیز سن تئودور

و سن اندره‌آن از بناهای اوست. یاروسلاف کلیسای (دیم) Dîme

را تعمیر و یک قصر سلطنتی بنا کرده شهر را با برج و باروها محصور ساخته است

در نتیجه جمعیت شهر رو بتزاید گذارده و شهرهای پائین و درون شهر بالا دست تشکیل

یافته است. کیف که [illegible] در روی دنیپر [illegible] جاده بزرگ بیزانس واقع شده

در صورت ظاهر جزو [illegible] شمالی بشمار میآید. این شهر محل ملاقات سوداگران

هولندی و [illegible] و آلمان بسیار بوده و هر دسته از آنان در ناحیه جداگانه

سکنی میورزیده‌اند. (شهر نیز) هشت بازار [illegible] داشته و سطح آبهای دنیپر علی الدوام

از بحریه تجارتی [illegible] شده است. یاروسلاف بقدر کافی نه دارای

صنعتگران یونانی بود برای ترمیم مقابر و نه دارای کشیشان یونانی
برای دایر کردنش . اما کیف [illegible] چهارصد کلیسا داشته بود
و انظار نویسندگان عرب را خیره میساخته است وضع سابق آن را از وضع
حاضر بیش در بعض مواقع سال میتوان فهمید [illegible] اکنون نیز
با شکستگی های زیاد در خانقاه کاتاکومب میتوان دید [illegible] بعضی از آنان که راهبانی
هستند که در حجره های خویش زنده بگور شده اند و مومیای آنان گردیده است . هر سال در موقع
جشن عروج مریم زیارتگاه [illegible] هزار زایر میباشد . خارقه کیف
همان کلیسای بزرگ صوفی است . کاشیکاریهای عهد یاروسلاف در کلیسا هنوز کاملا
روی دیوار مستحکم آن تمثال کلدن (مادر خدا) و مجلس عشای ربانی با پیکر
دوگانه مسیح که تن خویش را بشش تن از مریدان و خون خود را بشش تن دیگر بذل
میکند و صورت مقدسان و سالکان با تصاویر روح القدس و مریم عذرا
دیده میشود . نقوش دیواری یا منقش محفوظ و یا بدقت تعمیرکاری شده از دو در طرف
ستونها و دیوارها را احاطه نموده و در سقفها با زمینه زرین نمود خوشایندی دارد
تمام کتیبه ها بزبان یونانی است نه بزبان اسلاوی . یاروسلاف شهر نوگورود را
یعنی مقام اول خود را از یاد نبرد و پسرش در آنجا سنت صوفی دیگری ساخت
که یکی از پربهاترین ابنیه است بیادگار عهد ماضی . [illegible]
ابتکار ساختمان ایجاد کرد : ولادیمیر مؤسس مدرسه کیف بود . یاروسلاف
مدرسه نوگورود را اساس نهاد تا سیصد شاگرد جوان در آن [illegible] بتحصیل مشغول
شوند . سرودخوانان مذهبی از یونان خواست تا روحانیان روس را
تعلیم کنند و مسلماً اولین سکه روسیه بنام وی بدست صنعتگران
یونانی زده شده . اسم یاروسلاف بزبان اسلاوی در یک
طرف و اسم مسیحیش بزبان یونانی در طرف دیگر سکه ها نمودار است

یاروسلاف حتی تمام جانشینان تازه مذهب خلوص را تا درجه خرافت

میرسانید او عظام و سیه اعمام خود را که بدون تبدیل مذهب مرده بودند

از قبر خارج گردانید. آداب تعمید و تسمیه را درباره اموات جاری ساخت

یاروسلاف در سنه ۱۰۵۴ درگذشت سنگ آسایشگاه او یکی

از بهترین تزئینات سنت صوفی کیف بشمار میرود

جامعه وارگ - روس در عهد یاروسلاف

جامعه وارگ روس با وضع اجتماعی مملکت گل (گول) بعد از استیلای فرانکها

شباهت زیاد دارد. حکومت شاهزادگان وارگ تا حدی

اداره پادشاهان مروونژی را بخاطر میآورد. منشاء دولت آتیه یعنی

(دروژینا) یعنی دسته جنگیانیست که دور شاهزاده را فرو گرفته اند

دروژینا نظیر ترست Trustis میباشد در مملکت گل. دروژینکیان

Drouginniki مانند آنتروستیون های antrustions فرانکها

کسان شاهزاده، وفاداران و پاسبانانش بوده و در

امور خاصه و عامه مشاورین طبیعیش بودند. شاهزاده تربیت دولت عمال

را از میان آنان تشکیل داده و در شهرها بعنوان وواتنه ود

voievode یعنی حکام تقدیم و یا بعنوان پوسادنیکی یعنی نائبان

سلطان در شهرهای مهم اعزام مینماید. فرانکها در اطراف پادشاهان

مروونژی نه تنها بودند بل گالو رومنها نیز بزودی در این حلقه داخل شدند

همین دروژینای شاهزادگان روس عناصر متنوعی از وارگها و اسلاوها

بحلقه خود پذیرفته داشت. شد مستیسلاف شاهزاده تموتاراکان

از یاسها و کاسوگها کسی نیز خدمت گرفته بود نیز خود دروژینای انگور

اسم یکی از مردم لیتوانی یاتواگ و جزو دروژینای بوریس اسم

یکی از اهالی هنگری ذکر میشود. طبقه جنگیان در این عهد نه در روسیه

ونه در گول حصاری نداشت. ولادیمیر مقدس دباغ پسری که دیو ...

بدست او هلاک یافت در خدمت آورده بود ؛ و خانواده‌اش از آزادگان

تبار و حسب بمیرد

شاهزاده در میان دروغ‌نمای خویش چون قرن اول بود در میان اقران خویش .

برای آنکه مال او شمرده میشد از آن کسش نیز نشان برفت همگی آنان

بر سر یک سفره غذا میخوردند و سرود شعرای نابغا را که با آلت موسیقی

گوزلا Gouzzla جفت میشد با همدیگر گوش میکردند گوئی

خانواده از جنگلیان بودند که هیئت اداری روسیه سیاست اهری

از سینه‌گاه آن در آید شاهزاده دعاوی کسان خود را بگوش اعتنا میشنید

مثلاً « کسان ولادیمیر روزی بشکایت آمدند که غذاشان را با قاشقهای

چوبین خورده‌اند شاهزاده بدادن قاشقهای سیمین‌شان حکم کرده

گفت « با سیم و زر یک دروغ‌نما نتوان ساخت اما با یک دروغ‌نما

سیم و زر میتوان بدست آورد چنانکه پدرم و پدربزرگم همین طور

رفتار میکردند » حکمدار یا شاهزاده پس از تحصیل رای دروغ‌نیکی

کاری صورت نمیداد کمترها [illegible] بالغ و [illegible] را سویاتوسلاف

از آنکه متوقعات اولگا گوش فرا دهد تصوری بود که « اگر مسیحی شود

مبادا دروغ‌نمای وی براو بخندند »

سبک اداره سلاطین وارگ هیچ ابتدائی بنظر میرسد اینک شرحی

که (ابن دست)+ نویسنده عرب در حکومت جریان عدالت مینویسد :

« هر وقت یک شخص روسی از یک شخص دیگر دعوی دار باشد اورا

بمحکمه سلطانی میکشانند و هر دو در درگاه سلطان حاضر میآیند وقتی

سلطان حکم خود را اجرا و امرش را اجرا میکنند اگر طرفین تخاصم

از حکمیت او ناراضی باشند سلطان برای فصل دعوا متخاصمین را بجنگ

تن بتن وادار میسازد و حقیقتاً شمشیر هرکه برنده‌تر باشد دعوی خود را

+ (ابن رسته) ط ۱۱

از هش میبرد   ترع جنگ نزدیکان دو حریف سلاحپوش آمده حصار جنگ را

احاطه میکنند در این هنگام هر دو جنگاور دست زور از آستین برمیآورند

و غالب هرگونه شرایطی را بتواند بگردن مغلوب ببندد.

مهمترین وظایف ملکدار بجز اجرای عدالت جمع آوری مالیات بود

و مبلغ آنرا سلطان شخصاً تعیین میکرد. اولگ هر خانواری از درولیانها را

دست یک سمور خراج بسته بود. بدیهی است در جمع مالیات خود را [illegible] و [illegible]

زیادی بطور مسلمیست روایت نستور در موضوع قتل ایگور

نقاشی جانداری از اخلاق سیاسی عصر ماست. پنداری تحقیق صفحهٔ دیگری از تاریخ درباب

فرزندان کلویس از آثار گرگوار دوتور میخوانیم: در سال ۹۴۵

درورشنیای ایگور بدو گفتند «مردان سوئنلد Svenleld

سلاح و پوشاک فراوان مهیا دارند در حالیکه ما برهنه ایم. تو که

شاه مائی برای اخذ خراج ما را راهنمائی کن تا هم تو خود هم ما

توانگر شویم» ایگور رضایت داد و برای جمع آوری مالیات نزد

درولیانها رفت. مقداری هم بر مالیات اولیه برافزوده خود و کسانش

بد تعدی و زیاده روی زورگذاری نمودند. پس از آنکه هر چه میخواست

بگرفت سوی شهر خود برگشت. میان راه به درورشنیای خود گفت «

شما با مالیات باخوده دنباله راه را بگیرید و من برگشته سعی میکنم تا چیزی دیگر هم

بدست آورم» پس کسان خود را براه انداخته بقصد افزودن

مال و ثروت با عده قلیلی بازگردید. درولیانها که از بازگشت ایگور

خبر یافتند با مال Mal شاهزاده خویش بمشورت پرداختند

«وقتی گرگ خود را با گله گوسفندان بزند همه را میبرد مگر چوپانش

از پا درآورد. کار ما با ایگور همینست اگر او را نکشیم دودمان همگی

تباه است» سپس نماینده‌گانی از طرف خود نزد ایگور فرستاده

گفتند « بار دیگر چرا باز آمدی مگر همه خراج را نگرفتی » ایگور

از گوش دادن بدین سخنان سر باز زد و درِوِلیانها از شهر کوروستن بیرون

تاختند ایگور و پادشاهش را کشتند زیرا عده قلیلی بودند »

حکمدار برای حفظ امنیت و دفاع از مملکت اعیان و ارکان دروژینکی

خود را با عده‌های کافی در شهرهای مختلف جا میداد بدین نظر است که

روریک شهرهای قلمرو خود را باین کسان خویش بخش نموده پولوتسک را

بیکی و روستوف را بدیگری و بیلوزرسک را Bielozersk

را بسومی سپرد . خلاصه آنکه مرابات نشین تیولها تقسیم میشد اما

تیولهای موقت و قابل نسخ . برای حفظ سرحدات مملکت شهرهای تازه برپا

میگردید تا چریکهای بومی در آنجاها کشیک دهند

اجتماع از قرن نهم تا دوازدهم در شرق و غرب هردو

وضع ناهمواری داشت . دروژینای سلطان که روسای ایلد

و شیوا بزودی در آن جذب شده در شمار یک جمعیت اشرافی بود

خود آن هم باجزاء مشخص جدا میگردید چون : پاسبانان ساده

یا گریدی Gridi (باصطلاح اسکاندیناویان گریدن یا گردن)

و موژها Mouges (بزبان لاتین ویر Vir و بزبان فرانسه بارون

Baron) یا مردان) و بویارها که از همه عمده تر بشمار میرفتند

اشخاص آزاد در زبان روسیه عبارت بوده از (لیودی) ها liondi

یا مردمان . گوستی ها gosti یا سوداگران در این عصر هنوز یک طبقه

عمده تشکیل نمیدادند زیرا جنگویان بل حکمداران خود نیز به

تجارت میپرداختند اولگ هنگامی که بر کیف تاخت (دیر و آسکولد) را

بکشت جامه بازرگانان در بر داشت اهالی بیزانس این (نهانان)

خطرناک یعنی بازرگانان روسی را به سر داشتند و محل سکنی ایشان را جداگانه

قرار داده در مراقبت آن غفلت نمی ورزیدند

توده های دهقانی که دولت نوزاد بخواست بار سنگینی خود را بر دوش آنان
بارکند دیگر آزادی اعصار ابتدائیه را نداشتند دهقان بنام Smerdi
(از اسمردیت Smerdet یعنی بوی بد دادن) یا موژیک (مردک)
نامیده میشد که تصغیر و تحقیر آمیز کلمه (موژ) بمعنی مرد باشد بعدها
نام دهقان تبدیل به (کریستیانی) یا مسیحی میگردد باری وضع دهقانان
درست همان وضع کولونوس Colonus رومی را بیاد میآورد

(رابی)؛ یا خولوپی؛ یعنی بردگان و بندگان مطلق برتر از
دهقانان بودند. بندگان را یا در جنگ میگرفتند یا در بازار میخریدند
یا خویشتن در خانه خداوند خود میزادند یا اینکه بالفعل برای ادای شغلی چون
شغل آماری آزادی خویش را از دست میدادند. جنگ سرچشمه رقیت
و بندگی بود (ابن رسته) مورخ عرب نقل میکند: «اوقتی روسها بر سر قومی
میریختند پیش از تولید خانه خرابی نمیرفتند زنان را تصرف نموده
مردان را برده میگرفتند» دارفروشان تجارت هنگفتی در خارج راه
انداختند سویاتوسلاف فاتح بلغارستان میگفت: «از روسیه
بدینجا پوست میآورند، موم میآورند، عسل میآورند و بردگان میآورند»

ترقی دین مسیح: نتایج اجتماعی، سیاسی، ادبی و صنعتی

روسیه دین مسیح را هرچه زودتر پذیرفت این حادثه اگرچه مهمترین حادثه تاریخ ابتدائی
آن نباشد ولی با وضع خطرناکی بعمل آمد زیرا آئین مزبور را مانند
لهستانیان و سایر اسلاوهای مغربی که از روم گرفته بودند نگرفتند بل از
قسطنطنیه اخذ نمود هرچند بین دو کلیسای شرق و غرب بطور کامل
جدائی راه نیافته اما آشکارا روسیه دریائی که انشعابش Schisme
اعتزالش نامیده میشد سیر کرد و مورخان عموماً برآنند که این فصل
در توسعه روسیه اثر بسزائی بخشید اینک عقیده یک مورخ روس در این باب
[پستوژف رویمیا]، و تقدیری که از آن مینماید: مورخ ارلانگین «نکته مهم در این باب

که مسیحیت از بیزانس به روسیه نفوذ، از جائی که هیچ کس برتری کلیسا را بر حکومت
دعوی نمی‌نمود و بهمین نظر سبب آن گردید که از سرچشمه‌های این قدرت
کمال ملی و قدرت روحانی تازه وارد رستیم

هرچند از اتحاد مذهبی دنیای روم و روس دوران قدیم ولی شاید
بر دو جهت ما دین تازی بر زبان مایه الهام نگرفت کلیسای روسی
بوسیلهٔ سلفیس روس در ممالک اسلاوی ظاهر گشت و نزد هر یک از اقوام
یک روحیه مادی با خود فراز آورد و اگر در همه جا چنین رفتار نکرد
لااقل یک رشته روحانی و معنوی بارمغان گذارده اقوام را
بعصبانیت منافع خارجی رهبری نمود و مابین طبقات عالیه و طبقات
دانیه جدائی انداخت طبقات عالیه که بزبان لاتین سخن گفته و نوشتند
و طبقات دانیه که بزبان ملی گفتگو کرده و از هرگونه ادبیات بیگانه بودند).

مزایائی که از قبول مسیحیت بیزانس برای روسیه حاصل آمد عبارت
است از یک زبان کلیسائی که بمساعی جمله (اسیریل و متد) با زبان
ملی درآمیخته و برای طبقات عامه قابل درک شد و یک کلیسای
ملی مستقل که از هیچ رئیس خارجی فرمانبری نداشت و یک استقلال
مطلق در اداره مدنی و رشته ملی. اگر حکومت روسی
از اندیشه هر نوع فرمانبری دل فارغ کرد لیکن از یاریهای و مساعدت
روم هم چشم توقع بپوشید. دولت روم که در زد و خوردهای
اسپانی بر ضد مورها [illegible] و جنگهای صلیبی آلمان بر ضد اسلاوها و
فنلاندیها و در کارهای ملی هنگری بر ضد ترکها راه پشتیبانی و حمایت سپرد
با روسیه در روزهای مخاطره‌اش دامن رفتار فروچید روسیه بواسطه
اختلاف مذهب خود بکلی از مغرب سوا گردید و برای مدافعه خود

در زمان استیلای مغول تحقیر شد، هیچ اردوی اروپائی را ندید
همچنانکه یونانیان در زمان استیلای ترکها از حس حمایت محروم ماندند
سلاطین روس نه مانند (روبر دوفرانس) بقدغنهای رؤسای
روحانی دچار گشتند و نه مانند هانری چهارم آلمان بپای گرگوار هفتم
درافتاده بدرخواست بخشایش ناچار شدند اگرچه این خوارها
تلافیهای درخشانی هم در پی داشتند بانحصار روزی که هانری درس
الکسندر سوم را از ایتالیا اخراج نمود و فیلیپ لوبل بونیفاس را
در اناگنی Anagni توقیف کرد اما خوارهائی که خانان
مغول درباره سلاطین روس اجرا نمودند بمراتب ناهموارتر است
ورود روسها در کلیسای یونان محظور دیگری هم پدید آورد
و آن محظور جدا شدن ایشان است بسبب مذهب تازه از اقوامی که با آنها
در نژاد یکی بودند و بزبان نزدیک تکلم میکردند همین اختلاف
مذهب، رقابت متمادی مابین ایشان و لهستانیان را تیزتر کرده و وسایل
نفوذشانرا بر روی قسمتی از اسلاوان تباه ساخت. باز همین اختلاف
مذهب باب استفاده از تمدن تازه و انقطاع از تمدن مغرب را بروی ایشان فرو بست
در عوض بحران مهولک جنگهای (رفورم) یا اصلاح مذهبی را هم
گرفتار نیامد

مسیحیت شرقی با تمدن بیزانس که چون دو پیکر توأم و چون
شیر و شکر بهم درآمیخته بودند میبایستی بمرور زمان در شکل روسیه تغییرات
کلی حاصل کنند. نخستین تأثیر مسیحیت تازه ساختن شکل اجتماع
و استوار کردن شیرازه خانواده گردید ازینرو تعدد زوجات را
باطل ساخته و زادگان مشروع را با فرزندان نامشروع امتیاز بخشید

جامعه تزاری با اصل زور راه مخالفت پیمود حتی سن ولادیمیر
بعد از تبدیل مذهب مابین اولاد خویش که در نظر کلیسا مشروع و اولاد
دیگر خویش که در نظر کلیسا نامشروع بشمار میرفتند از تقسیم مساوی دوری
نجست. عاقبت الامر این اصل گوی سبقت ربود و با لغو تعدد در
اختیار زوجات خانواده روسی از شکل آسیائی برآمده بشکل
خانواده اروپائی درافتاد

مسیحیت فضایل تازه تری مقرر داشته خصایل کهن سال
روشیان را مانند مهمان نوازی و نیکوکاری قالبی نو ساخت ولادیمیر
مونوماک فرزندان خود را پند برای یک از مهمانان خارجی توصیه کرده
باشان گفت که نیکنامی یا بدنامی شما بازگوئیهای آنان در کشورهای
خود وابسته میباشد مهمان نوازی اقوام ابتدائیه اغلب بدان سبب است
که بازرگانان و بیگانگان حاجتمند به یاریمندی و مساعدت نزد
اسلاوان بت پرست [illegible] جز در بین اعضا یک جمعیت فرض شمرده نمیشد
مثل جنگیان یک دروژینا ، یا دهقانان یک ولایت یا تجار و صنعتگران
یک آرتل Artel . مسیحیت خیرخواهی نسبت بهر کس را
بی چشمداشت مزد و تنها باید مکافات اخروی بمقام فریضه بالابرد
ناتوانی ، بیچیزی ، دریوزگی ، و [illegible] را محترم ساخت
اگر در احکام فروتنی مبالغه بخرج داد لااقل قائل بود بر ضد
خرافات و نجابت. باری جامعه اشرافی و جامعه روحانی هردو
به اصول افراطی و مخالف یکدیگر تکیه داشتند تا روزی که جامعه
مدنی حسابی پدید آمده مابین این دو جامعه جائی برای خود باز کند

در ابتدا دستورهای مسیحی روی این طبایع تند عبور
بکندی اجرا و تأثیر میکرد ولی بالاخره هم در روسیه و هم در مغرب

دیده شد که سلاطین بر حسب غرور و نخوت غلبه یافته بکردار روبشاه

دبیری تصدیش تا سایش در صوامع راغب گردیدند در پای برگ

موی سر را ستره نام دنیائی خود را با نام یک راهب تبدیل ساخته

یک جامهٔ روحانی پوشیده بدرود زندگانی میگفتند

سمیت بیزانس [illegible] در [illegible] سیاست [illegible] بیلست

انقلابی تام ایجاد کند . فرمانروائی در روسیه قبل از آئین مسیح

یک معنای ساده داشت : شاهزاده یعنی رئیس یک گروه و در

میان کسان در دنیا کاملا و از زمینی که مالیات برداشته اداره اش

میتمایز بیگانه [illegible] حکمدار روسی هرگز سقف در رعایائی

نداشت و بومیان همواره میتوانستند او را از خود برانند و در روزنگیها

در واگذاشتن و ترک کردن او مختار بودند .

شاهزادگان کیه‌ف را مانند مروه Merovée یا

مانند کلودین Clodian گیوه‌دار بمعنای رومی

کلمه یا بمعنای کنونی و اصطلاح امروزیش سلاطین نمیتوان گفت

و حال آنکه کنستانتین وارد از قسطنطنیه یک معنی تازه الفاظ از دولت

و اداره با خود میاوردند وقتی روسها سبک روحانیون در آمدند

یعنی معنی از آن ایشان شد و آن عبارت است از امپراطور

قیصر قسطنطنیه ، وارث تخت و تاج اوگوست و قسطنطین بزرگ ،

جانشین خدا در زمین ، شاهنشاهی که وحشیان گول بمجرد وحشیان

سیتی چشم خود را بشوکت و قدرت او میدوختند چنین پادشاهی

بمعنای تام و اتم کلمه یک سلطان واقعی در شمار میآید زیرا یک وهم

قانونی چنین اقتضا میکرد که قوم بواسطه lex Regia تمام

حاکمیت خود را بامپراطور بسپارد. امپراطور تنها داشت و هر آنچه
داشت جز تنها نبود. واضع قانون و قانون حی هم بود. در هریکی
میخواست که در مقامی یا مقامی ناحیه قرار دهد بل موافق اصول اداری رومیان
اردوئی از کارگذاران داشت قابل عزل و نصب که بهیاری
آنان اراده سنیه و تریه خود را تا زوایای پنهان مملکت فرو میرسانید
رئیس یک دسته از همگنان پرتوقع میشود که در ترک خدمت او و قبول
خدمت دیگری آزاد باشند بل صد هزاره یک اردوی پایدار بود
که پایتخت و سرحدات ملک را پاسبانی میکرد. در ممالک خویش
بچشم ارث و میراث نمی‌نگریست تا آنرا مانند فرزندان خود بخشش
نماید بل امپراطوری روم را با تمامیت آن بجانشین خود باز
میگذاشت و قدرت خویش را نه تنها از طرف قوم بل از
جانب خداوند ودیعه میدانست زینت آلات امپراطوری نیز
باعتبار شخص سلطان یک صفت قدسیت بخود می‌بست. و هنگامیکه
امراء و مشایخ از قسطنطنیه یک تاج مرصع با حجار قیمتی یا یک بالاپوش
ارغوانی یا یک چوگان برای ابزار شاهانه میخواستند پاسخ داده میشد
وقتی که خداوند پادشاهی را بقسطنطین عطا فرمود این کسوتهای
مقدس را بوسیله فرشتگان خود بوی فرستاد بعبارت دیگر اینها
بدست فرشتگان ساخته شده است و حتی اگر اشیاء مزبور روی
قربانگاه نهاده شوند امپراطور هم جز در روزهای رسمی نتواند آنها را
برتن خود راست کند و لئون لوخازار نیز که افسر سلطنتی را بی‌دستوری شیخ و رئیس
روحانی بسر نهاده بود زخمی مهلک دریافته است

دولت روم یک امپراطوری بود یگانه و تقسیم ناپذیر ملکی بر یک اردوی
پاپ و یک طبقه بندی از کارگذاران و یک زمره روحانیت ملی و یک
سنت از صفات مجریان عدالت . ضمن سنتی که بر کلیسای مطلقه تن
بعدهم نیز تعلق میگیرد بهمراهی کشیشان یونانی در روسیه آمده و بیش
از ایشان برتری اسلاو و وارگ پوشیده و مستور بود لیکن نظر و عمل
تا مدتها در این مورد موافقت ننموده و شاهزادگان روسی هنوز
در وصیت نامهای خود جنگلها و زمینهای خویش را بین فرزندان
خود تقسیم میکردند بانچه اینها تخم فکر نبودن تباه نگردید واگر در
زمین روسیه کیف خوش نیست در روسیه مسکوی بایست روزی
یک زمینه سازگار برای پرورش بیابد

سیستم در تقنینه مدنی هم بی اجرای نفوذ نماند سرقت
وقتل و آدمکشی از نظر ادعات خصوصی میدیدند که متضررین بوسیله
کیفر و قصاص جبران و تلافی کنند اینها جنایاتی بودند که بایست نام
صرفاً و بوسیله عدالت بشری مجازات شوند
نفوذ بیزانس کینه توزی و قصاص را از میان اشخاص برداشته
کیفر عمومی را جانشین آن ساخت و بازخرید پول را بجزا و
آزار بدنی مبدل کرد که طبیعت آزاد و خشن و جنگجو از ارجمندی و
مردی دارد ارزان می رسید . حبس و اعمال شاقه و تازیانه زدن
و بریدن اعضا و جزای اعدام که از سیاستهای ظالمانه دیگر مدرج بود
عبارت است از قانون مجازات بیزانس . اسقفهای یونانی در زمان
سن ولادیمیر از حکومت میخواهند که راهزنان را بپنجه عقوبت تسلیم
نماید لیکن عادات جابریه پای مقاومت فشرده و تا مدتها هم خواهد فشرد

ولدیمیر این وسیله خطر را بکار برده سپس بهای شاتووده Wehrgeld
اول بازگشت نمود که وانگهی بر کیسهٔ مالی دولت هم چیزی بیافزود نیز
اصول کتابات بیزانس از جنگ تن به تن قضائی و حکمیت خدائی
دکنیزراتورها نهی میکرد که عادات جاریه‌اش تا مدتها پایداری نمودند
باری همچنانکه حقوق رومی در مملکت گول برای مردم گلیک و پاره‌ای
از بومیان پهلو بپهلو با حقوق فرانک یا بورگونی دوام داشت همچنین
در روسیه نیز پهلو بپهلوی قوانین الکاهنادی یاروسلاف ، قوانین
بیزانسی ژوستینین و بازیل مقدونی برقرار بماند

هر دو سبک قانونبندی‌های یکدیگر ، بی تأثیر دوسره ، سالیان
دراز پایدار ماندند تا روزی که یکی در تدوین قوانین تازه یعنی قوانین
ایوان بزرگ و ایوان بیدادگر و آلکسی بهم درآمیختند

ادبیات بیزانس وارد در روسیه تنها نه از کتابهای مقدس
بل از آثار مختلف دیگر ترکیب یافته بود از قبیل آثار پدران
کلیسا که در میانشان نویسندگانی زبردست چون سن بازیل و سن ژان
کریزوستوم پیدا میشد و سرگذشتهای مردمان مقدس که روح شعری نو را
تهییج میگردید و شرح وقایع که وقایع نگاران روس را چون سرمشق
بکار میرفت و کتابهای فلسفی و علمی حتی رومانهائی مانند برلام
و یوسف Berlaam et Josaphat و سلیمان و کیتوراس
Salomon et Kitovras . هر چند این ادبیات تا قدری زاییده
انحطاط بیزانس بشمار میرفت لیکن مسلم است که در روح یک قوم تازه‌رس
توده‌ای شگفتی از افکار ریخته و میبایست روی زندگانی اخلاقی شخص
در زندگانی خانوادگی و زندگانی عمومی یک تأثیر کامل اجرا کند . وما این پس
خواهیم دید جامعه روسی تا چه اندازه روی نمونه‌های حاصل از این ادبیات
طراحی میشود و بالاخره نباید فراموش کرد که مسیحیت بیزانس یک موسیقی

و یک معماری هم باخود بارمغان میآورد تزدوقی که جز یک موسیقی

کودکانه نداشته و از هر نوع معماری بیگانه بود. همین سبب است

که باصطلاح اهالی مغرب زمین تمدن روسی را بنقوش کلیسا های

با فر و شکوه منقش و مذهب ساخته و در شهر های مجاور از فاکریز

نگل و نجی اولین ابنیه یعنی کلیسا هائی دارای گنبدهای زرین

برپا نمود

فصل ششم

روسیه منقسم به امارت نشین ها

تفوق کیف و سقوط آن (۱۱۶۹ – ۱۰۵۴)

تجزیه روسیه به امارت نشین ها: اتحاد اجزا – جانشینان یاروسلاف بزرگ

: جنگ برای حق تهتری و تخت و تاج کیف: ولادیمیر مونوماک –

جنگ میان وارثهای ولادیمیر مونوماک: سقوط کیف

تقسیم روسیه به امارت نشینها:

اتحاد اجزاء

دوره ای که از سال ۱۰۵۴ سال مرگ یاروسلاف تا سال ۱۲۲۴

سال ظهور قوم تاتار طول کشید بعقیده دیگر از زمان سلطنت هانری

اول تا مرگ فیلیپ اوگوست پادشاهان فرانسه یکی از ادوار

شورش و درهم تاریخ روسیه میباشد.

تجزیه و تقسیم ملک مابین شاهزادگان عادتی بود که آگاه ساده،

و اتحاد سیاسی مابین اجزاء مملکت فکری بود از نظر انس. و چون

درین دوره هنوز عادت تجزیه برتری خود را نسبت بفکر اتحاد از دست نداده

لذا سرزمین روسیه لاینقطع مورد تقسیم واقع میشود پوگودین درین

دوره شصت و چهار امارت نشین میشمارد که کم و بیش دوام داشته اند

و دویست و نود و سه حکمدار میشمارد که درین دو قرن بر سر (کیف) و سایر

قلمروها منازعه میکردند و هشتاد و سه جنگ داخلی میشمارد که در برخی
از آنها تمام مملکت غوطه ور شده است جنگهای خارجی هم به توده کلان
وقایع تاریخی افزوده میشود: هیچ نباشد واقعه نگاران [illegible] جنگ
بر ضد پولوتسکی ذکر مینمایند بین چنین چهل و شش کرت در برخی
سیمای تاخته اند. ما نمیتوانیم وقایع نگاران ملی را در جزئیات
و نکات سالنامه هایشان پیروی کنیم و جز با امارت نشینها که چندگاهی
دوام آورده اند سروکار نداشته و جز به وقایع مهمه اشارت نخواهیم
کرد

اسامی قدیم قبایل اسلاو در همه جا از میان رفته و یا فقط در
ضمن اسامی چند از شهرها محفوظ مانده است مانند اسم پولوچانها
در پولوتسک و اسم سوریانها در نوگورود سورسکی. اشتباهی رخ
نمیدهد عناصر ترکیبی روسیه قدیم قبایل و اقوام نبوده بل امارت نشینهای
آنند یعنی [illegible] صحبت گروهها درولیانها دیگر در میان نیست
بل امارت نشینهای سمولنسک و ولینی در نظر است. این دول
کوچک لاینقطع در هر تقسیم تازه از هم پاشیده سپس دوباره بهم پیوسته
و از سر نو بقطعه‌ها تقسیم مییابند

معهذا حکومتهای چند در میان این تحولات یکسانی باثبات داشته اند
که گوئی بمقتضای اوضاع نژادی و جغرافیائی بوده است. امارت نشین
تموتوراکان تمکن درباره جبال قفقاز در میان قبایل ترک و چرکس سلطنت
پشت حکمدار را بخود برشمرد. امارت نشین مرزی بکنار. تقسیمات روسیه
از قرن یازدهم تا سیزدهم بقرار ذیل است

۱ - امارت نشین سمولنسک سرزمین مستوی را اشغال میکرد که نقطه مرکزی
تمام سلسله بندی میاه روسیه میباشد جنگل قدیمی اوکوف را در بر میگرفت

که منبع سه رود از بزرگترین رودخانه‌های روسیه در آن واقع است یعنی ولگا
و دنیپر و دونا . اهمیت سیاسی سمولنسک ازهمین جاست جنگهائی
که این شهر موضوع دارگیر آنهاست شاهد همین اهمیتند و آبادی
تجارتی آنهم بهمین سبب است زیرا ملاحظه میشود که تمام شهرهایش هرکدام بر روی یکی
ازین سه رودخانه بنا شده است : پس تجارت روسیه قدیم تماماً زیردست
او میگذرد علاوه بر سمولنسک باید موژائیسک Mojaïsk و
ویازما viazma و توروپتز Toropetz را هم نام برد که شهر
اخیر پایتخت یک امارت نشین تازه‌تری گردیده قلمرو دوشاهزاده مشهور
مستیسلاو دلیر Khrabryi و مستیسلاو بیباک oudaloï
۵ - امارت نشین کیف عبارت بود از روس Rouss یعنی روسیه
بمعنای اخص کلمه . موقعیت این کشور روی دنیپر و همسایگیش با یونان
و جلگه‌ی زمین سیاهش تا مدتها تفوق این حکومت را بر تمام امارت نشینهای
دیگر تأمین نموده بود در جنوب با اقوام چادرنشین صحرا steppe
تقرب داشت چنانکه حکمداران کیف برای دفع شر ایشان ازسمت
قلاع سرحدی ناگزیر آمده اغلب هم این چادرنشینان را بمزدوری گرفته
و زمینهائی بدست تصرفشان سپرده و کوچ‌نشینهائی واقعی نظامی در آنها تأسیس کرده
امارت نشین (پره یاسلاول) perejaslavl فرمانبردار کیف
بود و (ولیشه گورود) وبلگورود و تری پولی و تورچسک ازطرف
شاهزادگان یک دودمان حکمرانی یافتند
۶ - روی (سوژ) و (دسنا) شاخه‌های چپ دنیپر دو امارت نشین
چرنیگوف و نوگورود سورسکی گسترده شده (چرنیگوف بضمیمه ستارودوب
و لوبچ) (نوگورود سورسکی بضمیمه پوتیول و کورسک و بریانسک)
امارت نشین چرنیگوف بسوی اوکای علیا گسترش یافته مقدمی هم

بر لب حوزه ولگا مینهاد حکمداران آنجا از سلسله اولگوویچ
بوده و رقابتی سهناک با سلاطین کییف داشتند. سورسکی
در جنوب با پولتسکی ها همسایه و شاهزادگان سورسکی هم علی الدوام
بجنگ با آن قوم پرخطر سرگرم بودند چنانکه بهادریهای یکی از
شاهزادگان سورسکی در جنگ با وحشیان موضوع قسمتی حماسه مشهور
مشهور سرود ایگور یا داستان جنگاوری ایگور

۴ - حکومت دیگر امارت نشین دوگانه (ریازان) و موروم است
که در راه جنگ دائمی با صحرانشینان روزگار رانده و شهرهای
عمده اش عبارتند از ریازان (موروم) (پریاسلاول - ریازانسکی)
پرسه واقع بر روی رودخانه اوکا و شهر کولومنا در
ملتقای موسکوا و اوکا و شهر (پرونسک) روی پرونا
سرحد امارت نشین در طرف مغرب دون علیا و خود
در وسط قبایل فینوا و موردوی و مشچراک مستقر بود!
صفت جنگجویانه و خوی درشت و عادات خشن که به کنیس های دیار
نسبت داده میشود بلاشک از امتزاج نژاد روس با کنیس قدیم
مملکت و از کشمکشهای پرآشوب با هزار پرصد صحراگردان ناشی
میباشد

۵ - امارت نشینهای سوزدالی با شهرهای سوزدال و رستوف و یوریف
- پولسکی واقع در روی کولوکشا و شهر ولادیمیر روی کلیازما و شهرهای
یاروسلاول و پریاسلاول زالسکی واقع در روی ولگا و اوکا همگی
در جنگلهای ضخیم شمال محصور و از قبایل فینوا موروئیس و مریه
و وس ۷۷۷۷ و چرمیس محاط. باوجودیکه در انتها الیه
سرحد روسیه واقع بودند باز در اوضاع آن یک تاثیر قوی

اجرا کرده اند . خواهیم دید که سلاطین آنها گاهی نوگورود و روسیه دریاچه‌زار

را درسیاست بهمدیگر متصل ساخته اند و این عمل هم نتیجه یک ارتباط اقتصادی

بوده است و گاهی در کشمکشهای روسیه دنیپر دخالت فعالانه

نموده اند . اهالی سوزدال با همان صفات آزمندی و غوغاگری ریازانی؛

Riazanais متصّفند و از همان وقت علائم مشخصه یک ملیّت

تازه نزد این دو قوم نمودار بوده است

اهالی کیف و مردمان نوگورود سیورسکی اگرچه هر دو جنگ

با وحشیان پرداخته اند لیکن میتوان گفت فاقد علائم فارقه هم نیستند

. روسهای دنیپر گاهی خون خویش را با خون دشمنان درآمیخته و با قبایل

ترک صحراگرد و خانه بدوش جوش خورده اند در حالیکه روسهای اوکا

و ولگا با قبایل فنیهای زارع و مقیم پیوند گرفته اند تفاوت این

دو عنصر خارجی که در خون اسلاو وارد شد در تفاوت مشخصاتی که

در دو شاخه نژاد اسلاوی دیده میشود بی اثر نبوده است از حوزه

دنیپر تا حوزه ولگا گذرگاهی تشکیل هر دو روسیه کوچک و روسیه بزرگ

را میتوان دید

ه — امارت نشینهای کیف ، چرنیگوف ، نوگورود سیورسکی

، ریازان ، موروم ، سوزدال در سمت صحرا steppe

و ایلهای یغماگرش حکومات سرحدی را تشکیل داده و مرزبانی

(مارکهای) روسیه را داشتند همین وظیفه در سرحدهای شمال غرب

بر عهده لیتوانیان و لیتونها و چودها؛ و بر عهده امارت نشین

پولوتسک که حوزه دونا را اشغال میکرد و بر عهده امارت نشینهای

جمهوری نوگورود و پسکوف روی دریاچه های ایلمن و پیپوس قرار گرفت

امارت نشین منسک تابع امارت نشین پولوتسک و واقع بود در حوزه

دنیپر که اغلب اوقات در سایه اش میماند از طرف شاهزادگان بزرگ

کیف مورد مشاجره و نزاع واقع میگردید. شهرهای تورژوک Torjok
و ولوک لامسکی Volok-Lamski و ایزبورسک Izborsk و ولیکی
لوکی Veliki-Louki که گاهگاه بشهزادگان تخصیص مییافتند جزو
امارت نشین نوگورود بشمار میآیند.

روسیه جنوب غربی مشتمل بود بر ۱- ولینی Volynie
واقع در حوزه پریپت Pripet و شعباتش بانضمام ولادیمیر و
لوتسک Loutsk و توروف Tourof و برست Brest
و لوبلین Lublin که بعدها جزو لهستان میباشد. ۲-
گالیسی خاص یا روسیه سرخ در حوزه های سان San و دنیستر
و پریپت که ساکنین قدیمه اش کروات های سفید علی الظاهر
شاخه ای از صربهای دانوبی بستگی دارند. شهرهای عمده اش عبارتند از
گالیچ که در ۱۱۴۴ بهمت ولادیمیرکو Vladimirko
پایتخت نامیده و پرمیسل Peremysl و ترهبول Terebovl
و زونی گورود Zvenigorod.

این دو امارت نشین بهمسایگی لهستان و مجارستان میبایستی خصلتی ممتاز
و تمدنی بسزا دریابند. سرودها و حماسه های مملکت گالیسی را یعنی مهد پهلوانی
دوک یتمانزیچ را از حیث داستان توانگر ساخته است. شرح داستان
جنگاوری ایگور فکر بلندی از توانائی شاهزادگان بدست میدهد. شاعر
روی سخن را بیکی از آنان کرده میگوید:

«یاروسلاف اوسمومیسل تو بر فراز تخت آهنین خود جای بلند
داری با سپاهیان روئین تن خود کوههای کارپات را سبک
می انگاری دهانه های دانوب را فرو میبندی و راه آمد و شد
بر پادشاه مجارستان تنگ میگیری. باختیار خود دروازه های کیف را
میگشائی، تیر خدنگ را از خانه کمان تا بفرسنگها میافکنی»

وضع ونشست این پانزده یا شانزده امارت‌نشین آنچه درباب
اتحاد خاک روسیه گفتیم تأیید نماید . هیچکدام از حوزه‌های میاه
روسیه یک ناحیه درست جداگانه نبوده و از بلندیها هیچ سلسله
یافت نمیشود که درمیان آنها جدائی انداخته یک نوع سرحد سیاسی
برقرار سازد . اما رودخانه دنیپر در همه جا از حدود خویش تجاوز
نمیکند . میتوان گفت که فقط پریاسلاول تقریباً تنها امارت
نشینی است که در حوزه دنیپر محاط است . امارت‌نشین ولینی
این حوزه را با حوزه‌های بوگ جنوبی و ویستول ، و امارت‌نشین
پولوتسک آنرا با حوزه‌های نیمن و دوینا ، و امارت‌نشین
نوگورود سیورسکی با حوزه دون ، و امارت‌نشینهای چرنیگوف
و سمولنسک با حوزه ولگا ربط میدهند . مجاری آنها در همه
طرف مابین این امارت‌نشینها وسیله ارتباطند . روسیه با وجود
تقسیمش بر تیولها از همان وقت تشکیل یک امپراطوری بزرگ و یگانه را
اخبار میکرد . کم پایداری تمام این حکومتها و تجزیه‌های متوالی
تیولها مانع از آن نبود که یک قیافه واقعی ملی کسب کنند . امارت
نشینهای سمولنسک و چرنیگوف در پایان هیچ وجود تاریخی نیافته
و ابداً شباهتی با دوک‌نشین برتانی و کونت‌نشین تولوز در فرانسه
و با دوک‌نشینهای ساکس و سواب و باویر در آلمان ندارند . منافع
حکمداران ولی که بنزل تیول بفرزندان خود داشتند در هر شاهزاده بزرگ
سلطان ونیمک تجزیه تازه از زمین روسیه را آماده میساخت . معذالک
حس وفاق و سازگاری هم درمیان تمام تولدات بروز میکرد و آن حس ،
اتحاد محسوسی است در زبان و نژاد روس و اسلاوان . هرچند روسها خود
لهجه‌های مختلف داشتند ولی [illegible] جز در سمت جنوب غربی در همه جا

با اقوامی بیگانه مجاور بودند مانند لیتوانیان ، جودها ، فنیها ،
ترکها ، و مجارها . روسها هم از یک طریقت یگانه پیروی کرده‌اند زیرا
اگر روسها را با همسایگان خود حتی با اهالی مغرب و لهستانیان و چکها
و دوراوها مقایسه کنیم می‌بینیم آنان نمونه مخصوصی از مسیحیت نشان داده هیچ بدعتی را
با کلیسای روم نپذیرفته و زبان لاتن را از کلیسای خود بدور انداخته‌اند روسها
در انبساط تاریخی هم اراده یگانگی کرده‌اند چه تا آنوقت همگی دنبال یک
سرنوشت گام زده و تمدن یونانی را پذیرفته و بر تسلط وارگها شکیب
آورده و همراه یکدیگر قدمهائی فراپیش نهاده و سفرهای جنگی
بیزانس و یا جنگ با صحرانشینان را در پیش گرفته‌اند و بالاخره
در سیاست ملک هم راه یگانگی را سپرده‌اند زیرا اعضاء یک سلاله در کالیسی یا
در نوگورود روی دنیپر یا در جنگلهای سوزدالی
سلطنت رانده‌اند چه تمام شاهزادگان روس از نسل روریک‌اند
یا از نسل ولادیمیر و یا از نسل یاروسلاف بزرگ . جنگهای داخلی که
مملکت را زیر پی می‌سپرند باز مؤید این اتحادند . وقتی شاهزادگان
چرنیگوف و سوزدال سعی برگرفتن نخواستند بدانند که یکی از ایشان
ارشد بوده و حق سلطنت کیف را بیشتر داشته و در حوزه عنوان
سلطان بزرگ Grand-prince باشد قسمتهای دیگر روسیه نخواستند
نسبت باین قضیه بیگانه بمانند . نوادگان روریک برخی
پشت سرهم در ممالک دوردست روسیه سلطنت رانده‌اند بعد از
مدتی فرمانروائی در تموتراکان فراز تنگه (ینگی قلعه) و در نوگورود
بزرگ و در توروپتز از دیار سمولنسک عاقبت حق سلطنت خویش را
بر روی تخت و تاج کیف شناسانیدند . کیف با وجود تقسیم شدنش

برتیولها باز بمنزلت مرکز روسیه باقی ماند اولگها و ایگورها
در همانجا سلطنت کرده ولادیمیر در همانجا مراسم تعمید و تسمیه مسیح را
در ملت خود بجا آورده و باز یاروسلاف همانجا را محور دین مسیح
و قطب تمدن و صنایع قرار داد . موجب حیرت نیست اگر
شهر کیف بیش از تمام شهرهای روسیه موضوع نزاع و کشمکش
واقع شده است روسیه حکمداران بسیار داشته اما حکمدار
کیف یعنی حکمدار کلان Grand-prince فقط یکی بوده .
و مقام این حکمدار از مقام سایر حکمداران برتر شناخته شده است .

سبب برتری تنها اهمیت پایتخت نبوده بل این حکمدار در خاندان
شاهانه بصفت مهتری از سایرین امتیاز داشته است پس کیف
با در تمام شهرهای روس همواره میبایستی بهمین علت از اخلاف روریک
تعلق بگیرد نتیجه اداره شیاخی اخلاف این است وقتی سلطان
بزرگ کیف میمرد حق جانشینی نه بفرزند بلافصل وی بل شاهزاده‌ای
از همین خاندان قرار میگرفت چون عمو یا برادر سلطان که بسبب فوت او
مهین شاهزادگان شمرده میشد در آنوقت تمام روسیه از بالتیک تا بحر
سیاه سلاح برگرفته برای حمایت از مدعی سلطنت آماده میشد
در سایر امارت‌نشینها نیز کار بهمین وتیره میرفت و صاحبان تیولهای
مختلف میخواستند در شهر عمده قلمرو تخت سلطنت برآیند پس میتوان
گفت جنگهای داخلی حس اتحاد را در روسیه تقویت مینمود از بهر
گذشته این جنگها مگر نه ستیزه‌ها و دعواهای خانوادگی بوده با این وارثان سلطنت.

جانشینان یاروسلاف بزرگ :

جنگ برای حق مهتری و تخت و تاج کیف ؛ ولادیمیر مونوماک

حقوق عمومی جاریه در سراسر ارث مرده را درباره فرزند نامی
و حقوق ملی قدیم جاریه در میان اسلاوان همین ارث را با رشد اعضا
خانواده تخصیص میکرد. جنگهای داخلی روسیه همه جا از کشمکش
این دو قسم حقوق آمیخته داشتند. اتفاق میفتاد که حق دیگری
گاهی روشن و آشکار بود ولی شاهزادگان در شناسائی آن راه
تغافل میسپردند.

ایزیاسلاف مهین فرزند از فرزندان یاروسلاف بعد از پدر حق
سلطنت بوراثت داشت. وانگهی اراده مجدانه پدر نیز همین بود که وی
وارث تخت و تاج کیف گردد چنانکه در بالین مرگ ایزیاسلاف را
بفرزندان دیگر توصیه کرده و ایشانرا گفته تا از فرمانبرداریش سر نتافته
او را در زمره خویش چون پدر دوم شمارند. همینکه پدر را بخاک سپردند
سویاتوسلاف برادر ایزیاسلاف برضد برادر مسلح گردید از تخت
سلطنتش بزیر انداخت (۱۰۷۳). و او از روی ناچاری بدربار امپراطور آلمان هانری چهارم
پناهنده گردید. امپراطور سفارتی بروسیه اعزام و به سویاتوسلاف
اخطار کرد تا سلطنت را بایزیاسلاف بازپس دهد. سویاتوسلاف
بحسب زمانی تمام سفرا را پذیرفته و نفایس و ذخایر خود را در دیده ایشان
چنان نمایش داد که سفرا چون آنهمه زر و سیم خیره گشته از جاده
حزم کناره شده نزاع صلاح ندانستند هانری چهارم خود نیز بعزیب
سخاوتهای شاهزاده روسی شمشیر از دست افکنده دیگر از مخاصمات غاصب
سخن نگفت. و ایزیاسلاف فقط بعد از مرگ رقیب توانست بخاک روسیه
قدم بگذارد (۱۰۷۶)

خود او نیز چون درگذشت (۱۰۷۸) پسرش سویاتوپولک
بلافاصله جانشین پدر نگردید. ابتدا لازم آمد که سلسله فرزندان
یاروسلاف خاتمه یابد. یکی از برادران سلطان متوفی موسوم بوزولد

Vsevolod که دخترش بحبالهٔ نکاح امپراطور آلمان هانری چهارم

درآمد مدت پانزده سال سلطنت راند (۱۰۷۸-۱۰۹۳) باز بنا بر این

اصل ولادیمیر مونوماک فرزند وزه‌ولد بجای پدر ننشست: تخت و تاج کیف

بهرهٔ یکی نسل تازه از شاهزادگان گردید یعنی بفرزندان ایزیاسلاو

بازگشت نمود ولادیمیر مونوماک برای شناسائی حقوق سویاتوپلک

ایزیاسلاویچ اشکالی فراهم نکرده چنین گفت «پدرش سالخورده‌تر از پدرم

بوده نخست او در کیف سلطنت رانده است» و خودش امارت نشین

کیف را وا گذاشت. یعنی همانکه بهرای پدر خود در سلطنت شرکت

جسته دلیری و دلاوری بر ضد دشمنانش دفاع کرده بود اما هرگز

بکردار ولادیمیر مونوماک نسبت بحقوق ملی رعایت نداشت

در پادشاهی (حکمدار بزرگ) سویاتوپلک (۱۰۹۳-۱۱۱۳)

دو جنگ داخلی هولناک امنیت روسیه را برهم زد یکی از آن دو جنگ

در موضوع امارت نشین چرنیگوف و دیگر در موضوع ولینی و روسیه سرخ بوقوع پیوست

سویاتوسلاو در ابتدا اهالی چرنیگوف را سهم برده بود که

در آن وقت امارت نشینهای تموتاراکان و موروم واقع در ممالک

قفقاز ضمائم آن بشمار میامد. ایزیاسلاو و وزوولد حکمداران

بزرگ کیف دیار چرنیگوف را از دست برادرزادگان خود در ربوده

جز تموتاراکان و کوچ نشینهای صحرائی چیزی برایشان رها ننموده بودند این

ولادیمیر مونوماک که جانش از شائبه غرض دور و دیرین مرده ریگ

پدر مرگانرا بدرفتار گشته بود. ایشان نیز مردمانی بردبار

بنظر نمایند بویژه ارشدشان یکی از شاهزادگان جدی و فعال ولی

نوزدهم شمرده میشد. واو پولوتسی های هول انگیز را یاری بطلبید

روسیه را بتاخت و تاز و غارتگری در سپرد. ولادیمیر مونوماک را

بدین پریشانیها و شوربختیها دل سوخته نامهٔ تأثرآمیز باولگ نوشته

تأسف خود را از قبول چرنیگوف آشکار ساخت سپس به پیشنهاد وی
مجلسی از شاهزادگان روسی در لوبچ واقع بر روی دنیپر انعقاد
یافت (۱۰۹۷) شاهزادگان همه بر روی یک قالی نشسته تصمیم
گرفتند که به جنگهای داخلی خاتمه داده مملکت را از چنگال چپاول
رهائی بخشند در نتیجه اولگ به امارت چرنیگوف دست یافته و با
حکمدار بزرگ کیف و ولادیمیر مونوماک بر ضد پولوستی‌ها متفق
گردید این عهدنامه برگشت هر یک از شاهزادگان نیز موکد گردید
چنانکه هر یک از ایشان خاج بوسان گفتند: «از این پس روسیه در حکم
وطن همگی ماست و هر کس که به دشمنی برادر برخاسته دست بشمشیر
یازد باید دشمن همه برادران بشمار آید »

مقارن همین اوقات داوید شاه در ولیتی Volyne با برادرزادگان
خود بجنگ می‌پرداخت ضمناً هم مجلس لوبچ زمینهای متنازع فیه را
مابین ایشان تقسیم کرد هنوز عهدنامه در دست اختتام بود که
داوید شاه نزد حکمدار بزرگ شتافته و اورا از سوء قصد واسیلکو
نسبت بحیات خود خبردار ساخت با سبکسری که عادت مردمان
آن زمان بود حکمدار بزرگ و داوید بهم در ساختند و پس واسیلکو
را در موقع یک جشن مذهبی به کیف کشانیده بیچاره را بزنجیرهای
گران ببستند حکمدار بزرگ از سر نو مجلسی ساخته بویارها و
ساکنین شهر کیف را بمجلس خواند تا اسباب جنایتهای دروغین واسیلکو را
در آنجا فاش کند. بویارها دچار محظور شده گفتند «ما با آسایش خاطر
تو علاقه مندیم اگر واسیلکو براستی دشمن تست سزاوار مرگ است
لیکن اگر ادعای داوید دروغ باشد خداوند خون بیگناه را از داوید

کیفر خواهی کشید» پس حکمدار بزرگ واسیلکو را بدست دشمنش

داوید تسلیم نمود. او نیز چشمان شاهزاده را از چشمخانه برکند.

اخلاف دیگر یاروسلاف I از این جنایت بخشم آمده شدند. ولادیمیر

مونوماک با اولگ صاحب چرنیگوف یعنی دشمن قدیم خود هم داستان

گردیده بر سویاتوپولک شوریدند. اعیان و روحانیون کیف در میان افتاده

بجلوگیری از یک جنگ داخلی مابین حکمدار بزرگ و متحدین لوبچ موفق

آمدند. سویاتوپولک ناچار داوید را ترک گفته سوگند خورد بیاری

خونخواهی واسیلکو برخیزد. داوید چون چنین دید بصورت تام

بمدافعه پرداخته گاه از لهستانیان و گاه از هنگریها یاری جست

عاقبت مجلس دیگری برای اصلاح ذات البین در ویتیشو Witicheo

جمع آمد (۱۱۰۰) [؟] از این شهر ارونه و یک گورودوسته

(چار دیواری) عوض در ساحل چپ دنیپر ارثی بکامینت داده و داوید

از امارت نشین خود بکلی بغایت محروم گشته بکوت چهار شهر کوچک

قناعت ورزید. بعد از تصفیه این قضیه مونوماک شاهزادگان را بجنگ

با پولوسیها برده شکست عظیمی بصحراگردان وارد آورد چنانکه

بیست تن از خانان ایشان در میدان جنگ بخاک هلاک افتادند. یکی

دیگر که اسیر آمده بود بدادن سربهای گزاف حاضر گردید. اما مونوماک

دلسوزی خود را نسبت بسیمای کثیف برگشته ابراز نموده سربها را نپذیرفت

و حکم داد آن سردسته راهزنان را پاره پاره ساختند

وقتی سویاتوپولک از دنیا رفت اهالی کیف تقریباً تصمیم

داشتند که جز ولادیمیر مونوماک کسی را بحکمداری بزرگ نخواهند خواست

ولادیمیر از قبول این افتخار تن میزند بدعوی آنکه حقوق اولگ

دیر جرنیگوف برادرانش در تخت و تاج کیف بیشتر از او

میباشد در اثنای این حال فتنه ای حادث شده مردم شهر

اموال یهودانرا که در مقاصد مالی سویاتوپولک آلت گشته بودند غارت

کردند. مالادوه مونوماک در مقابل اصرار و تمنای اهل شهر سر

انداخت. در مدت سلطنتش (۱۱۲۵-۱۱۱۳) جنگها بر ضد پولوتسیها

و چکگها و ترکها Torques و چرکسها و سایر خانه بدوشان کرده

و پیشرفتهای بزرگ بهره یافت. نیز بقایای ملت خازار را در پناه

خویش گرفت و ایشان روی اوستر ساحلهای نزدیک بچرنیگوف

شهر بلووژ Belovège را ساختند. ویرانه های شهر امروز

اکنون گواهی میدهد که این قوم خزاری یک درجه تکامل بوده

و بدست یونانیان تمدن یافته و در صنایع ساختمان ابنیه و استحکامات

از روسها جلوتر افتاده اند. آنچه روایت مونوماک با امپراطور

الکسی کومنن بجنگ انداخته و یک اردوی روسی (تراس) را حصار

داده و اسقف (افز) Ephèse از طرف آلکسی هدایائی بکیف

آورده و در میان هدایا هم یک دستگاه تخت و یک قالب تاج و پیاله ای

از عقیق سرخ بوده متعلق باوگوست امپراطور روم. ولی امروزه

مسلم گردیده است که اشیاء محفوظه در موزه مسکو بعنوان تاج و تخت

مونوماک هرگز بولادیمیر تعلق نیافته و فقط ساخت قرنهای مسکو

که از نسل بعد حکمدار بودند این افسانه را حسن تلقی کرده است و برای ایشان

اهمیتی داشته که این آثار مجد و قدرت بنیای کیفی آنان منسوب شود

و مونوماک روسی نواده امپراطور یونانی کنستانتین مونوماک.

تاج شاهی روسیه را بدست اسقف اعظم بر سر نهد

حکمدار بزرگ کیف سلطه خود را در سایر قسمتهای روسیه بکار برد

نقد یک شاهزاده از دیار هند که آتش یک جنگ داخلی را روشن کرده بود بحکم او

از تخت بزیر کشیده شد و در حبس مرد. اهالی نوگورود بسیاری از بویارهای

خویش را در پنجه گرگان و یا نفی بلد گرفتار دیدند. حکمدار (ولادیمیر دوستی)

خلع و مالک او یکی از فرزندان حکمدار بزرگ سپرده شد

دستور عجیبی از مونوماک بجا مانده که برای اولاد خود نوشته

و اندرزهای خردمندانه بایشان داده متکی بر امثله چند از سوانح عمری خویش.

در نه روزه و نه گوشه نشینی و نه زندگی در خانقاه بل

نیکوکاری است که حیات جاودانی بشما می بخشد. هرگز بیچارگان را از یاد

فرو نگذاشته و آنانرا سیر گردانید. ثروت خود را در سینه خاک

مسپارید چه بر خلاف اصول مسیحیت است. پدر بیوه زنان و مردگان باشید

زنان بیوه را خود قضاوت کنید. نه بیگناه را بهلاکت برسانید نه مجرم را

زیرا هیچ چیز مقدس تر از زندگانی و روان یک تن مسیحی نیست. زنان

خود را دوست بدارید اما آنانرا بر خود تسلط مدهید. وقتی یک چیز

نفیس فرا گرفتید سعی نمائید تا در خاطر خویش نگهداری کنید و همواره بفکر

تعلیم نفس باشید. پدرم که پای خویش از کاخ سلطنت برون ننهاده بود

به پنج زبان حرف میزد که اسباب حیرت بیگانگان گشت. من هشتاد و سه

جنگ بزرگ کرده ام و نوزده عهدنامه صلح با پولوستی ها منعقد ساخته و

صد تن از شاهزادگان شانرا اسیر گرفته سپس آزادی داده ام و دویست تن

از ایشانرا برودخانه افکنده کشته ام. هیچکس در سفر تندروتر از من نیست:

بامداد از چرنیگوف براه افتاده پیش از شامگاه بکیف میرسیدم

گاهی در میان جنگلهای پر درخت بشخصه اسبان صحرائی را میگرفتم

و بدست خود آنها را بهم گره می بستم بارها گاوان وحشیم بزمین انداخته

و گوزنها با شاخ زده و گورازها بزیر پا مالیده اند گرازی خشمگین

شمشیر مرا از کمرم برکند خرسی زین و برگم را دریده و اسبم را در زیر

ران سرنگون ساخت

حاشیه (۱) دفن کردن ثروت در خاک عادتی بود که موریس امپراطور روم

هم با سلاوان زمان خود سرکوب مینمود و تا امروز هم نزد دهقانان

روس محفوظ است اغلب هر خانواده پیش از نمودن محل خفا

نقره‌های خود می برد بهمین سبب این قبیل کشفیات در روسیه وافر اند »

در جوانی چقدر از اسب بزمین خورده ام ولی از خطرها که

شاید میرسید هیچ از ترس باک ننمودم . سرم شکست ، بازوان

و رانهایم زخم برمیداشت ولی خداوند نگهداری مینمود »

باری ولادیمیر نسل نژاد اسلاو را در سوسدال تکمیل کرده و در روی

رود خانه (کلیازما) شهری بنام خویش بنا افکند که بعدها

میبایست وظیفه خطیری عهده دار شود و بالاخره همین بود

مرام یک فرمانروای بزرگ روسیه در آغاز قرن دوازدهم یعنی در عهد

لوئی ششم با بارونهای ایل دو فرانس بزد و خورد میپرداخت

زد و خوردهای جانشینان ولادیمیر مونوماک

سقوط کیف

شاهزادگان سوسدالی و مسکو از تبار (یوری دلگوروکی) فرزند ولادیمیر

مونوماک و شاهزادگان کیف و گالیسی از تبار مستیسلاف فرزند دیگر او

میباشند این دو شاخه غالباً دشمن یکدیگر بوده و بویژه رقابت و جنگی

ایشانست که اخرین شکست را بر آبادی و رونق کیف فرود آورده

است وقتی ایزیاسلاو پسر مستیسلاو (۱۱۵۴ – ۱۱۴۶)

از جانب اهالی پایتخت بپادشاهی خوانده شد عمویش ژورژ دلگوروکی

شاهزاده سوزدال حقوق خویش را بعنوان مهین عضو خانواده در میان

نهاد کیف که تا آنوقت چندین بار بسبب رقابت مابین اولگویچ ها

(اخلاف اولگ چرنیگوف) و ولادیمیریچ ها (اخلاف ولادیمیر مونوماک)

گرفته شده و باز پس گرفته شده بود از سر نو در میان اعضای آن

شاخه یعنی برادرزاده و عمو موضوع کشمکش گردید این جنگ تقریباً

مابین دو روسیه قدیم و جدید یعنی روسیه دنیپر و روسیه ولگا در گرفت

شاهزادگان سوزدالی که خود را در جنگلهای شمال شرقی کشیده قدرت و سلطنتی

فراز بقاهای نژاد فینوا تأسیس کرده بودند بیش از پیش از روسیه کیف

بیگانه میشدند و اگر هنوز چشم طمع در (مادر شهرهای روس) میدوختند از آن

سبب بود که عنوان (فرمانروا بزرگ) بآن شهر بستگی داشت و الا

بقدر شاهزادگان دیگر حرمتی درباره آن مرکز نداشتند و چندان

هواداری نشان نمیدادند

ژورژ دلگوروکی Georges Dolgorouki

یکی از اولگویچ ها بنام سویاتوسلاف برضد ایزیاسلاف

اتحاد بست و این شاهزاده هم میخواست از (فرمانروا بزرگ) انتقام

بکشد چراکه برادرش را از حکومت خلع و در کیف بحبس انداخته بود

اهالی کیف در پشتیبانی سلطان خویش سخت آمدند

بلند شدند اولگویچ ها را دشمن داشتند لکن در علاقه که نسبت بمل

مونوماک نشان میدادند نواده و فرزند آن فرمانروا را هر دو یک اندازه

دوستدار بودند میگفتند «ما و پسران ما در جنگ با فرزندان

اولگ همراه هستیم اما ژورژ عموی تست چگونه میتوانیم بر روی فرزند

مونوماک شمشیر بکشیم» خلاصه بعد از یک زد و خورد طولانی کار

بجای بارک رسید [ایزیاسلاف] در کشمکش پریاسلاول ~~[illegible]~~ کاملاً مغلوب

و در کیف پناهنده شد ساکنین که مردان بسیار درین جنگ بکشتن

داده بودند گفتند که دیگر طاقت مدافعه از حصار را ندارند

پس حکمدار بزرگ پایتخت خود را بیوری دلگوروکی واگذارده خود را

به (ولادیمیر درولینی) کشانید و در آنجا از پادشاه هنگری شوهرخواهر خویش

و از پادشاهان پولونی و بوهم کمک خواست . بهمراهی این قوای تازه

غفلتاً در کیف داخل گردید حتی نزدیک بود گرفتار گردد دشمن خویش هم نزدیک

آمد و چون میدانست حقوق ملی درین موضوع برخلاف میل اوست

تدبیری اندیشید (رشید) را با (ارشد) مقابل ساخت یعنی برضد

عموی خویش ژورژ خودرا همراه یک پسر دیگر مونوماک که موسوم به ویچسلاف [ویاچسلاف]

Vatcheslaf و حکمدار توروف بود متحد نمود و این شاهزاده رسماً

بحکمداری بزرگ کیف برداشته شد و او برادرزاده خود

ایزیاسلاف را بجانشینی پذیرفت جشنهای باشکوهی برای روسال

و همگان گرفت ژورژ که دوباره بجنگ باز آمده بود در زیر

دیوارهای کیف شکست خورد : هریک از دو شاهزاده چنان را

نبرد دوری در سپاه خویش پذیرفته بودند ژورژ اقوام پولوتسی

و ایزیاسلاف اقوام تورک و چیگ و برندی معروف

به (سرسیاهان) Bonnets noirs را

شاهزاده جانشین سوئدانی با این شکست از میدان در نرفت

ویاچسلاف که جز صلح و آسایش نمیخواست بیهوده نامه‌هائی پراز

خواهش و تمنا بوی نوشته حق ارشدیت خود را یادآور گشت

در یکی از نامه‌ها چنین نگوید «وقتی تو بدنیا آمدی مو در زیر تن دراز بود»

ژورژ بدین چیزها آرام نیافت و روی بسوی گالیسی نهاد تا با ولادیمیرکو

شاهزاده گالیچ همدست خویش ملحق شود. و این (ولادیمیرکو) سوگندی را

که خاچ بدستان در موقع عقد صلح یاد کرده بود شکسته و بر گوشهائی

که از رفتار وی میکردند بتمسخر پاسخ گفته بود: «که خاچ بسیار

کوچک بود» برای جلوگیری ازین الحاق خطرناک ایزیاسلاف

منتظر رسیدن هنگریان نگردید ژورژ را تا در سواحل روت Rout

شعبه کوچک دنیپر دنبال گرفت و بعد از یک جنگ سخت که خود

نیز زخم یافته از اسب بزمین در غلطید سوسدالیها و پولوتسی‌ها را

هزیمت کامل داد (۱۱۵۱) و تا مدت سه سال بعد از تاریخ غلبه

خود زندگانی کرد بعد از مرگ او و مرگ ویاچسلاف شهر کیف دست

بدست میگذشت و عاقبت ژورژ بمقصود خود نائل آمده یعنی

در سال ۱۱۵۵ بپایتخت داخل گردید درست در موقعیکه برای راندنش

از آنجا اتحادی بسته شده بود لااقل خاطر خود را تسلیت بخشید

که با اعزاز تمام و عنوان حکمدار بزرگ کیف از دنیا رفت (۱۱۵۷)

یکی از متفقین برین خبر اطلاع یافته بصدای بلند گفت «منت خدا را

که مرگ ناگهانی دشمن ما را از ریختن خون خویش معاف داشت»

سپس متفقین بشهر اندر آمدند یکی از ایشان عنوان حکمدار بزرگ را

بخود گرفت و دیگران زمینها را مابین خود تقسیم کردند و ازین وقت

امارت نشین بزرگ بعنوان مطلقش از میان رفت و حاکمیت سیاسی

رو بترقی نهاد شهر کیف از پایتختی روسیه افتاد هنوز آخرین تیر

فلاکت در ترکش فلک بمقصد او پس انداز بود

در سال ۱۱۶۹ آندره بوگولیوبسکی Bogoulobsky پسر یوری

دلگوروکی شاهزاده سوزدالی از مستیسلاو حکمدار کیف دل‌آزرده

گشته بر ضد وی جمعیت متفقی مرکب از یازده تن شاهزاده فراهم

ساخت و بر ضد مستیسلاو و دودمانهٔ خویش بوریس را برای سوق

یک اردوی منظم از اهالی روستوف و ولادیمیر و سوزدالی مأمور نمود این بار

روسیه جنگلها بود که روسیه صحرا را زیر پا درمیسپرد بعد از سه روز محاصره کیف

با هجوم سخت گشاده شد کارامزین میگوید « مادر شهرهای روس

بارها محاصره شده و فشارهای بسیار دیده گاهی هم دروازه زرین

خود را بروی دشمنان گشوده اما هنوز هیچکس بزور در آن شهر درون

نرفته بود. شرم باد بر غالبین که روس بودن خویش را از یاد بردند

و مدت سه روز نه تنها خانه‌ها بل صوامع و کلیساها حتی کلیساهای بزرگ

سنت صوفی و دیم را بدست تاراج سپردند. غارتگران صورتهای نفیسه

و ترهات رهبانی و کتابها و ناقوسها را نیز در ربودند »

دیگر از این لحظه اقبال پایتخت بسوی ولادیمیر رو بزوال می‌نهد

همان پایتختی که اخلاف پادشاهش بدست یغما و اهانت سپرده

بودند مانند سایر قسمتهای اسلاوی باز حکمدارانی در آن شهر سلطنت

راندند اما رؤسای سلسله حکمداری در سمولنسک و چرنیگوف و در گالیچ هم

عنوان (حکمداران بزرگ) بخود گرفتند عوالی که در سابق منحصر بفرد بود

مرکز روسیه تغییر مکان داده در حوزه ولگای علیا در سوزدالی قرار یافت

و بسبب همین علل خلافت ۱۱۶۹ دیگر درمان نپذیرفت. کشمکشهای

درونی و برونی در این قسمت روسیه و علی‌الخصوص از هجوم اقوام صحراگرد

و قدرت همراهان دمادمشان روز افزونشان شکوفت سواحل دنیپر را اخلال کرد

در ۱۲۰۴ بارکیف بدست پولوتسی‌ها که اولگویچ‌های چرنیگوف

بمزدوری گرفته بودند بتاراج رفت زیرا این خاک که همواره میدان

جنگ و استپ بود هیچگونه نظم و نسقی دوام نداشت و هیچ سبک

اداره منتظم و هیچ نوع تمدن نتوانست در آنجا مستقر شده نشو و نما کند

روسیه جنگلها هرچند [قهری] از طرف طبیعت رانده و از قافله تمدن

وامانده بود لااقل برای زندگانی آرامتر بنظر میرسید در همین

روسیه امارت نشین‌های تازه‌ای تأسیس یافت با سرنوشتی بلند که بجانب

صحراهای جنوب یعنی میدانهای تاخت و تاز صحراگردان تا مدت

سرنوشت آنرا از دریای سیاه با تغییر دیگر از تمدن بیزانس و مغرب جدا

کردند

فصل هفتم

روسیه بعد از سقوط کیف . اقتدار سوزدال و گالیسی

(1169- ۱۳۲۴)

آندره بوگولیوبسکی در سوزدال (۱۱۷۴-۱۱۵۷) و اولین تجربه سلطنت مطلقه

وسوولود دوم (۱۲۳۸ - ۱۲۱۲) جنگهای برضد نوگورود ،

جنگ لیپتسک (۱۲۱۶) تأسیس نیژنی نوگورود (۱۲۲۰) -

رمان (۱۲۰۵ - ۱۱۸۸) و پسرش دانیل (۱۲۶۴ - ۱۲۰۵)

در گالیسی

آندره بوگولیوبسکی در سوزدال (۱۱۷۴-۱۱۵۷)

و اولین تجربه سلطنت مطلقه

بعد از سقوط امارت نشین کیف روسیه دیگر مرکز ثقلی نداشت تا دور

آن بچرخد . جنبش زندگانی ناچار بسوی کرانه‌های روسیه کشیده

شد . در طول صد و چهار سال پیش از ظهور مغولان اهمیت

تاریخ روسیه در امارت نشین سوزدال و گالیسی و در دو جمهوری

نوگورود و مسکوف تمرکز میابد

مؤسس امارت‌نشین سوزدالی بنام ژرژ دلگوروکی است لیکن

فعالیت و همت او برای تصرف تخت و تاج کیف مصروف گردید

پسرش آندره بوگولیوبسکی برخلاف هر یک شاهزاده واقعی سوزدالی

بشمار میرود تاجوره مسکو از او سرچشمه گرفته‌اند و سلطنت وی

در تاریخ روسیه شالوده تازه از حکمداری میباشد این سلطان دیگر

کنیاز Knaz دلیر و سبکسر و جنگجو و چالاک، گرفتار

امیال و هوسات گوناگون، بعبارت بهتر کنیاز خوش‌مشرب،

دیگر زمین‌خوار کیف نیست بل یک حاکم سیاسی جاه‌طلب است

با خُلق مضطرب و متحکم که بدون دغدغه و رقت قلب بکار مقصود

رهسپار میشود آندره نسبت بشهرهای پرآشوب دیرین کینه میورزید

چراکه مجلس و جوهشان نفوذ حکمدار را واپس میزد

فی‌الجمله سلطان در سوزدالی در میان نجبا و نشینانی جا داشت که

که خود بسنجند آنانرا واخوان بود و اینان هرگز بنزاد حکم و رای را

اویر کلتیا فتند و مخصوصاً در شهرهای سلطنت مراکز که اکثر

بهت سالکان و یا بدست خود او بنا شده بودند و او در زندگی

پدر دشیر و اقامتگاه خود وشه گورود را رها نموده

جز یک تصویر یونانی (از مادر خدا) همراه برنداشته و مسرف برود

کلیازما مستقر گردید و شهر ولدیمیر را در آنجا وسعت و استحکام بخشید

سپس قصبه‌ای هم بنام (بوگولیوبوو) Bogoubouvo بنا

ساخته بود.

وقتی ژرژ مرد امارت‌نشین بزرگ کیف بصاحب ماند و شاهزادگان

جزب شمشیر بست بر آن مواضع بر خاستند اما او نفوذ و ثروت در بازار هم

آنان وارد گردد یکی برای شناساندن سلطه خود نه دو کنیف بچ در

نوگورود ... که شراره های منافع عمومی تنگ تنگش بر سوسدالی

می‌چسبانید (از دخالت ناگزیر شد) یکی از برادرزادگان را بجانشینی خود در سوسدالی گذارد و

جنگ سختی که بر ضد بلغاران ولگا (انجام داد) اشتهارش را دوبالا ساخت

وشقاً هم بیش از همه کس درخور حکمداری بزرگ کیف شمرده میشد

و ما دیدیم که تاراج آن شهر و کیف غنیمت کفرآمیز را بر تخت و تاج

بونوماک مرجّح داشت

پس از برانداخت رونق و اقتدار کیف باهمان عزم استواری

که بعدها ایوان بزرگ و ایوان سهماگر را بر علیه نوگورود رهبری

خواهد کرد در صدد برآمد جمهوری بزرگ را هرچه سخت‌تر بکیفر مقاومت

ببندد کارزاری سخت اما سقوط کیف مقدمه پیشروی‌ها بود برای

نابود شدن آزادی در نوگورود. چه اردوهای (اردو) سلطانیه

فرماندهی داشت همان (سلطان) بود (ستیسلاف برآمده) لیکن اهالی کیف

بتازه کردن خونها و خدا نمودن سلطه در راه غالبیت خو گرفته

و تنها برای افتخار حکمداران خویش بجنگ میپرداختند درحالیکه اهالی

نوگورود خون خود را در راه مدافعه از حقوق خود و برای حفظ نظامات

مقرر و موروث از نیاکان میریختند »

ستیسلاف باتفاق شاهزادگان سمولنسک و ریازان و موروم

و پولوتسک آبادی های جمهوری را در آتش و خون کشید و آن

شهرستان غیرتمند را بکرنش و فروتنی در آورد

وقتی زیر دیوارهای شهر با دشمن بهت دگرسان شدند

نوگورودیان از برای حصول قوت دل تا در کار جنگ نیک بکوشند
یکدیگر را فریاد آوردند که [illegible] چگونه شهر مقدس کیف را
بباد غارت داده و چه بیحرمتیهائی در آن شهر مرتکب شده‌اند همگی
سوگند یاد کردند که از بهر سنت صوفی نوگورود بمیرند ؛ اسقف
بزرگ تمثال (مادر خداوند) را برگرفته باشکوه تمام دور دیوارها
گردش داد آورده‌اند که چوبه تیری از دست یک سرباز سوسدالی
بدر جست و گویاست در تمثال مریم عذرا فرو نشست و صورت تمثال بسوی
شهر برگشته لبهای اسقف را در سرشک حیرت آور خود غرقه ساخت
در اینوقت لرزه بر اندام همه حصار و سپهگان افتاده غلبه نوگورودیان
مسلم گردید ؛ بسیاری از دشمنان را از دم شمشیر گذرانیده و فراوان
اسیر گرفتند که وقایع نگارشان از روی تحقیر نگیه «ا هر شش تن
سوسدالی را بیک گریوا Grivna میفروختند» باندازه
احتیاجی که بگندم سوسدالی داشتند از عهد قحطیشان ناگزیر ساخت
هرچند از سمیک از حقوق جمهوری چشم برنگرفتند ولی
باصطلاح خودشان (از روی میل) حکمداری را که سلطان سوسدالی
برایشان تعیین نمود بپذیرفتند

مقارن همین اوقات پسر و جانشین آندره مرکرم
مستیسلاف از دستش برفت . اکنون دیگر تلاش او برای اقربای
خویش بود با وثوقی که بایستی داشت از جاه طلبی و غرور چیزی
نکاست . شاهزادگان سمولنسک مانند روریک و داوید و مستیسلاف
دلیر طاقت رفتار خودکامانه اش را نیاوردند و علی رغم تهدید اش
کیف را تصرف کردند . آتش نفاق مابین اخلاف مونوماک روشن شد

اولگوویچ ؛ از دیدن چنین وضع شادمان گردیده و آذره را بتلافی کردن

این ناسزا برانگیختند داوید سغری نزد شاهزادگان سورسک گسیل نموده

با آن گفت : « شما شورشیانید ، امارت‌نشین کیف از جهت

فرمانم جانشست که روریک بلکه برای خود سورسک باز گردد و

داوید در بلاد Bellad برود پس دیگر نتوانم در روسیه

در باب حضور او را بیاورم و در باب حضور سستیلاف را که مجرم‌ترین

همه است . »

در سجل وقایع می‌نویسد : سستیلاف دلیر « جز خداوند

از هیچکس نمی‌ترسید » وقتی پیغام آذره بدو رسید حکم کرد زلف

وریش پیغام‌آور را ببرند و بدو گفت « برو حکمدار خود را

دریافته همین کلمات را برایش تکرار کن : تاکنون ترا بگردار

پدر گرامی داشتیم اما چون برده سرترا در بده مارا دست

نشانگان و کسان عادی می‌پنداری و چون فراموش کردی که با شاهزادگان

سروکار داری ما هم بتهدیدات تو خندیدیم هرچه خواهی کن ما

فقط خدا را گواه میگیریم »

حکمت و گواهی خداوند مساعد بود در زیر دیوارهای ویشه گورود

که بیش از بیست شاهزاده متفق یا زیردستان آذره سوسدالی

درحصارش گرفتند . سستیلاف بتفرقه انداختن در میان مهاجمین

دست یافته و در نتیجت ایشانرا با یک خروج غافلانه علاج ناپذیر ساخت

(۱۱۷۴)

وقتی آذره آمده در سرزمین سوسدال تمکن یافت اهالی خود ویرا

بپادشاهی برداشته و سایر اعضای خانواده را کنار نهادند اما او

با آزادیهای بلدی [خصومت دورنهاده] بخصومت نه در کیف و نه در سوسدال رحل اقامت

بعکس که دو شهر قدیم [پرورده] از سوالی و دارای مجالس مدنی یا (وچه) ها بودند
از ابتدا در خیال داشت که شهر تازه (ولادیمیر روی کلیازما) را بر آن دو شهر
تفوق دهد ولیکن این شهر را اهالی سوزدال و رستوف قصبه‌ای در تحت اطاعت
خود میشمردند. آندره میخواست بهانه معقولی هم برای تصمیم خود بتراشد
بدین خیال خیمه سلطنتی را در ده ورستی ولادیمیر روی جاده سوزدال
برافراشته و خود با تمثال سحرانگیز مریم عذرا در آنجا مستقر گردید. این
تمثال یادگاری که ثانی از دست صنعت لوقای مقدس بود از آتن و از قسطنطنیه
برای آندره فرستاده شده بود. آندره روز بعد خبر داد که مادر خدا در
رؤیا بر او ظاهر گشته حکم کرده است تمثالش را نه در رستوف بل در
ولادیمیر جا دهند و علاوةً نیز میبایستی در همان جای ظهور یک کلیسا
و یک صومعه برای مریم عذرا برپا سازند. بلوکی منشاء قصبه بوگولیوبوو
همین است. آندره ولادیمیر را بر سایر شهرها رجحان مینهاد اما روی دلش
بر اقامت در بوگولیوبوو قرار گرفت. معه‌ذلک در صدد برآمد ولادیمیر را
بصورت یک کیف جدید بالا ببرد. چنانکه کیف خود مقام یک شهر ثانی
تازه را داشت. در شهر ولادیمیر یک دروازه طلا و یک کلیسای مریم
به دیم Dime مخصوص عذرا و چندین صومعه یافت میشد که آندره
بدست صنعتگران مغربی برپا کرده بود

آندره دوستی با روحانیون را طالب و پیش از وقت دانسته بود
که این طبقه در آینده نیرومند خواهند شد. خود نیز چون یک جگدار متدین
زیسته شبها گاهی برخاسته برای روشن کردن شمع کلیسا میرفت
و در ملاء عام صدقات بسیاری میبخشید. بعد از فیروزیش بر بلغاریان
ولگا از شیخ قسطنطنیه اجازت یافت تا جشنی بیادگار روز فیروزی
بگیرد. لدوم همان روزی که آندره در سایه تصویر عذرا بر بلغاریان

غلبه کرده بود همان روز امپراطور مانول هم در سایه صلیب راستین
و تمثال مسیح روی بیرق بر اعراب ظفر یافته بود یک جشن سالانه بر دو
فیروزی را (ارتودکسی) رسمیت داد : شهر ولادیمیر با شهر بزانس همپائی و همترازی گرفت
اندره میخواست ولادیمیر را اول شهر عمده قرار دهد بعبارت دیگر شهر کیف را
که از امارت نشینی بزرگ برانداخته بود قناعت نموده از تفوق مذهبی
در روسیه هم براندازد و این هر دو قدرت یعنی قدرت روحانی و قدرت جسمانی را
بشهر تازه و مقر خویش انتقال دهد اما شیخ قسطنطنیه این بار دیگر زیر بار نرفت
و نقشه آندره عقیم ماند ولی روزی میبایست از طرف حکمداران بزرگ
مسکو پیروی گردد

حس قبل الوقوعی از سنی قرنهای تفرق بمعنی امروزی دولت متحد
رخنه یافته و این شاهزاده بسنگری حس حسی رهبری شده است همین مطلب
است که او را بر محیط زمان خویش برتری میبخشد چه او از تقسیم قلمرو
موروثی مابین برادران و برادرزادگان امتناع ورزید و دعوای وصیتنامه
ژورژ عمل ننموده سهل است سه برادر خود را هم از سوسدالی اخراج کرد
و ایشان با مادر خود شاهزاده خانم یونانی بدربار امپراطور مانول پناهیدند
علی الظاهر این تدبیر از طرف مردمان سوسدالی هم تلقی گردید یعنی رعایا
هم بکردار حکمدار خویش از حس قبل الوقوع مذکور بهره مند بودند و اگر
او عادت اشخاص تقسیمات را درهم شکسته میخواست نه تنها در ولادیمیر
سلطنت براند رسم دروژینای وارگ را نیز دور انداخته با کسان و یاران
خود نه چون اقران بل مانند رعایای خویش رفتار نمود و کسانیکه زیر بار
اراده اش نخمیدند ترک دیار مجبور گشتند . میتوان گفت اندره بوگولیوبسکی
سیصد سال جلوتر افتاده و حکومت مطلقه را ایجاد کرده است از همان

ابتدای قرن دوازدهم شاهزادگان بزرگ قبل از همه شاهزاده دستوریه

که برای وصول نفوذ فرمانروائی مطلق مبارزه کرد رسیدن وی از آزادیهای بلدی

، استبدادش نسبت به بویاران ، مساعیش در صرف تعرضها ، غرورش نسبت

بسایر حکمداران روس ، تشبثاتش برضد استقلال نوگورود ، اتحاد وی

با روحانیون ، شالوده که برای انتقال ام البلاد مذهبی از تمام روسیه

بر حوزه ولگا ریخته بود همه علامات یک پروگرام سیاسی است که ده

نسل دیگر از شاهزادگان روس عملی شدنش را بسرانجام برد هنوز زمان

مساعد نبود نه آندره چنان قدرت و نه سوزدالی چنان پایه کافی داشت

که بتوانند بقیه روسیه را بقید اطاعت آورند آندره برضد کیف موفق

آمد اما برضد نوگورود بزرگ در شکست و برضد ستیسلاف دلیر وشاهزادگان

جنوب دوبار شکست یافت استبداد و غرورکامیش دشمنانی بیباک

برای او تراشید بویارهائی که میخواست زیر فرمان خود رام کند ویرا

در اقامتگاه دلپذیرش بوگولیوبو بزاری کشتند

ژورژ دوم (۱۲۳۸ — ۱۲۱۲) : جنگها برضد نوگورود ،

جنگ لیپتیک (۱۲۱۶) تأسیس نژنی نوگورود (۱۲۲۰)

مرگ این مرد مقتدر را آشوبها در پی آمد مردم فرومایه

خانهای توانگران وقضات را فروگرفته بتاراج دادند وعمال

کشتار کردند که روحانیون برای استقرار صلح وامان مجبور

گشتند دسته جمعی تمثالهای مقدس را دور شهر بگردانند . ازاینجا

دستگیر میشود که تشبث آندره باحراز سلطنت مطلقه چقدر زود

بوده است چه کشندگان وی بیجزا وسزا بحال خود باقی ماندند

جانشینش درمیان پسر و برادرزادگان و برادران وی میشل و ورولود

که از یونان برگشته بوده بمناقشه افتاد شهرهای قدیم روستوف و سوسدال
بر ضد شهر تازه رس ولادیمیر بکینه برخاستند. هواخواهی برادرزادگان میکردند و
شهر ولادیمیر که عنوان پایتختی را از آنها در ربوده بود راه طرفداری
میخائیل و ورولود را میسپرد. اهالی روستوف میگفتند «ساکنین ولادیمیر
بندگان ما و بنّایان ما اند برویم و شهرشان را بسوزانیم و از سر نو حاکمی
بر ایشان نصب نمائیم» اهالی ولادیمیر در یک جنگ نخست پیروز
گردیده میخائیل یعنی ارشد برادران را بحکمداری بزرگ سوسدالی
شناسانیدند و چون او بمرد اهالی روستوف از قبول برادر دیگر
ورولود سر پیچیدند (ورولود را بسبب اعقاب بسیارش بلقب
(لانه فراخ) هم نامیدند) و با هر گونه پیشنهاد آشتی و صلح
مخالفت ورزیده گفتند که شمشیر تنها ی عدالت را درباره حمیت
رذل ولادیمیر بکار خواهد آورد» نتیجه کار بر عکس در آمده حمایت
رذل ولادیمیر دربارهای روستوف را بزنجیر کشیده اهانت و دو شهر قدیم از
اطاعت ناچار شده و ولادیمیر پایتخت سوسدالی گردید دوره ولود
Vsévolod (۱۱۷۶-۱۲۱۲) حکمداران ریازان و نوگرود
را مغلوب ساخته باستحکام کار خویش بر افزود پس نفوذ خود را تا
گالیسی و دور دست رسانید و با شاهزادگان کیف و سمولنسک از راه
ازدواج خویشاوندی کرد اهالی نوگورود را وادار ساخت تا یکی
از فرزندانش را بپادشاهی بخواهند و ستادگان جمهوری به او گفتند
«شهریارا تاجدارا سرزمین ما ملک موروث شماست خواهشمندیم
که نواده روریک دلگوروکی و نبیره زاده مونوماک را برما سلطنت دهی»
شاهزادگان ریازان مورد سخط او گردیده مملکتشان نیز بامارت نشین وی

ضمیمه شد اهالی ریازان بشوریدند حکمدار بزرگ آن دیار را با خاک یکسان
کرده اهالیرا بزمینهای بیاکن سوزدالی کوچانید این حکمدار که بلقب
(بزرگ) هم یاد گردیده صاحب حزم و صرفه جو و ثابت قدم و در انجام
مقاصد خویش بردبار بود اما ناحکمداران روسیه غلطها بهمین صفات
متمایزند

بعد از مرگ وی (۱۲۱۲) اغتشاش و ناامنی از سر نو بلند شد
وزه ولود از پسر مهین خود کونستانتین کدورتی بهم رسانیده و امارت
نشین بزرگرا بپسر دوم خویش یوری ۲ واگذار کرده بود کونستانتین
ناچار بحکومت رستوف قناعت ورزید یاروسلاف برادر سومین نیز
حکمدار پره یاسلاول - زالسکی نیز بنوگورود دعوت شده بود

میانه یاروسلاف با رعایای پرشر و شور خود بهم خورده
از شهر شان بیرون رفت و در شهر دیگری از همان دیار بنام
توررژک مسکن گزید سر راه بربارها و بازرگانان نوگورود
برگرفت رابطه اهالیرا با ولگا برید از حمل و نقل گندم جلوگیری
بعمل آورده جمهوری بزرگ را بدست گرسنگی سپرد تا کار اهالی نوگورود
بخوردن پوست درختان کاج و غیره و برگ درختان زیرفون کشید
اجساد مردگان راهها را مسدود ساخته طعمه سگان مردارخوار میشد
یاروسلاف هیچ از درشتی نکاسته اقامت در توررژک را از دست نگذاشت
و از مراجعت بنوگورود ابا نموده سفرائیکه نزد او آمدند در توقیف
گرفت اما با نوگورود همان معامله روا داشت که پدرش با روستوف و سوزدال
روا دیده بود اما دادرسی بفریاد اهالی آن شهر رسید: و آن
دادرس مستیسلاف بیباک پسر مستیسلاف دلیر شاهزاده سمولنسک بود که
گفت: «توررژک نباید بر نوگورود تفوق بجوید من زمینها و
اهالی شما را نجات خواهم داد و یا سر خود را در این کار خواهم باخت»

مستیسلاف حکمدار نوگورود بان گردید بخربی فهمید که حکمدار بزرگ ولادیمیر

پشتیبانی برادر بدخواه خاست پس برضد حکمدار بزرگ اوفیز با کونستانتین

رستوف بهست دهم آستان شد که از سهم امارت خود سرگران بود .

باری منازعه برسر نوگورود بیک جنگ عمومی تبدیل یافت مستیسلاف

تدبیری ساخته میدان جنگ را بسوسدالی انتقال داد پیش از شروع

بجنگ مستیسلاف بیباک خواست با این دو شاهزاده ولادیمیر و رستوف

صلح وصفا دهد اما یوری در پاسخ گفت « ای پدر ما از سازش

دادن من و برادرم عاجز ماند مگر حکمیت بین ما بمستیسلاف رسیده

است ؟ اگر کونستانتین گوی غلبه را برباید همه چیز از اوست »

این جنگ که سه فرزند لانه فراخ درکشاکش آن بضد یکدیگر مسلح

شده بسختی و درشتی تمام انجام گرفت پیش از جنگ یوری و یاروسلاف

حکم اکید دادند که در خلال جنگ بکسی ابقا نکرده حتی کسی را

هم بکشند که قلابدوزی زرین بردوش دارد یعنی شاهزادگان منسوب

بنسل حکمدار را . لیکن قشون نوگورود وپسکوف و سمولنسک چنان

بسختی بر قشون سوسدالی و مورم هجوم بردند که ایشان بواپس نشستن

مجبور گشتند ولی سپاهیان مستیسلاف بفرت خویش بر کسی ابقا نموده و از هزاران

جز شصت تن اسیر کسی را باقی نگذاردند یوری کسوت حکمداری را از تن

ریخته سه اسب در زیر ران ترکانید تا خسته و کوفته بروز چهارمین

بشهر ولادیمیر رسید (جنگ لیپتسک نزدیک به یوریف پلسکوی - زالسکی

۱۲۱۵) آنوقت کونستانتین حکمدار بزرگ ولادیمیر شد و سوسدال را

برادر خود یوری واگذاشت یاروسلاف از نوگورود دست برداشته اسیرا را

واپس داد بعد از مرگ کونستانتین (۱۲۱۷) یوری باز به تخت ولادیمیر

نشست. در زمان پادشاهیش سفرهای جنگی بر ضد بلغاران ولگا و بر ضد
مردوها Mordvas دوام یافت. این سفرها هم از راه خشکی و هم
از راه دریا بعمل میآمد. پیاده نظام در زورقها نشسته از اوکا و ولگا
سرازیر میشد و سواره نظام سواحل را پیروی مینمود تا عاقبت برقلعهٔ
رئیس بلغاران هجوم برده آتش در ارکان آنها زده جمیعشان
را تارومار کردند

در یک سفر جنگی که روزش علمدار بزرگ نشخصه در طول ولگا سرق
پیراد علمدار بزرگ در ساحل راست ولگا نزدیک ملتقای ولگا و اوکا
یک تپه بلندی را در نظر آورد روی این تپه و در میان اقوام (اردو
ارکان نیژنی نوگورود (در حدود ۱۲۲۰) را برپا ساخت. در یک
حدیث موردو تفصیل این واقعه بهم چنین برگذار شده است:
شاهزاده روس روی ولگا کشتی میراند روی کوه (موردوا)
را در لباس بلند و سفید بدید که خداوند را میپرستید شاهزاده یکی از
مریش گفت: — این درخت غان سفید چیست که در اثر جنب و جوش
میخورد و بر زمین خم میشود سوی مشرق تمامیت پس کی را فرستاد
تا از نزدیک بنگرند ایشان برگشته گفتند: آن چیز درخت غان نیست که
در جنب و جوش باشد بل (موردوا) Mordva است که خدا را میپرستید
موردوها آب جو خوش طعمی در توی دلوها دارند نگاهبانان بچه‌ها
آوردن است بکشتن آنان گوشت را در دیگها می‌پزند. سالکین
قدیم موردوا چون از آمدن شاهزاده خبردار شدند جوانانی فرستادند
تا گوشت و آب جو برایش برند اما جوانان در میانه راه گوشت را خورده
آب جو را بیاشامیدند و برای شاهزاده جز خاک و آب چیزی نیاوردند
شاهزاده را آن ارمغان خوش آمد و آنرا نشانه فرمانبرداری موردوا

دانست و باز ببرازیر شدن از ولگا پرداخت هر وقت مشتی
از این خاک پر کرده به ساحل بریخت یک شهر از جای آن میزاد
هر وقت بگریزه ازمیان دو انگشت از همان خاک بریخت یک قصبه
میزاد و بدین سرودها این چنین در حیز اطاعت روسان درآمد))

رومان (۱۲۰۵ - ۱۱۸۸) و پسرش دانیل
(۱۲۶۴ - ۱۲۰۵) در کالیسی

کالیسی با سرحدات ناقص روشن هویدا میساخت کالیسی مسکن خرواتها
یا کرحاتهای سفید روس بوده در خلاف مسخر شدنش بدست ملکداران
(وارگ) خصائل صاف اسلاوی را حفظ کرده بود شاهزاده گوستاروف
بپیروی مردم از افکار قدیم اسلاوی در آنجا حکم میراند و او از طرف
مجلس مملکت برگزیده شده حاکمیتش به آن مجلس بستگی داشت مجلس
هم زیردست بویارها یعنی اغنیا و نافذین مملکت واقع بود بویارها
در سایه رسوخ افکار مجاران و لهستانیان خویش را فراز توده جماعت
برکشیده و یک طبقه اشرافی نیرومندی تشکیل داده زمام ملک را در
دست گرفته بودند

وقتی یاروسلاف اوسمومیسل که (نغمه ایگر) باشعار وی سروده شده است
از اولگا زن شروع خویش دست برداشته تعلیم زن غیر رسمی خود
آناستازی گرید بزرگان ملک شوریدند و آناستازی را زنده زنده بسوزانیدند
و شاهزاده وادار کردند تا فرزند ناشروع را دور افکنده پسر شروع را
جانشین خود شمارد

این یک همینکه بملکداری رسید دیری نرفت دشمنی ایشان را
سوی خود کشانید لاجرم او را بهرزگی و مستی منسوب داشته گفتند
اندرز و پند عاقلانه را بچیزی نمیشمارد دختران زنان اشراف را

بهت رسوائی و بدنامی میسپارد و تهمت زده که با زن کشیشی بعقد دوم

زناشوئی کرده است این ها بعد بس بود تا پیمانه صبر گالیسی ها دیگر

لبریز شود ولادیمیر اخطار کرده که آن زن را برای مجازات تسلیم

ایشان نماید ولادیمیر را ترس فروگرفته با خانواده و گنجینه های خویش

در مملکت هنگری گریخت بویارها که وی را مخرا نستند وصیت را غنیمت دانسته تخت و تاج را

بروهان شاهزاده ولینی سپردند (۱۱۸۸) اما بلا Bêla

پادشاه هنگری شاهزاده گریزان را بهمراهی یک اردو فراز آورده

چون بلای بیرم داخل گالیچ گردید و در آنجا ناگهان تغییر رائی براد

تاخته خود طمع در تصرف مملکت بست که معادن نمک و سایر فلزات

فراوان داشت . بلای مجی خود ولادیمیر را زندان انداخته بجای

او پسر خویش آندره را بسلطنت اعلان کرد طبیعی است نوع بندگی

هنگریان بر اهالی گالیسی از تسلط سلطان رمین وشان گرانتر

آمد پس بیگانگان را فرارانده ولادیمیر را دوباره بخود خواهند

واو تدبیری ساخته از حبس گریخته نزد امپراطور آلمان فردریک

باربروس پناهیده بود

چون ولادیمیر مرد رمان ولینی تصمیم گرفت که بهر بهائی

باشد در گالیچ جاگیر شود برای انجام مقصود از لهستانیان یاری

خواست و کازیمیر عادل اردوئی بکمک وی گسیل کرد واو گالیسی

را از سر نو بحیطه تسخیر در آورد بویارهای پرشور دشمن عاقبت خداوند

خویش را دریافتند

رمان این بار تاج و تخت را نه بوسیله انتخاب بل بزور

شمشیر بدست آورد و مصمم شد اشراف پرغرور را قدری مالش

داده رام سازد اسقف لهستانی کادلوبک Kadloubek

نویسندهٔ همعصر که نسبت باعیان نزد او هم دورنگی نورزیده بوده
سهمناکی از انتقامهای کینه‌جوئیهای رمان تماشا میگذارد این نویسنده
میگوید او دشمنان خویش را بچهار میخ میکشید زنده درگور مینمود
تیرکوب میکرد و باشکنجه‌های موذیانه میسپرد . ابتدا وعده داد
تا بزرگزادگان ببخشاید لیکن وقتی بار آمدند آنارا بشرکت درفتنه
متهم ساخته و برای مصادره کردن اموالشان بمعرض تلف درآورد
با کمال خونسردی میگفت : « برای خوردن شانی از عسل از له کردن
زنبوران چاره نیست » بالعکس وقایع نویسان روسی میستایند .
بقول ایشان حکمدار مزبور یک بیباک دیگر یک پهلوان شکست ناپذیر
وسهمناک بود که « در مسالک خدائی گام زده کافرانرا نابود
ساخته بکردار شیران بر صف کافران میزد چون سیاهگوشان
خشمگین و مثل تمساح مخرب بوده مانند عقاب بر سرطعمه خود میکوبید »
میگویند بیش از یکبار بر اقوام لیتوانی و پولوتسی غلبه نموده است
در جنگهای داخلی روسیه نیز غالب درآمده تخت و تاج کیوف را بر یکی
از هواخواهان خود بخشید . پس توجه اینوسان سوم پاپ بزرگ را
بسوی خود کشیده است که هیئتی نزد حکمدار فرستاده ایشان و او را
بدین مسیح دعوت کرده وعده داده‌اند که بزور شمشیر پطر مقدس
Saint-Pierre بسلطنتی بزرگش خواهند رسانید اما رمان
Roman شمشیر خود را برهنه ساخته با وقار تمام بفرستادگان
پاپ پاسخ داده است : « آیا پاپ شمشیری چنین دارد ؟
تا وقتیکه این شمشیر در کمر منست بشمشیر همکیشم حاجت نیست »
در ۱۲۰۵ که بجنگ بالهستانیان سرگرم بود در سواحل ویستول
بغفلت از اردوی خود دور افتاده در یک زد و خورد بزور تباه گردید

ذکر و یادبود جنگاوریهایش تا دیر زمانی در روسیه محفوظ مانده است

وقایع نگاران ولینی با لقب (بزرگ) و (حاکم مطلق تمام روسیه) اش

یاد میکنند یک مورخ لهستانی حکایت میکند که پس از چیره شدنش بر

ساکنین وحشی همین دیار اسرا را بگاوآهن می‌بست از همین حکایت

که میان مردم شیوع دارد «رومان تو ضایع بیداد میکنی لیتوانیان را

بجای گاوان در زراعت بکار می بری»

از زمان دو پسر خردسال بازمانده پهنستان حکمداری

گالیسی شناخته شده (۱۲۰۵ – ۱۲۶۴) اما یک کودک بتقویت

یک زن در یک مملکت پرشر و شور و گرفتار مفاسد و دسته‌بندیها

چگونه میتوانست از عهده مملکتداری برآید روسیه سرخ طعمه یک

رشته جنگهای داخلی گردید که در نتیجه بدخالت مجاریان و لهستانیان

نیز بطول و تفصیل بیفزود اهالی گالیسی در این کشمکشهای درونی

درندگی و خونریزی سنگینی بکار برده وقایع نگاران بهمین سبب آنها را

ملقب (خدانشناسان) ملقب ساخته اند بویارها نیز از هیچکاری دریغ

ننموده شاهزادگانی از خون سن ولادیمیر را باشکنجه سپرده پس از دار

بیاویختند دانیل را دوباره بتخت نشانیده پس رانده و از سر نو

بار خواندند ایام کودکیش بازیچه دست مفسدین حقه باز گردید مستیسلاف

بیباک هم از یک طرف برای حادثه جوئی فراز آمده مجاریان را از

گالیسی بیرون انداخته عنوان حکمداری بخود گرفته دخترش را به دانیل

تزویج کرد آنان پس هر دو بناچار لشکر خود را سوی لهستانیان

برگردانیدند دانیل که خصلتش از سرچشمه این فلاکتها آب خورده بود

در جنگها داد دلیری و برومندی را بداد . برای دفع دشمنان

غرب یعنی هنگران دلستانش که گاهی رقیب و گاهی شریک یکدیگر

بودند دعوت از دشمنان شرق یعنی پولوتسی‌ها ضرورت گرفت

مستیسلاف در ۱۲۲۸ العان افتاد لهذا دانیل که پنج سال پیش

در جنگ با تاتارها (کالکا) شرکت داشت بالاخره بتخت حکمداری برآمد و نسبت

به بویارها که شورشهای‌شان همواره تولید خانه ویرانی میکرد سیاست عاقلانه

پدر را در پیش گرفت لکن تحکمهای دربار دیگر بکار برد

استیلای عظیم مغولان گالیسی را بحرانی سوق داده دانیل را

یکبار دیگر هم از گالیسی براند دانیل که بهنگری گریخته بود برای

ترفیع مملکت خود کوششها نمود و از بهر پر کردن تهیگاههائی که

مغولان در توده جماعت بعمل آورده بودند آلمانها و ارمنیان و یهودیان را

فرا خواند و حقوق امتیازات کرد نتیجهٔ اقتصادی این تدبیر توسعه

سریع تجارت و صنعت گردید نتیجهٔ اجتماعی آن هم ادخال یک عنصر

کلیمی جسناک و رقابتی بود در گالیسی که از ملیت حاکمه بیگانه

ماند و حقوقی جداگانه در میان اقوام روس تشکیل داد. دانیل

یکی از نفیس حکمداران روس بود که تابع قبایل مغول گردید خان

مغول بدو گفت «خوب کردی که آمدی» باتو Baty

او را با پایتخت‌های پذیرفته از خوارهای معمول معاف کرد و چون دید

شیر مخمر که تاتاران مینوشند مذاقه‌اش خوشایند نیست حکم کرد جام

شرابی برو دادند معهذا دانیل نوع اسارت مغولان را از روی

اکراه بگردن میبرد حکمدار گالیسی خود را در میان انحطاط عمومی

تنها دید پس بسوی کلیسای رومی متوجه گردید تا برای اتحاد

دو کلیسا از بذل مساعی خود دریغ ننماید و قشون بجهت اصلاح خود را

باردوی اهل صلیب ملحق سازد که در اروپا جهاد برضد مغولان را ترویج میکردند
اینوسان چهارم اورا فرزند گرامی خود خواند عنوان سلطانی بر او بخشید و تاج
و چوگان سلطنتی برایش فرستاد دانیل در دروگیچین بدست
آبه دو سین نماینده پاپ رسماً تاج بر سر نهاد (۱۲۵۴) باری
جهاد صلیبی بر ضد آسیاییان و صلح ذات البین دو کلیسا هیچکدام
سر نگرفت دانیل ملاقتها و تهدیدات الکسندر چهارم را خوار شمرده
عنوان سلطنت را از دست نگذاشت در جنگهای اروپا دخالت ورزید
از پیشرفتهای بزرگ بهره یافت وقایع نگاری میگوید « لشگریان نظم
و ترتیب لشگری او ، اسلحه تاتاری سپاهیان و شکوه جلودار و
لباس یونانی ملیله دوخته زرینش و زین برگ مرصع با کار کرده و نقرات
گرانبهای قلمرو اش را بسیار می پسندیدند » . لشگریان لهستانیان
رگ غیرتش را بجوش آورند تا یوغ بندگی مغولان را تکان داده
از بعضی نواحی اخراجشان کرد اما بزودی در جلو قوای بیشتری مجبورش ساخته
قلاع خویش را بدست خرابی سپرد هیچ حکمداری برای رهانیدن روسیه
جنوبی از او شایسته تر نبود فعالیت و هنرمندیش در مقابل تقدیر
و حوادث سودمند نیفتاد در سال ۱۲۶۶ دوره زندگانی پر اضطراب
خویش را که سالنامه های روس یاد بودی از آن نگاهداری نموده اند
بپایان رسانید جنگهای داخلی در جوانی و استیلای تاتار در سن کمال
و مذاکرات و جنگها با اروپای غربی همواره چشمه آسایش را بر او تیره
ساختند پس از وی گالیسی روس بدست خدنگ از شاهزادگان همین
خانواده بگذشت و در قرن چهاردهم سلطنت نشین پولونی منضم شد

Messine

یعنی از دست تصرف روسیه بیرون آمد

فصل هشتم

جماهیر روسی: نوگورود، پسکوف و ویاتکا

(تا ۱۲۲۴ م)

نوگورود بزرگ: کشمکش با حکمداران — تأسیسات نوگورود
تجارت، کلیسای ملی، ادبیات — پسکوف و ویاتکا

نوگورود بزرگ: کشمکشها با حکمداران

نوگورود از قدیم الایام قبل از عهد عتیق روسیه شمال غربی را مرکز سیاسی است. منشاء اسلاوان ایلمن که آن شهر را بنا افکنده هنوز محقق نیافته. در میان دانشمندان روسی برخی مانند کوستوماروف نژاد آنها را به اسلاوان جنوب می‌بندند و برخی دیگر با اسلاوان بالتیک. گروهی نیز چون بیلائف و ایلووایسکی آنرا شاخه‌ای از اسلاوان کریویچ یا اسلاوان سمولنسک میدانند. در ابتدای تاریخ روس اهالی نوگورود را بر رأس اتحاد اقوام می‌یابیم که ابتدا وارگها را فرا خوانند سپس بفرمانروائی روسیه فرا خواندند.

نوگورود از قدیم بدو قسمت تقسیم و این قسمتها بوسیله مجرای رودخانه (ولخوف) از هم جدا شده که از دریاچه ایلمن سرچشمه گرفته در بحر لادوگا میریزد. در ساحل چپ ضلع سنت صوفی قرار دارد که ولادیمیر یاروسلاف کلیسای بزرگ سن صوفی را در آنجا بنا کرده و نیز کرملن نوگورود در همانجا برپاست که قصر اسقف بزرگ و حکمداران را شامل و در سال ۱۸۶۲ کاخ مشهوری[1] یادگار تاریخ روسیه در آنجا تشریف یافته است. در ساحل راست ضلع تجارت و دربار یاروسلاف واقع میباشد: پلی که دو ضلع را از همدیگر جدا میسازد در سالنامه‌های

Volkhov, Ilovaïsky, Bielaef, Kostomarof
[1] کاخ رجوع Monument است

روسی شهرتی دارد ضلع سنت صوفی مشتمل است بر محلات نره‌وین
وشهرنو و کوزه‌گران (نروسکی ، زاگورودنی ، گونچارنی)؛
ضلع تجارت نیز مشتمل است بر محلات نجاران و اسلاوان . در اسناد
قدیم از یک کوچه پروسیان (لیتوانیان) هم اسم برده میشود بعضی این
اسامی چنین مینمایند که چندین نژاد بمعیار شهر روم در تشکیل جمعیت
نوگرود شرکت جسته اند ژیلبر دولانوا که جمهوری را در ۱۴۱۴
دیده است چنین وصف میکند : « نوگرود شهریست بسیار بزرگ
واقع در یک دشت زیبا ، محاط در جنگل های وسیع ، زمینش پست
و جولانگاه طغیانهای آب و جابجا باتلاقی است حصارهای
بدساز متشکل از چپرهای خاکریز اطراف شهر را فرا گرفته اند »
قسمتی ازین حصارها هنوز هم وجود داشته و حاکی از وسعت معتبر شهر قدیم
است   کرملن در بلندی شهر نشست دارد ، نقاشیهای دیواری
منسوب بقرن سیزدهم ، ستونهای زرین زمینه ، تصاویر مقدسین
تماثیل اعجاز مسیح در قبهٔ کلیسا ، بیرق مریم عذرا که در روی حصار
رگ غیرت محصورین را بجوش میآورد ، مقابر سن ولادیمیر یاروسلاویچ
و اسقف بزرگ که ادعیه‌اش در الطاف و یک حریق کارگر آمده است ،
مقبرهٔ مستیسلاف دلیر مدافع فداکار نوگرود و مقابر بسیاری دیگر از
مردان شهیر و مقدسین در کلیسای بزرگ مزبور از دستبرد روزگار محفوظ
مانده اند   شهرهای باجگذار نوگرود داخل حساب فوق نیستند مانند پسکوف
ایسبورسک ، لادوگا ، ولیکی ، لوکی ، ستارایا ، روسا (روسای قدیم)
تورژوک ، و بیه ژیچی . زمین قدیم عام (آگر رومانوس)

, Zagorodnii , Nerevski , Nerevieno

ager romanus   Gontcharnii

جمهوری را داشته و در پنج خمس (پیاتین) تقسیم میشد : ودسکایا
شلونسکایا ، اوبونژسکایا ، بیژتسکایا ، دروسکایا
که شامل زمین جنوبی دریاچه های لادوگا و اونگا بود . زمینهای
سخرش از پنج[1] کمدانشین ترکیب مییافت (ولوست) که تمام روسیه
شمالی را فرا گرفته و دامنه اش تا سیبری میرفت و آنها عبارتند از
(زاوولوچیه) میان (اونگا) و (مهزن) ، (تره) یا (لاپونی) روس
(پرمی) روی کامای علیا ، یوگرا روی رودخانه بهمین اسم ،
(یوگری) در طرف دیگر جبال اورال و نیز (انگری) و (کارهلی)
و یک قسمت از لیوونی و استونی را باید بر آن افزود . نوگورود
که حکمداران وارگ را فرا خوانده بود با صد هزار نفوس و سیصد هزار
تبعه مستملکش نیرومند بشمار میرفت . در روایتی قدیم از یک شورش و قیام
بر ضد روریک کس گفتگو میشود . سویاتسلاف فاتح بلغارستان
دانوبی دعوی داشت که بوسیله مامورین عادی از عهده اداره
شهر نوگورود برنیاید اما نوگورود میخواست یکی از فرزندان وی حکمدار
آنجا گردد . شهرساکنین میگفتند « اگر شما خود برما سلطنت نرانید
ما میتوانیم حکمداران دیگر بدست آوریم » یاروسلاف بپاداش
فداکاریش امتیازات وسیعه بآنها بخشید که همواره نقل
دهن نوگورودیان بوده و در هیچ متن مدونی جا ندارد . شبیه برلیتیق های
امتیاز بخشانه دروغین یا راستین شارلمانی که نقلش در افواه اهالی در بعضی از
شهرهای آلمان محفوظ است این جمهوری خواهان نمیتوانستند از حکومت یک

(۱) کلمه دریچا یعنی نماینده جامعیت است که صاحب سیف و قلم بوده و حق اجرای عدالت داشته

Olonyzkaïa, Chelonskaïa , vodskaïa

Berevskaïa ، Biejetskaïa

حکمدار خشم برگیرند اما کمتر اتفاق میفتاد که یک حکمدار را تا دیر زمانی
نگهداری کنند. وچه (۱) یا مجلس اهالی که بصدای ناقوس در دربار
یاروسلاف جمع میآید زمام امور را در دست میگرفت این جمهوری خود را
نام «نوگورود خداوند بزرگ» (۲) مینامید و عبارت «چه کس میتواند
با خدا و با نوگورود بزرگ برابری کند» بر سبیل ضرب المثل دهن بدهن
میگذشت. و چون شهر مزبور از روسیه دنیپر دور و بسوی بحر بالتیک
و اروپای غربی نگران بود، جنگهای داخلی کمتر وارد گردید
که در کیف و بر سر کیف وقوع مییافتند. نگورود تا حدی و بمعنائی
ازین جنگها استفاده میکرد زیرا وقوع کشمکشها در میان حکمداران
و حصول تغیرات و دوام در امارت کیف بزرگ مانع از آن
میشد که نفوذ حکمدار قوت گرفته در امور جمهوری مداخله در میان
نهاده حکمرانی ایشان تعیین نماید و اگر طرز اداره اش ناپسند میفتاد
شاهزاده و دستیارانش را از جمهوری بیرون میراندند و با صلح مشرف
باو گفت «برو سلام کرده راهرا نشانش میدانند» تا از نوگورود
بیرون برود. گاهی برای جلوگیری از سوء مقاصدش اورا در قصر
کشیش بزرگ توقیف میکردند سپس جانشینی برایش تعیین میکردند و
او حکمدار معزول را رهائی میبخشید. اغلب اوقات با خلع حکمدار
خانه های هواداران او را بباد غارت داده و خودشانرا هم
در (ولخوف) غرقه میساختند. یکبار سویاتوپولک حکمدار
بزرگ میخواست فرزند خویش را بپادشاهی آنها تحمیل کند نوگورودیان
باو گفتند «اگر سرگردن یکی دارد بفرستش»

(1) Vetche (2) Gospodine velikii Novogrod

تغییر سلطنت که در نوگورود زیاد وقوع می‌یافت حکمداران نیز درازای

آن سیه‌اختر بودند : چه خود را در تسلط بر نوگورود سهیم تمام دیده

و از روی میل برای مبادله آن با یک پول دیگر حاضر میشدند مثلاً

در ۱۱۴۲ ونزه ولود گابریل بهمین شیوه رفتار و نوگورود را

برای بازاء حکومت در پریاسلاول رها کرد وقتی امیدواریهایش

درباره کیف بنومیدی بدل شد خواست بنوگورود بازگردد اهالی

اورا از خود رانده گفتند « تو سوگندی را که در وفاداری بما تا دم

مرگ یاد کردی از یاد بردی و در جستجوی یک امارت نشین دیگر

برآمدی پس هر کجا که خواهی برو » سپس تغییر رای داده اورا

پذیرفتند چهار سال بعد بازش براندند و در یک اوچه

بزرگ که اهالی پسکوف و لادوگا را بتشکیل آن خواستند اورا

رسماً بعد از قرائت تهمتهای اساسی بنفی بلد محکوم نمودند. میگفتند :

« او هرگز در اندیشه اهالی بینوایان نیفتاد . میخواست در پریاسلاول

قرار گیرد در زد و خورد ایدانوف برضد سویتالیس ؛

همراهی دروژینای خود اولین کس بود که از میدان جنگ بیرون رفت

در منازعات بین حکمداران دور و دستول بود ابتدا با حکمدار

چرنیگوف عقد اتحاد بست سپس طرف مخالف را ملتزم گشت »

قدرت یک حکمدار نوگورود نه تنها بر دروژینای خود متکی

بود که همواره در سرنوشت حکمدار و در روابط خانوادگیش با خویشان یا جلدل

امارت نشین قوی شرکت داشت بلکه بارگاه حزبی هم که در محلگاه جمهوری

برای حفظ منافعش تشکیل میگردید تکیه مینمود وقتی حزب مخالف چیره میشد

اورا از تخت بزیر پا انداخته و آنوقت کینه جوئیهای عمومی بر سر طرفدارانش

درکار میآمد و چون نوگورود یک شهر تجارتی پربار بود علل این تفرقه‌ها را

معتقد باید در نتیجه منافع اقتصادی جست. در میان اهالی برخی
بتجارت با شرق از راه ولگا و برخی دیگر بتجارت با یونانیان از راه دنیپر علاقمند
بودند. طبیعی است گروه نخست با حکمداران سوزدالی اتحاد می‌بستند
یعنی با فرمانگزاران شهرهای بزرگ شرق و دیگران در جستجوی اتحاد
با حکمداران کیئف و چرنیگوف برمی‌آمدند یعنی با خداوندان راه جنوب.
هر یک از دو فرقه مذکور میکوشید تا حکمداری از دودمانی که حامیش
را میخواست بر سر کار آورد. وقتی حکمدار مخلوع بفرار از شهر دست
می‌یافت جهد میکرد تا بزور شمشیر خویشاوندان دوباره بر سریر حکم مستقر
شود وگرنه یا بهرای دروژینای خود مانند (وزوولود)-گاوریل
در پسکوف تکیه می‌یافت (او بسر حکومت پس اهالیش هم برآمد) و یا
مانند یاروسلاف سوزدالی در تورژوک خیمه سکونت برافراخته شهر را
در حصار گرفته بپنجه گرسنگی و هلاکت در میسپرد. روزی حکمدار سوزدالی
بهانگیزش بسیاری نوگورود گردید. دیدیم که آندره بوگولیوبسکی اردویی
برضد آن شهر اعزام نمود سپس برادر زاده‌اش یاروسلاف بجای عم
خود را بمحاصره انداخت تا زمانیکه مستیسلاف بیباک در جنگ لیپیتسک
1215 آنرا رهائی بخشید. این مستیسلاف پسر مستیسلاف دلیر بود که یکبار
نیز برضد وزوولود (فراخ لانه) بکمک آنکه در برضد سوزدالی
و طوایف خود از آنان دفاع کرده بود و از عظام رمیمه آنکه در صندوق
سنفرمی باقیست از مستیسلاف دلیر پیداست پسرش بسبب متعلق بودن باخلاق
خانه بدوشانه و صحراگردانه اتحادهای خویش را از نوگورود دریغ داشته است
از نظم و نسق در امارت نیشن برقرار ساخته اهالی در عبارت و دربار
یاروسلاف گرد آورده چنین گفت: « درود بر سنت صوفی
و مقبره پدرم و بشما اهالی نوگورود. من میخواهم گالیچ را از بیگانگان منتزع

دارم . معذالک شما را فراموش نمیکنم . الکاش بتوانم در سنت صوفی
در آرامگاه پدرم آرام بگیرم » نوگورودیان بیهوده اورا بجان
سوگند دادند (۱۲۱۸) وما دیدیم که او بین لشگرهای خود را در
آسوبهای جنوب شرق فرسوده و عاقبت حکمداری گالیچ را احراز
کنان درگذشت

جمهوری پس از غیبت او برادرزاده اش سویاتوسلاف را
بتخت و تاج برخواند ولکن او نتوانست با قضات و با یک دوگروه قوم بزرگ نوگرود
بسازد . توردیسلاف قاضی (پوسادنیک) یکی از بویارهای نوگورود را
بتوقیف درآورد این تدبیر نشانهٔ شورش گردید بعضی طرف بویار
و بعضی دیگر طرف پوسادنیک را گرفتند در مدت هشت روز ناقوس
کلیسا در گرمی غریو انداخت عاقبت شورشیان زره در بر کرده
شمشیر کشیدند توردیسلاف چشمانرا سوی سنت صوفی دوخته
بصدای بلند گفت : « اول کسیکه در این جنگ بزمین بغلتد منم وگرنه
خداوند مرا صادق دانسته برادرانم را غلبه خواهد داد » درین
گیرودار ده تن کشته شدند پس آرامش برقرار گردید حکمدار
که توردیسلاف را گناهکار میشمرد خلع اورا تقاضا نمود (وچه
خواست جرم توردیسلاف را بداند شاهزاده پاسخ گفت :
« او مجرم نیست اما دلخواه من نیست — پوسادنیک باز باواز
بلند گفت : اکنون که مرا هیچ خطائی محطی نمیدانند راضیم لیکن شما
ای برادران اختیار قضات و حکمدار در دست شماست » آنوقت
مجلس چنین حکم راند : « شهریارا از آنجاکه هیچ خطائی به پوسادنیک
نسبت نمیدهی یاد بیاور که تو سوگند خورده ای هیچ قاضی را بی محکمه

Possadnik قاضی   Tverdislaf

سنزول تمامی پس از آن تو سا دیگر بمقام باقی نخواهد ماند و ما هرگز نمی‌خواهیم او را بدست تو تسلیم کنیم» سویاتوسلاف ناچار نوگورود را ترک گفت و فزوولود یکی از برادرانش بجای او نشست (۱۲۱۹) ولی دو سال بعد هم او را فرا راندند

چون حزب سوزدالی پشت رو ترقی نهاد همان شاهزاده را که در لیپیتسک مغلوب شده بود باز خواندند اما شاهزادگان سوزدالی دل بتروس (اختیار مطلق) سپرده و با اهالی نوگورود کم ساختند. یک خانه نمی‌گنجیدند یاروسلاف از سر نو رانده شد و دوره ولود سمولنسک جانشین او گردید که او نیز بنوبت خود مطرود گشت حکمداران سوزدالی پای مداخله در میان نهاده خراجی بر نوگورود بست و آنها را بقبول یک شاهزاده از چرنیگوف امر داد و همین یکی نیز در سال ۱۲۲۰ اشتابان بسوی جنوب برگشت خلاصه نوگورودیان در هفت سال پنج بار پادشاه خود را تغییر دادند و یاروسلاف خود سومین بار و پسکها همین بار فرا خوانده شد یک قحط سالی چندان از اهالی نوگورود تلف کرد که تنها در یک گورستان چهل و دو هزار جسد انباشت و این اهالی گرسنگی پرورتار از بیگانگان برای می‌خواستند تا در ازای لقمه نانی بندگیشان بپذیرند یک حریق در همان سال یک محله تمام را از نوگورود تباه ساخت این حادثها و هنگامه جوئیشان را رام نمود یاروسلاف موفق گردید که آنها را بتسلط مطلق اداره کند تا زمانی که بجلوس بر تخت حکمداری بزرگ دعوت یافت و او پسر خود الکساندر نوسکی را بجای خود بحکمداری آنجا گذاشت

تأسیسات نوگوردی، تجارت، کلیسای ملی
و ادبیات

از آنکه هیچ سلسله از شاهزادگان نتوانست در نوگورود استوار گردد و

واز اینکه هیچ گونه حکمداری نتوانست در میان اشراف نوی جا کند
حس برتری که در دوره حکمرانی چندروزهٔ شاهان، آزادیها و عادتهای کهنسال
جمهوریت بوضع سابق بالسود مانده بلکه در تمام شهرهای روسی
(مملکت) در مقابل (حکمدار)، برابر و مجلس اهالی در مقابل کسان
حکمدار، چریک بومی در مقابل دروژینای خارجی وجهی داشت
ولیکن در نوگورود (مملکت) م(وچه) ط(چریک بلدی) بیش از جاهای
دیگر برومندی خود را نگاهداری میکرد. شهر قویتر از حکمدار
بود. و حکمدار برحسب یک پیمان بندی یعنی یکنوع قرارداد سلطنت
میراند. قرار دادی که یقیناً آثار آن را در سایر ممالک روسی
میتوان یافت ولی در نوگورود در ردیف اول قرار میگرفت
هر حکمدار تازه رس ملزم بود یک سوگند یاد کرده و بر رعایت
قوانین و امتیازات یاروسلاف بزرگ پیمان گذارد. این قرارداد
بهنجار Pacta conventa ی لهستان یک قباله احتیاطی بود
تا بفحوای آن اختیار سلطان و کسانش محدود شود. عوایدی که
وصولشان حق او شمرده شد و فهرست مدنی ویرا تشکیل میدادند
با انضمام اختیارات قضائی و سیاسیش بمراقبت تمام تعیین میگردید
او خراجی هم از بعضی ولوستها اخذ و نیز رسومی بعنوان
(ویرا) و همچنین بعضی جرائم دیگر دریافت میکرد. در برخی از
کشمکشها حتی در خود نوگورود نایب مناب داشت. او نتوانست
بی دستیاری پوسادنیک (قاضی) عدالت براند و نیز نتوانست حکم
صادر را فسخ نموده و محاکمات را بجائی خارج از نوگورود بکشاند

---

vira شبیه است به ومرگلد Wehrgeld ژرمان

و نوگوردیان بیش از همه چیز از بین می ترسیدند و حق هم داشتند :

چه روزیکه قوم کرلک نوگورود از بهر مراجعه بدیوان حکمدار بزرگ مسکو

و اهالی آن رای زدند استقلال جمهوری از دست رفت در ستیزه های

فیمابین کسان حکمدار و کسان شهر یک دیوان مختلط قضاوت میراند

نه حکمدار و نه کسانش هیچیک نتوانستند در زمین نوگورود قصباتی

در تصرف بیاورند و نه کوچ نشینهائی ایجاد نمایند و باز نتوانستند

در جنگلهای (استارایا روسا) جز در هنگام پائیز شکار روند و همچنین

نتوانستند جز در فصلی معین علف بدروند با وجود این وسایطی که

نسبت بحکمدار روا میدیدند نوگوردیان بجهة آنکه هیچ درج قدیم

اسلاوی را تعدیل کنند برخدمات او حاجتمند بودند بکردار زمان

روریک ((خانواده بر ضد خانواده سلاح پوشیده و عدالت از میانه

مفقود بود))

(وچه) [1] اختیاراتی بیشتر داشته و بطور در نوگورود از هر شهر دیگر روس

بکار میفتاد دعوت حکمداران و طردشان یا حبسشان در خانه

اسقف بزرگ و متهم داشتنشان و انتخاب و عزل اسقفهای بزرگ و

قرار اعلان جنگ و انعقاد صلح و محاکمه مجرمین سیاسی همه بدست (وچه)

انجام میگرفت بنابر اصل کهن اسلاوی که نزد اسلاویان تا زمان

سقوط جمهوریش دوام داشت قرارها نه باکثریت بل باتفاق آراء

گرفته میشد و اکثریت از غرقه ساختن مخالفین در (ولخوف) فروگذار

نبود . حکمدار را مانند پوسادنیک و بویارها را مانند قوم در

طلبیدن (وچه) ذیحق میشناختند و در عمارت یاروسلاف یا در

[1] Vetché

سنت صنفی جمع مینمایند. همانطوریکه پولونی ممالک متحده و انجمنهای

(دیرت) زایبر داشت نوگورود نیز احیاناً در دو ساحل رودخانه اش اجتماع

دو (وچه) رقیب و متخاصم را بچشم خود دید که گاهی روی پل ولخوف

دست و گریبان میگشتند. مسائل قبل از آنکه در مجلس عمومی تحت

مطالعه گذارده شود گاهی در یک نوع انجمن محدود مرکب از شهریان

سرشناس و قضات صاحب شغل و یا قضات قدیم تحت شور و مذاکره

در میآید

مقامات اساسی در قضاوت نوگورود عبارت بوده از:

١- پوسادنیک که نویسندگان آلمانی همعصر بورگمستر (حاکم) ش مینامیدند

و این مقام تقریباً بازاء مقام سلطان هدف تغییر و تبدیل واقع میشد

پوسادنیک را از اعضای خانواده های صاحب نفوذ برمیگزیدند و در میان

آنها فقط یک خانواده. دوازده تن پوسادنیک فراهم ساخت. قاضی اول

شهر دفاع از امتیازات نوگورود را عهده دار بوده و در اختیار قضائی

و حق توزیع مناصب با حکمدار شرکت داشت او شهر را اداره نموده

جریک را فرماندهی میکرد و در جرح سیاسی را بکار انداخته قرار دادها را بمهر خویش

مهر میزد ٢- تیاسکی (تیساچ یعنی حکمدار) که در اسناد آلمانی

بعنوان (دوکس) یا هیرزوگ یاد میشود شبیه بیک رئیس نظامی که

سروانهای دیوزیانسی هر یک شهری را زیر فرمان میگرفت و یک محکمه

خاص داشت و وظیفه اش ظاهراً دفاع از حقوق جامعت بود و با این

اوصاف به تریبونهای رومی بی شباهت نیست ٣- نفیراز

سروانها در هر یک از محلات شهر یک [ستاروست] هم مقام کدخدائی ناحیه را

اشغال مینمود

سند اساسی دایر بحقوق نوگورودی عبارتست از عدالت نامه

Staroste heerzog یا Dux

(سودنایا گراموتا) که تاریخ قطعی نوشتن تا حدود سال ۱۴۶۷ میرسد
و در اینجا همان اصول (روسکایا پراودا) ی یاروسلاف بزرگ را باز می‌بینیم
نیز در این عدالت نامه بشیوه قوانین کهنسال ژرمانی یا اسکاندیناوی
حق شخصی کیفر، تعیین جریمه‌ها، بازخرید زیان‌ها، سوگند برائت
دلیل و گواه، حکمیت خدائی، نبرد تن بتن قضائی تشریف
مییابد. این حق آخری تا بعد از انحطاط نوگورود حتی تا قرن شانزدهم
پاینده است. جزاهای بدنی هم در آن بنظر میخورد. مبلّغ دزد داغ
میشود و در تکرار دوم جرم آویخته میگردد. مالکیت ارضی در اینجا
اهمیت خاصی کسب مینماید و همچنین حق مراجعه به دیوان حکمداران بزرگ برای
تجدید محاکمه در دفعه دوم پذیرفته شده است

تأسیسات قانونی نوگورود از نقطه نظر اجتماعی هم شباهتهائی
با تأسیسات پولونی نشان میدهند. اول از همه فاصله بزرگی است واقع
مابین طبقات جامعه. زیرا عاقبت یک طبقه اشرافی از بویارها تأسیس
یافته و منازعات داخلی آنان شهر را بجنبش درآورده است. زیردست
بویاران، (بویاران کودک) میآمدند که نوعی خرده اشراف
محسوبند سپس طبقات دیگر شهرنشینان: همچون بازرگانان ملت
سیاه و اسمردان Smerde یا دهقانان. سوداگران
یک جمعیت خاص یا یک نوع گیلد در حول کلیسای (سن ژان) تشکیل
میدادند. نیز جماعات لشگری هم وجود داشت یعنی دسته‌های حادثه‌جوی
خودسر یا درویشهای فقیر بیمار که گرسنگی و اضطراب درونشان
زور آور شده برای جستجوی هنگامه و یغما در سواحل رودخانه‌های
شمالی روسیه دور رفته گاهی دوستان و دشمنان هر دو را بباد غارت میگرفتند

Soudnaia gramata

و یا در کوچ نشینهای نظامی در میان قبایل چود و فینوا تکلم مینمایند . خاک نوگرود
شن زار و باتلاقی و بیحاصل بود و بهمین سبب خشکسالیها و طاعونها نفوس
مملکت را رو بنقصان میبرد نوگرود برای زندگانی از وسعت خاکش گریزی
نداشت : پس از روی ضرورت قومی کارگر و استعمار طلب گردید و از همان
قرن دهم کولنستانهای پرفروغ بنا نهاده که اسلاوان از
نوگرود براه افتاده و از دنیپر بوسیله مراحل سیلیزیکا (سمولنسک)
و تلیوتسا (لوبچ) و چرنیگوف و ویشگورود و کیف و ویتیچوف
سرازیر شده از آبراههای دنیپر در مصبهای آن رودخانه عبور
کرده و از لنگرگاههای دریائی سن گرگوار و سن اتر درگذشته
بر سواحل امپراطوری یونان پراکنده . مسکوکات شرقی و جواهرآلات کشف شده
در گورگاههای الیمس حاکی از آنند که اهالی نوگرود در قدیم الایام
با شرق تجارتی بس وسیع داشته اند و میدانیم که ایشان متاع خویش
آهن و اسلحه را با فلزات گرانبهائی که یوگران از معادن اورال
بیرون میاوردند تبدیل میساختند و نیز با بلاد بالتیک تجارت میکردند
اما وقتی ایشان استقلال خود را از دست دادند و یک مرکز تجارتی پر رونق
چون ویسبی در جزیره گوتلاند تأسیس یافت اهالی نوگرود بدین سمت رو نهادند . در
قرن دوازدهم یک تجارتخانه گوتیک و یک کلیسای وارگ در نوگرود
پیدا شد و در گوتلاند نیز یک کلیسای نوگرودی برپا گشت وقتی
آلمانها میدان تجارت بحر بالتیک را بر اسکاندیناویان تنگ گرفتند نوگرود
یک تجارتخانه آلمانی بخود یافت که عاقبت تجارتخانه گوتیک را فرو برد
و هانس ژرمنی خداوند شمال گردیده آلمانها نه تنها در نوگرود بل در پسکوف
و لادوگا و در راهروهای مشبک دار دریاچه‌ها نشست گزیدند و تجارت

Jongres , Saint-Ethère, Telioutsa , Mlinska

Visby

هنگفت وحق اکتساب کشتزار هائی را هم بدست آورده اینان
در مساکن استوار خود و در کارخانه قلعه بند خویش و در چاردیواری‌ها
محاط از تخته های کلفت خویش صاحب اختیار مطلق بوده هیچ
روس بی دستوری در آنجا ها حق ورود نداشت انحصاری مخصوص و محدود
این جمعیت تجارتی آلمانی را اداره میکرد هیچ روس نمیتوانست در کار
داخل شود و نه امتعه یک آلمانی و یک انگلیسی یا یک والون و یک
فلامان را حمل دهد شرکت را جز با تجارت عمده فروشی سروکار نبود
برای حفظ نرخ مطلوب در قیمت امتعه خویش از ورود آن فوق حد
بتقصد جلوگیری شد یک نویسنده آلمانی میگوید «در سه قرن هانس
آلمان تجارت خارجی روسیه شمالی را بالتمام در کف با کفایت خویش
تمرکز داد اگر بپرسند چه زیانی یا چه سودی باین مملکت فراز آورد
باید گفت که در سایه او نوگورود و پسکوف از تجارت آزاد با مغرب
بی بهره ماندند و روسیه متمدن بقیه حوائج اولیه را بجبر تابعیت افتاده
دست و پا بسته در چنگال حرص و خودکامی بازرگانان آلمان گرفتار آمد»
تأسیسات روحانی نوگورود رنگ مخصوص بخود گرفته است در سایر
جاهای روسیه روحانیت که صفت مختلط روسی و ارتودکسی دارد اما
در نوگورود بیش از همه چیز نوگورودی میباشد . [illegible]
اینان آخرین کسانی بودند در تبدیل مذهب خویش و آنگهی در قرن
دوازدهم تنها همین قوم اسقفی بزرگ نه از یونان و نه از روسیه
کیف بل از نژاد خودشان دارا شدند و بعد ها نیز اسقف بزرگ
شهر را خود اهالی و یا اعضای مجلس (وچه) انتخاب کرده . و صدارت به رئیس روحانی

کرملین را لازم نشمرده. اسقف برگزیده را در قصر اسقفیه برمی‌نشانند
و او یکی از اشخاص بزرگ بوده و در پایه اول از پایگاههای جمهوری قرار
میگرفت. نامش در قباله نامه‌های عمومی پیش از اسامی دیگر ذکر
میشد مثلاً در یک سند رسمی چه زیر نظر بر میخورد «با تقدیسات
اسقف بزرگ و درود پوسادنیک دانیل و تیساتسکی ابراهیم»
برتری او بر فرماندار بسبب خودی بودن اوست یعنی از فرزندان مملکت
بشمار میرفت و حال آنکه خلف روریک در مملکت بیگانه محسوب میشد
اما دست تصرف جمهوری در عواید کنشش بزرگ و خزانه کلیسا مزیت
فوق را تلافی مینمود. در قرن چهاردهم دو اسقف بزرگ دیده میشود
که یکی بمخارج شخص خود چند قلعه و دیگری یک کرملن از سنگ ساخته اند
در قرن یازدهم ثروتهای کلیسای بزرگ برای بازخرید اسیران روسی
از لیتوانیان بکار رفته است. کلیسای نوگورد بهانا بوصف ملی بودن
موصوف بوده: روحانیون در مسائل سیاسی دائماً در مشورت
دخالت میکرده اند. در قرن چهاردهم مجلس وچه کفار و سرکش را
بمرگ سپرده و خرافات قدیم را برانداخته جادوگران و ساحرانرا
آتش زده است. نیز اسقف بزرگ را جائیکه برگزیده مجاز خلع نموده است
تبلیغات ارتودکسی بهمراه استعمار نوگورودی در میان قبایل بت پرست
انتشار یافته است. در مورد فتواهای منافع کلیسا و جمهوری بزرگ هیچ
نرفت. مذهب در رونق دادن و آبادی شهر کوشیده و ثروتهایش را
مورد استفاده قرار میداد. اعتقاد و ایمان خواص نیز کار خود را کرده
و در نوگورود کلیساها و جوامع زیاد بر افراشته. نوگورود که تفوق

سیاسی کیف را پشت پا زده بود بمجرد آنکه تفوق سیاسی آنرا هم پشت پا
بزند واسقف بزرگ خود را از آن معاف دارد که مقامش تنها در روی رودخانه
دنیپر رسمیت یابد بویژه بمجرد آنکه اسقف بزرگ خود را استقلال بخشید
بشهرهای دیگر بشناسانند وقتی مسکو رو بتوسعه نهاد نوگورود بمقصود
خویش راه نیافت و شهر مزبور نه تنها استقلال سیاسی بل استقلال
روحانی نوگورود را هم بلرزه درآورد مذهب در دست شاهزادگان
مسکو آلت سلطنت راندن بود کشیش نوگورودی همواره با همشهریان
خویش راه یگانگی سپرده در شکیبائی بقهر و غضب سلطان سرانگشت
سپر نهید

ادبیات درین شهر مانند تعالیم کلیسا یک شیوه‌ای دارد
وقایع نگاران صوامع نشین با امیال و خصومات همشهریان خود شریکند
طرز انشاء وقایع‌نویسیشان خصلت سوداگرانه و مجدانه اهالی را چون
آئینه مینمایاند زیرا بکوتاه نوشتن مقید و در استعمال الفاظ صرفه‌جویند
لکن روایاتشان بهتر از روایات سایر ممالک روس، زندگانی واقعی را
در پرده‌های رنگارنگ خویش جلوه میدهد ایشان نه تنها مورخین سلاطین
و امیران بل تاریخ نگاران تمام آن مدینه‌اند زندگانی مقدسین اهل
زندگانی نوگورود میباشد کراماتی که ذکر میشود در افتخار اهل شهر ثبت
شد نقل میکنند چون نقاش بکشیدن تمثال مسیح در زیر قبه سنت صوفی
گماشته شد مسیح بچشم او ظاهر گردید چنین گفت دو تمثال مرا
با دستی که برای تقدیس یاران باشد مکش بل با مشتی گره بسته
نقش نما زیرا درین مشت فرو بسته خود شهر نوگورود را

جا داده‌ام وقتی گشاده شود کار شهر تمام است» قصه برگ دلربایی که برادران
سگریان نوگورودسکی در نتیجه برخوردن تمثال عذرا سنتول گرده‌اند همه جا منتشر است
نوگورود حلقه از سرودهای حماسی و بیلینی‌های مخصوص بخود دارد. بلدین حماسیش
همان بلدین حماسه کیف نیستند. یکی از آن‌ها داستان واسیلی بوسلایه‌ویچ بربار
بی‌باک است که در دورتین‌های عیرتند حریفش را برداشته در روی پل ولخوف
موژیکهای نوگورود را بپیکار بخواند و هر چند تا سر از غرقه بخون میشود اما
همگی را واپس براند. واسیلی بوسلایه‌ویچ نمونه واقعی است از هنگام جریان سرور
که دوست هیشاسنه نه دشمن. سدالکه جزو اشراف محبوب و در جنگهای
داخلی یلیها کرده اند (سادکو) بازرگان دولتمند نزد عامه از او هم مقبول‌تر است
این پل نیز مقام اولیس یا سندباد را در نوگورود دارد و بهترین نماینده است
از گروه ماجراها و حادثه‌جویان نوگورود. سادکو در جستجوی زر و سیم دل بدریا میزند
طوفانی بلند شده خدایان خشم میگیرند و باید کسی را برای خاموشی آتش خشم در راه خدایان قربانی
ساخت. بهر این کار قرعه میکشند بدین ترتیب که رفقایش ترکه‌های آهنین و سادکو ترکه
چوبین در آب می‌افکنند: شگفتا آنکه ترکه سادکو فرو میرود اما از دیگران
بر روی آب شناور میماند. ناچار سر نوشت خودش در داده خویشتن را با مواج
میسپارد. یکی پادشاه دریایی در قصر خود میپذیرد و او را بنوای الحان
میکشد سپس میخواهد دختر خود را به او تزویج کند. سادکو ناگهان با گنجینه‌های
بسیار بسوی ساحل پدیدار میگردد. اما این دولتها را نزد گنجینه‌های شهر قرب
و قدری نیست؟ او میگوید «لا راست است که من در نوگورود تاجری مالدارم — اما
نوگورود از من غنی‌تر است»

پسکوف و ویاتکا

پسکوف در میان شهرهای مطیع نوگورود از همه مهمتر بود. در زاویه که

از ملتقای پسکوا و ولیکایا تشکیل شود کرملن پسکوف با حصارهای
ریخته پاشیده و برجها و دروازه های تابیده پیداست این دیوارهای
شهر کهنسال اکنون بحالت انقراض درافتاده و در دست کودکان شهر
اسباب بازی گشته اند که برخی مهره هایش در رودخانهٔ پسکوا زنان
گازر را دچار وحشت میسازند و درین زمان پسکوف شهر کوچکی دارای
ده هزار نفوس بوده و از رونق کهنش جز کلیسای بزرگ (ترینیته)
در منتهاالیه کرملن باقی نیست. [illegible] اجساد حکمداران محبوب در صندوقه های
نفیس در آنجا بیاسایند مانند. دوه ولود گابریل، و دومون
دیگر مرد تازه نسب از لیتوانی که در قرن سیزدهم برای دفاع نوگورود
برضد همان اهالی بدانجا آمده است و درین این شهر کهنسال بسیاری
از کلیساها و صوامع را حفظ کرده از دور چشم‌اندازی موقر دارد
و در روزهای جشن این شهر مرده بصدای زنگ و ناقوس [illegible] کلیساها
بیدار گشته گوئی روزگار شرافت و افتخار گذشته را با طنین آنها
از سر میگیرد

نفوذ شهر پسکوف را وطن اولگای مقدس میدانند تمام
تاریخ آنرا در دو واقعه اختصار میدهند اول کشمکش با جودها
و پس با آلمانیان لیونی، دوم سعی برای گسستن زنجیر تابعیت نوگورود.
بارها توسعه تجارت و ثروت و ازدیاد عاقبت استقلال شهر را تأمین نموده. اولین
حکمدار خاصش دوه ولود گابریل است که اهالی نوگورودش از خود
رانده بودند و در پسکوف از روی کمال شعف و شادی پذیرفته شده است
هر وقت طرفداران سوزدالی در نوگورود نفوذی بدست آورده اند
[illegible] در پسکوف طرفداران حزب مخالف ظفر یافته اند در سال ۱۲۱۲

Dovmont

جمهوری کوچک با آلمانها عقد یک اتحاد تجاوزی و دفاعی بست

جمهوری یکبار آنانرا برضد لیتوانیان یاری داده و ایشان یکبار

برضد نوگورود ازاو حمایت کرده‌اند. لیکن جمهوری اساساً رقص

خطرناکی در پیش گرفته بود؛ در سال ۱۲۱۰ شخصی بنام توردیلو

پسکوف را بدست حکم شوالیگان شمشیربند سپرد و جمهوری

مدت دو سال در بند اسارت بسر برد. از این زمان پسکوف دیگر

گرد جنگهای داخلی نوگورود نگردید و رتق و فتق امور خویش و جنگش

با آلمانها و سوئدیان و لیتوانیان او را بس آمد. جمهوری بنام «پسکوف

خداوند بزرگ» هم یاد میشود. در سال ۱۳۴۸ اهالی نوگورود

با (ماگنوس) پادشاه سوئد خصومت ورزیده بیاری خواهش از پسکوف حمایت دیدند

و بوسیله انعقاد عهدنامه (بولوتوف) رسماً جمهوری را باستقلال شناخته و باد

شیرازه برادری را استوار ساختند یعنی نوگورود برادر مهتر و پسکوف

برادر کهتر گشتند. تحریرات پسکوف علی التقریب همان تحریرات ام البلاد

قدیم خود بوده حکمدار و مجلس وچه، و تقسیم بر محلات ششگانه داده شهر

مزبور میتوان گفت که هر یک از محلات دارای یک (ستاروست) میباشد.

در قرن دوازدهم مابین کاما و شاخه اش ویاتکا یک مهاجرنشین

تازه نوگورودی تشکیل گردیده و تا اواسط قرن پانزدهم باقی ماند. این ناحیه دوردست

بقول پتروف زوپین امروزه نوگورودی است «وقتی مسافر از ویاتکا

فرا میگذرد یک سبک مخصوص از ساختمان کلبه هایش بنظر میرسد اینجا دیگر سلسله

دراز اسبابها پهلوی یکدیگر نیست بل یک نوع خانه بلندی است که

صحن و بنه سکنش از یک حصار چوبی کاملاً محصور و همگی زیر سایه یکبام

Blotof Magnus Tverdillo

مجتمعند. مختصر کلام اینکه خانه نوگورودی است. در اینجا لقب نوگورود
فهمیده و کلاه نوگورودی دیده میشود بعبارت اخری کوچ نشینی نوگورود
با تمام جنب و جوش خود در اینجا پیداست » در ۱۱۷۴ هنگامه جریان جمهوری
بزرگ از کاما بسوی ویاتکا فرار آمده و از شرق بطرف غرب جلو رفته
روی همین رودخانه کوچ نشینی تازه تاسیس نمودند که امروزه بنام قصبه
نیکولیتسین یاد میگردد گروهی دیگر چرمیس ها را درهم شکسته روی
زمینهایشان شهر کوکشاروف را بر پا ساختند که امروزه کوتلنیچ نام
دارد سپس هر دو گروه بهم پیوسته در سرزمین وتیاک ها رخنه
کردند. روی ساحل راست ویاتکا در قله یک کوه بلند شهری
دیدند از باره و خندق محصور که یکی از قریه های آن جمعیت نیز در
همانجا واقع بود هنگام جریان اسی بهمراهان گردش و بزار جسته
چندی روز را گرفتند پس از سی بورس و گله باری خواسته
شهر را بتصرف در آوردند آن وقت در محل خلینوتیا در ویاتکا
که از آن مکان چندان دور نبود شهر خلینوف را بنا گذاشته و این
شهر بنام ویاتکا نامیده شده پایتخت تمام مستعمرات ایشان گردید
شهر دیوار بندی نداشت چه خانه های بهم فشرده بود که دیوار عقبش
چون یک حصار یکنواخت بنظر دشمن میآمد چون پیشرفت اهالی بمرکش
مهاجرنشینان رسید از نوگورود و جنگلهای شمال فرا دوید مراکز نفوس
دیگری تاسیس کردند این سرباران بزرگ چند مرتبه گاهی برضد بولبال
چیرا یا مهاجمین تاتار و گاهی برضد دعاوی نوگورود یا کلدار بزرگ مسکو
هم متحد شدند نزد ایشان هم چون ام البلاد بوبارها و بازرگانان و شهرنشینان.

Votiaques Kotelnitch Nicoulytsine

Khlynof . Khlynovitsa

یافت میشد روسای نظامیشان وداع‌ودها یا آتامان ها بوده

روح استقلال مذهبشان با استقلال سیاسی برابر میرفت (رمباس)

سرکشی اهل البلاد مسکو در نافرمانی ایشان بنگاه جیب نگریسته

آتش دلرا بکوبیدن آداب شان آب میزد در بروخانیوف و تلکاهها

میرفت « فرزندان روحانی شما بر ضد قانون زیسته هیچ نباشش

و با هفت زن بگیرند و شما گستاخ وار چنین زناشوئی ها را تقدیس

میکنید »

فصل نهم

شمشیر بران . تسخیر ایالات بالتیک بدست آلمانها

سیزده از نژاد تازه ، سه استقلال ، سه‌ئوم از قرن دوازدهم

تا سیزدهم انضباط تاریخی را در تقسیمات مختلفه اسلاوی تغییر داده اند :

روسیه شمال غرب با آلمانها ، روسیه شرق و جنوب با تاتارها ، و سولدان

روسیه غرب با لیتوانیان آشنائی یافته است

یک قسمت از اقوام موجود یا لتون بالتیک از طرف سلاطین

و جاهیر روسیه شمال غرب بمنزلت رعایای خویش یا موالیان مالیاتی شمرده

میشده اگر کانوت بزرگ دانمارکی استونی را تسخیر کرد یاروسلاف

بزرگ یوریف (دوربات) را برپا ساخت بر روی رودخانه (امباخ)

که در دریاچه پلیپوس ریخته و در آنوقت مستملکات دانمارک را از مستملکات

روس جدا میکرد امروز رودخانه هم رودخانه مملکتی را که اهالیش زبان

فنوائی سخن کنند بدو لهجه جدا میسازد لهجه ره‌ول و لهجه دوربات .

ستیسلاف فرزند ولادیمیر مونوماک شهر ادنباه را از دست چودها بیرون

آورد (معنای ادنباه در زبان فنوائی کله خرس است) در کشور

Revel　　Canut　　Embach

Odenpaeh

حکمرانان پولوتسک قلاع کرسی (ژرسیکه) و کوکن هوزن)
روی دونا را ورگرفته نفوذ خویش را در طول همین رودخانه
تا تورهایدا (آاشرادن) فرا رانده،
مبلغین لاتینی همراهی بازرگانان آلمان بزودی در خط
بالتیک وارد سیه نه و راهب (من هارد) از طرف اسقف برگ
برم گسیل شده و لیوها را با نجیل خواند و خود عنوان اسقف
لیوونی را بخود گرفت = ارمغانی که آلمانها باسم مسیحیت
برای لیتها و فرزندان کالوی قهرمان جود و سایر اقوام اسلاوی
ولیتوانی و ناحیه‌ای وار آو رد نبر عبارت بود از تباه کردن
استقلال ملی آنان و استوار ساختن چنبر اسارت بگردنشان .
(برخی از اقوام مزبور امروزه دیگر از میان رفته‌اند) . بازرگانان آلمانی و تبلیغ
آلمانی و لشگری آلمانی تقریبا یک هنگام روی دونا پدیدار گشته
(من هارد) حواری در اوکسیل کلیسائی ساخته سپس بلافاصله حول
کلیسا حصاربندی برپا کرد (۱۱۸۶) همین روز برای آن اقوام هویدا گرد
شده نابود شدن آزادی و از دست رفتن زمینها میباشد لیوها بزودی
فهمیدند که مقصود از تبلیغ چیست و چیزی نگذشت برضد مبلغین شوریدند
در سال ۱۱۹۸ اسقف دوم لیوونی در یک جنگ [گیرودار] کشته شد بومیان
سوی خدایان قدیم خود بازگشت نموده و در رود دونا غوطه خورده تا تعمید را
که دریافته بودند بشویند و بسر زمین آلمانش باز فرستند. در آنوقت
اینوسان سوم برضد ایشان حکم جهاد صلیبی داد آلبر بوکسهودن (۱۲۲۹-۱۱۹۸)
اسقف سوم و رئیس واقعی سلطه آلمانی در لیوونی با ۲۳ کشتی داخل
دونا گردیده شهر ریگا را ساخته پایتخت خود کرد. (۱۲۰۰)

Ascheraden Thoreida Kokenhusen Gersike
Kalevy Lives Brême Meinhard
Uexkull

سال بعد زمرهٔ (برادران جوکسی) یا (شمشیربندان) را ایجاد

و پاپ نیز صنف مزبور را بنذل نظامات (تامپلیه) ها مشرف نمود.

ایشان بالاپوش سپید پوشیده صلیب سرخ بر دوش میبردند بیشترشان

اهل وستفالی و ساکس بودند و ویتو روهرباخ اولین سرکرده بزرگشان

بود. لیوها بعد از آنکه خواستند از حکمداران پولتسک بر ریگا

یورش برده هزیمت سخت یافتند (۱۲۰۶) حکمدار پولتسک

بنوبت خویش شهر را در غیاب اسقف محاصره گرفته لیکن یک بحریهٔ آلمانی

فرارسیده شهر را رهائی بخشید

بوده سه چیز باید راه پیشرفت را برای (شمشیربندان) هموار

ساخت: ۱- سستی حکمداران پولتسک ۲- کشمکشهای داخلی

نوگورود که اهالی را رخصت نمی‌بخشید تا در حفظ منافع روسی بکوشند

۳- بالاخره نفاق و تفرقه بومیان که نتوانسته بودند از پراکندگی

درآمده بفکر ملیت پی برند. وانگهی تراتیان از حیث اسلحه و تعبیه الجیش

بر آنان برتری داشتند. قلاع زرمنان از سنگهای ساروجبند بمحکمی

ساخته شده درصورتیکه از آن بومیان خاکریز یا از چوب یا از سنگهای خشک

بود. ایشان بیهوده سعی میکردند قلعه خاکریزهای زرمنی را بریسمان و کمند

بگسلند. شمشیربندان یک سلسله جنگ در ابتدا برضد لیوها و سمیگالهای دوینا

سپس برضد چودها در شمال و برضد لتونها در جنوب غرب سوق دادند

تا وقتیکه قبیله زیر بار تعمید و اطاعت نمیرفت همه چیزشانرا

در آتش دخل میکشیدند. وقتی سطح و سقاد میگردید گردگاههای آزاد

گرفته و برفراز بلندیهایش قصرها برپا داشتند. و این قصور اکثراً

بجای قلاع قدیم بومیان بودند که از سر نو بطرز شیوه آلمانی تعمیر میشدند

چنین است که شهرهای ریگا، کیرخهولم، اُدکسهل، لنه‌واردن

، آشرادن، کروزبرگ، روی رودخانه دونا و ولمار،

وندن، سه گه‌ولد، کرمون، [روی رودخانه آآ] دنوهاوزن نزدیک دریاچه

پیپوس، وِلین، ویزنشتین در مملکت جرمهای شمالی بنا شده‌اند

کوکنهوزن و دُرپت را از دست حکمداران پولوتسک، اُدنپه و دورپات را

از دست نوگورودیان بیرون آوردند. پسکوف در خطر افتاد. سمت شمال بعد از

زد و خوردهای سخت با پادشاه دانمارک کولیوان را از دو خیزاری و نام آنرا

به (رِوِل) مبدل کردند. در زیر سنگ همین شهر است که کولیوان

دیو کوه دیگر اساطیر فنلاندی با آسایش جاویدان مشغول است

کشور مسخر بتیولهائی منقسم گردید: بعضی بزمره مذهبی تعلق

مییافت که در میان شوالیه‌گان بخش میکرد سایر قسمتها نصیب شخص

اسقف بود که بدست مباشرت کسان خویش میسپرد. شهرهای تازه باسلوب

شهرهای تجارتی لوبک، برم یا هامبورگ انتظامات یافتند. ریگا در میان

آنها از همه توانا تر گردید. اسقف ریگا و شورای دهنشین و شهری

و رئیس زمره مذهبی غالباً بر سر حقوق متناقض خویش در ستیز و آویز شده

تفرقه آنان روزی مییایست انحطاط مرسه را بار بیاورد

در حدود ۱۲۲۵ نزد پروسیان لیتوانیان یک دسته مذهبی

لشکری بعنوان (زمره ترتونی) برقرار گشت که شهرهای

تورن و ماریانبرگ و کونیگسبرگ را برفراز بقایائی از

بتایل بت پرست ایر برپا داشت. بدرجم ترتونهای پروس و

شمشیرزنان لیونی بهم سازگار آمدند خاج سیاه با خاج سرخ عقد

اخوت بسته. در سال ۱۲۳۷ بر دو زمره در وجود یک جمعیت

Kreuzburg, Ascheraden, Lennevarden, Kirchholm

Kremon, Segevold, Venden, Volmar, Aa

Kokenhusen, Weissenstein, Fellin, Neuhausen, Thorn

بهم پیوستند هرمان بانگ (لندستر) روسی همان لندستر
لیونی گردید و فوق لندستر ها (صاحب زرگ) زمره توتونی
قرار گرفت . (برادران چک سیح) با این اتحاد نیرومند شد
توانستند طوق بردگی را بگردن دهقان لتونی لیو و خفا استوار سازند
این دشمنان دلیر روزی زود بدهقانان گردگان زنجیرها کاشته مبدل شده
طبقه اشرافی آلمان در ابتدای این قرن اگرچه آزادی شخصی را بایشان
داد ولی از دادن زمینها بایشان دریغ نمود.

. نژاد غالب و نژادهای مغلوب هرگز بهم در نمی آمیزند. کلمه
ساکس (ساکسون - آلمانی) در کرسی (فنهم) که تن چند معنای خداوند و صاحب را
می بخشد شد" سرودی از دیار خود استونی بعنوان (روزگار بردگی)
زمان رعیت را چنین فرا یاد می آورد: « در آن زمان برجهای بیگانگان
بوج در آمدند، غاصبین ما را بغلامی گرفتند بکردار ستمگران
ما را بزنجیر اسارت بستند و بکاری خویش وادار ساختند برادران
چگونه بسرایم؟ سرود اشک آلودم طنین غمست فلک با اسیران
همواره سر بیداد دارد» سرود دیگری از دیرلانه (استونی)
برخاسته و (روزگار گذشته) نامیده شده است « زمان گذشته
زمان کشتار و زمان درازی از رنج و عذاب است . ارواح گرفتار
زنجیر گسیخته بر ما روی آورده اند . کشیشان با زنار خویش گلوی
ما را در هم فشرده شوالیه گان آهنین اسبان ما را بغارت برده گروه
راهزنان شرارت ها ورزیده خنجرهای جانگداز مان بکار برده اند .
خرهای صلیب دار هر آنچه داشتیم در ربوده گنجینه ها را از نهانخانه

Landmaster

بزدل آورده و بر درختان میوه دار و درختان سعدی و کاریزها
و سرچشمه تندرستی چون گروه ملخ حمله برده . تیر فارا سکاف بر
نارون تارا و تیزترین جگرخراش بر درخت کرد فرود آمد »

فصل دهم

تاتارها و مغولان — رقیت روسیه

قبائل و عادات مغولان — جنگهای کالکا ، رازان ، کولونا
و عقیبا : تسخیر روسیه . — الکساندر نوسکی — یوغ مغولان ؛
نفوذ تاتاران در انحطاط روسیه

قبائل و عادات مغولان

تا این زمان سرنوشت روسیه شباهتی با سرنوشت مغرب زمین نشان
میداد ؛ اسلاوی ها مانند مملکت گول تمدن رومی و مسیحیت را از ممالک
جنوب دریافته بود ؛ مردمان شمالی تجهیراتی در آن مملکت فراز
آورده که تجهیرات نرمنها را فرایاد میآورد با سلطنت روریک
بکردار سلطنت شارلمانی در مغرب زمین یکنوع اتحاد صوری در اسلاوی پیدا
شد سپس مانند فرانسه ملوک الطوائفی باجزاء و قطعات تجزیه گردید
اما در قرن سیزدهم روسیه بدبختی بیمانندی را دچار آمد بدین سبب که
اردوهای از قبایل آسیایی فروگرفته یوغ بندگی بگردن نهاده
این دلقعه ناپسند دست بدست به شهرهای زمین دم را داده انحطاط
تاریخی روسیه را مدت چندین قرن پس انداختند جا که سرلوحه بگیرید
طبیعت برای روسیه (درحکم) یک نامادر و تاریخ هم درحکم یک نامادری دیگر بود

Kiro Tara

وقایع نگاران روس میگویند: درین اثنا «ملل ناشناسی
بسبب گناهان ما فرارسیدند: هیچکس نمیدانست منشأ آنان کجا بود
ازکجا میآیند کدام آئین را میپرستیدند.. تنها خدای زمین و آسمانشان
میشناخت و شاید مردمان حکیمی هم که در نوشته‌ها دقت بصیرت داشتند
از آنان چیزی میدانستند» وقتی درنظر آید چه ترس و لرزی هنگام
فرارسیدن مغولان بر اندام اروپائیان درنشست و چه اندوه و اضطرابی
در دل فردریک دوم و سن لوئی و اینوسان چهارم راه یافت
میتوان همه هراس روسیان را بجا دید. ایشان بیش از هرکس آگاه
بلای مغول بودند مغولانی که بیاجوج و ماجوج شان نسبت داده
میگفتند «باید از آخر دنیا فرا آیند هنگامی که دشمن مسیح
همه چیز را نیست و نابود خواهد کرد» ژوانویل

(تا - تا) ها یا تاتاران علی الظاهر قومی بودند از نژاد
بزرگ مغول سکنی در دامنه جبال آلتائی که با وجود تفرقه تمادیشان
چندین بار مملکت چین را بحرکتهای خویش ترسانیده اند وصفی که
از آنان بعمل میآید نظیر توصیفی است که مورخین چینی یا لاتینی دیرینی
در موقع هجومهای اولیه از قبیل هون و آوار و سایر اقوام بیابانگرد
بعمل آورده اند یک نویسنده چینی از قرن سیزدهم میگوید «تاتاریان
یا [دایان] تنها با گله داری سروکار دارند لاینقطع چراگاه بچراگاه
رودخانه برودخانه در سیر و سفرند دیوار یا شهر نمیدانند چیست.
نه خط میشناسند نه کتاب. عهدنامه و قرارداد را با صدای بلند میبندند
از کودکی اسب سواری و تیراندازی بقصد نخچیر و ورزش فراگرفته و دارا نیزه

شجاعتی کسب بکنند تا در زندگی جنگی و غارتگری خود بکار برند ایشان نه تشریفات
مذهبی دارند نه مراسمات قضائی . از حکمدار گرفته تا کم‌پایه‌ترین مردم قوم همه
گوشت حیوانات میخورند . جانورانرا پوست برکنند و آنرا بجای پوشاک
و پوستین بتن می‌پوشند هر که قوی‌تر باشد در ضیافت بهره‌اش
چرب‌تر و درشت‌تر است پیران سالخورده ریزه‌خواران و دردی‌کشان
هستند جز برای زورمندی و دلیری رعایتی و پاسی ندارند پیری
و ناتوانی را کوچک و پست میشمارند وقتی مردی بمیرد فرزندی
زنان جوانش را بزناشوئی میبرد » یک رئیس مسلمان آنها را هنگام
طلوع بآفتاب پرستی ستوده و رسم تعدد زوجات و اشتراک زنانرا
در میانشان برقرار میداند این قوم جهان هیچ حادثه طبیعی را بجز
رستن گیاه درخور توجه نمیشناسند اسامی که بماههای سال داده‌اند
از چشمه‌ها و گیاهان چمن و کشتزار اقتباس شده است و چون
از شیرخوارگی با اسب سواری پرورش یافته‌اند هیچ گونه پیاده نظام
در جنگ نداشتند از فن محاصره قلاع بیخبر بودند لیکن یک مؤلف
چینی میگوید « هر وقت میخواهند شهری را تصرف کنند ابتدا
بقصبات اطراف میریزند هر سوار ده تن مرد را بزور فرا میآورد
هر یک از گرفتاران را برداشتن مقداری از چوب و سنگ و سایر مواد
وادار میکنند آنرا در کندن سنگرها و یا پرکردن خندقها بکار
میبرند برای تسخیر یک قلعه یا یک شهر از تباهی ده هزار مرد باک
نداشتند اینست که در مقابل ایشان هیچ حصاری پای مقاومت نمیفشرد
بعد از گرفتن شهر اهالی را از مرد جوان و غنی و فقیر یا زشت و زیبا

قتل عام میکردند کسی را که مقاومت مینمودند با یک تیکه تسلیم میشدند آن
نمی‌نهادند اگر شهری مدافعه برمیگشت هیچ شخص شخصی هم از چنگال مرگ
جان بدر نمیبرد

تموچین معروف بچنگیز خان (۱۲۲۷-۱۱۵۴) بعد از چهل سال
کشمکشهای تیره بهی قبایل زنجیرها را در یک پیکره ملی جمع آورد واکوت
گیلاش
یک جورولتای عمومی از شاهزادگان و حکمداران مغول تشکیل داده
خودرا (خان بزرگ) یعنی امپراطور نامید و چنین گفت که چون در آسمان
جز یک آفتاب نیست در روی زمین هم جز یک (خان بزرگ) نباید باشد
سپس لشکرهای آنان مملکت بحوری و سلطنت نیشن تا نگوت و چین
شمالی و ترکستان و بخارای بزرگ که از تیره روزی بهوش برخاسته و دشتهای
آسیای غربی را تا شبه جزیره کریمه مسخر ساخت هنگام مرگ وسعترین امپراطوری
روی زمین را در میان چهار فرزند خویش قسمت کرد

سرداران تسخیرکارا ستاره‌دارانش چپه و سوبوتای بهادر گردی
از امپراتوری ترک را دنبال خود کشیده دریای خزر را از ساحل جنوبیش دور زدند
و گرجستان و قفقاز را با سنتلد گرفته در صحاری جنوبی روسیه کنونی فرار آمده
با امرای پولوتسی برخوردند

جنگهای کالکا و ریاران ولگو و نیست

تسخیر روسیه

پولوتسی ها همان دشمنان خونین امرای روس (از حکمداران مسیحی) برای
جلوگیری از مغولان و ترکان که برادران نژادی ایشان بودند کمک خواستند
با عقاب ولادیمیر چنین گفتند «امروز اینان ملک ما را گرفته اند فردا مملکت شما را
هم خواهند گرفت» مستدعی یک حکمدار گالیچ سلاله‌های روسیه جنوبی را
بالتمام برای مسلح شدن بر ضد ترکها برانگیخت : داناد ش

دانیل حکمدار ولینی ، مستیسلاو رمانویچ حکمدار بزرگ کیف ،

اولگ کوریگ ، ستیسلاو چرنیگوف ، ولادیمیر سمولنسک

وزه ولود که چندی پیش حکمدار نوگورود بود دعوت او را پذیرفتند

برای استوار کردن پیوند اتحاد با روسیان باستی خان پولوتسی ها

بدین ارتودکس درآمد اردوی روس بر ساحل دنیپر بسفلی فرا رسیده بود

در این هنگام پیشرو ده تن سفیر تاتار نزد روسیان فرا آمده گفتند « ما از طرف خداوند برای

گوشمالی پولوتسی ها بندگان و پرستاران خویش بدینجا آمده ایم

پس صلح ما را بپذیرید که ما را با شما سر جنگ نیست » روسها از روی سبکسری

و تیزی که مردمان آن زمان را صفات فارقه بود سفیرانرا کشتند و پس

در صحرا فرود شده نزدیکی کالکا بتقابل آسیائی برخوردند کالکا

رودخانه کوچکی است که در بحر آزوف میریزد نجیب زادگان روسی در این

روز خاطرسرا همان بی نظمی و همان جنب و جوش بیخود را نشان دادند

که نجیب زادگان فرانسه در آغاز جنگهای فرانسه با انگلیس بکار زده بودند

مستیسلاو دلیر و دانیل گالیچ و اولگ کوریک پیش از همه

برای احراز شرف غلبه خود را بصف کاوان زدند بدون آنکه

حکمداران کیف را انتظار برند یا از حمله خود آگاه نمایند در اثنای

گیرودار پولوتسی ها را هراس درگرفته بصفوف روسیان ریختند و

انتظام صفوفشان را از هم گسیختند هزیمت لشکر اول موجب انهزام

عمومی سپاه گردید روسها در صدد برآمدند تا بسرعت تمام رکاب کشیده

خود را بساحل دنیپر برسانند شش تن حکمدار و هفتاد تن بویار

مشهور یا دوازده ود در میدان جنگ بخاک هلاک افتادند بر حسب

هرآن گفت یکدهم سپاه رهائی یافت اهالی کیف بتنهائی ده هزار تن

کشته دادند. معذالک حکمدار بزرگ کیف مستیسلاف رومانوویچ در
یک قلعه مستحکم کنار کالکا لشکرگاه ساخت و از طرف بقیه سپاه
متروک مانده با کمال نفس در صدد مدافعه برآمد. تاتاران شرایط
تسلیمی پیشنهاد کردند که بانجام آنها حکمدار بزرگ میتوانست آزادانه خود را
از مهلکه بدر کشد بشرط آنکه سربهائی برای خویش و درورنهای خود
بپردازد. حکمدار تسلیم گردید اما مغولان در رعایت شرایط تسلیم تخلف
ورزیده و اولادش را قتل عام کردند خود و دو دامادش را زیر الوارها
خفه ساختند. تاتاران ضیافت غلبه را بر روی پیکرهای کشتگان بسرور
و شادمانی گذرانیدند.

بعد از این ضربت قوی که تمام روسیه را بهراس افکند تاتاران
درنگی کرده سوی مشرق روگذاردند. دیگر صحبتشان بمیان نیامد. سیزده سال
گذشت. در این مدت حکمداران باز بر سر نفاقهای اولیه خود شده
روسهای شمال غرب روسیه دنیپر را اکثرین کلی نموده بودند وشاید حکمدار
بزرگ سوزدال یوری دوم از ته دل بر زبونی و خواری اهالی کیف
و گالیسی می خندید. خلاصه مغولان از یاد رفتند. تنها وقایع نامه‌های
این زمان از پیشینه‌های وخیم پر است در اثنای قحطیها و خشکسالیها
و ناخوشیهای مسری و حریقهای شهری و جدالهای گوناگون وقایعی هم
از قبیل طلوع ستاره دنباله دار در سال ۱۲۲۴ و زمین لرزه و کسوف
در ۱۲۳۰ مشاهده گردید

تاتاران با کمال تسخیر چین سرگرم شدند. پس یکی از پسران
چنگیز بنام اوگودی یا اوگتای بمقام خانی بزرگ رسید و برادرزاده
خود باتو را در نواحی غرب گسیل کرد. بطوریکه از دعام پولوتسی‌ها
مقدر استدعای ۱۲۲۴ بود از دعام ساکسن ها نیز هجوم تاتار را

پیش‌بینی کرده و اطاعت آنرا تلقین مینمود و ساکنینها خانه‌روشانی
بوده خوشنود تیرغزها که در سرزمین بلغاران ولگا پناهیده‌اند. این بار
روسیه جنوبی نه بل مستقیماً روسیه سوزدالی در خطر تهدید افتاد. باتو در ۱۲۳۷
(شهر بزرگ) پایتخت بلغاران نیمه‌ستول را بتسخیر درآورد. پس بلغاران مانند
پولوتسی‌ها دشمنان کهن روسیه بوده که با خود روسیه گرفتار خطر خانه‌خرابی
گشتند. پس بلغاری طعمه آتش گردید و اهلش از دم شمشیر گذشتند.
تاتاران در جنگلهای ژرف ولگا فرو شده یک جادوگر و دو منصبدار را با
سبیل ایلچیگری نزد حکمداران ریازان فرستادند. سه شاهزاده از ریازان
و حکمداران پرونسک و کولومنا و مسکو و موروم ایشانرا استقبال
نمودند. تاتاران گفتند «اگر شما طالب صلحید یکدهم از اموال خودرا بما بدهید»
شاهزادگان روس پاسخ دادند «وقتی ما بمیریم شما میتوانید همه اموال ما را
بردارید». اگرچه حکمداران چرنیگوف و حکمدار بزرگ ژورژ دوم از یاریدهی
دریغ کردند چه از ایشان طلب مساعدت شده بود. حکمداران ریازان
از زیر بار یک نبرد خارج از قوه در نرفتند. با عاقبت همگی پامال گردیدند
دیتوریا؟ همگی در میدان جنگ بخاک هلاک افتادند. حدیث و روایت سقوط
آنها را نقش و نگار بسته است: نقل کنند که فئودور برگ ریازان
ترجیح داد که زن جوانش را باتو نیابد و زن دلیرش (اوپراکسی) بشنیدن
خبر مرگش خودرا با پسرش از پنجره‌های ترم) بپایین انداخت و اولگ
زیبا که در میدان جنگ نیم‌جان بدست آمده بود. از قبول نوازشها و عنایات
و مذهب خان سرپیچید و بهمین سبب پاره پاره‌اش ساختند. زان پس ریازان را
یورش گرفته بباد آتش و غارت دادند تمام شهرهای حکومت‌نشین را.

Terem

همین بلا بسر آمد   اکنون دیگر نوبت حکمدار بزرگ ولادیمیر بود: زیرا
روسیه شمال شرقی فخر آن را هم داشت که دیگر ودار جنگ مانند روسیه جنوب
غربی از پا درآید و بهمراستانی او بر ضد دشمن بزرگ برخیزد اردوی
سرداران تومانهای فرزندی از یوری دوم در نزد کولومنا روی اوکا
تار و مار گردید تاتاران مسکو را آتش زدند سپس ولادیمیر روی کلیازما را
محاصره گرفتند که یوری دوم در پی جستجوی کمک و یاور واهلیده بود.
دو پسر وی عهده دار مدافعه از پایتخت بودند شاهزادگان و بویاران
نفهمیدند که جز مرگ یا بندگی چاره نیست پس دل بمرگ نهادند شاهزاده
خانمها و تمام بزرگان از اسقف خواستند که موی سرشان را مانند راهبان
ببرد و بعد از آنکه تاتاران از تمام دروازه‌ها بشهر هجوم آوردند بطرف
کلیسای بزرگ پناهیده و در آنجا زن و مرد در میان برج و برج تباه
گشتند سوزدال و روستوف و یاروسلاول و چهارده شهر دیگر و یکرشته
قصبات واقع در حکومت نشین بزرگ همگی را شعله‌های آتش در ربود:
(۱۲۳۸) بعد از آن تاتاران بجستجوی حکمدار بزرگ رفتند که در سیت *
در نزدیکی مستملکات نوگورود اردو زده بود یوری دوم خواست نه
انتقام ملت و رعایای خود را بگیرد و نه انتقام خانواده خویش را. بعد از جنگ
اسقف روستوف تن بی‌سرش را از خاک برداشت (۱۲۳۸) برادرزاده اش
واسیلکو گرفتار آمد و چون از خدمتگذاری باتو سرپیچید گلویش را بفشردند
اردوی بزرگ تاتار بعد از تاراج (تور) شهر تورژوک را بگشود و در آنجا
کله های روسان زیر شمشیرهای تاتار بکردار گیاه و علف زیر داسها بیفتادند
دست اندازی بسرزمین نوگورود هم آغاز گردید جمهوری بزرگ آنی چند بخود لرزید

Tver   Site *

لیکن جنگلهای دور و طغیان رودخانه‌ها سد راه بر باتو گرفتند

سیل بنیان کن تا (گردا دنیاس) در پنجاه فرسنگی نوگورود فرا رسید (سبب)

و پس بطرف جنوب شرق روی نهاد در اثنای راه قلعه کوچک

کوزلسک (نزدیک کالوگا) مدتی دراز تاتاران را باز داشت

و موجب تلفات زیاد گردید چنانکه آنرا (شهر بدکار) نام دادند

نفوس آنرا قتل عام و حکمدارش واسیلی را که هنوز کودک بود

در خون غرقه ساختند

دو سال بعد (۱۲۴۰ – ۱۲۳۹) را تاتاران بتخریب

روسیه جنوبی پرداختند و پره‌یاسلاو و چرنیگوف را آتش

زدند هرچند حکمدارانش بدلیری در مدافعه کوشیدند منگو (منکو)

نبیره چنگیز خان بر شهر کیف یورش برد که آوازه‌اش در شرق

و در کتب نویسندگان عرب پیچیده بود و چشمانش از ساحل چپ

دنیپر در نگریسته با نظر حیرت شهر بزرگی را در بلندیهای ساحل راست

برابر دید که با دیوارهای سفید در برجهای زیبا و منقش از نقوش زرین

و گنبدهای بسیار دارای قبه‌های زرین و سیمین بر آن رودخانه پهناور مسلط بود

(منکو) مانگو باهالی کیف تسلیم شهر را پیشنهاد کرد سرنوشت ریازان

و ولادیمیر و چرنیگوف با نتیجه‌های عدل نزدند باهالی کیف جرئت

نمیداد که اگر پیشنهاد تاتاران را نپذیرفتند ناچار سرنوشتشان چاید شد

اهالی کیف فرستادگان خان را کشتند حکمدار بزرگشان میشل بگریخت

رئیس دانیل گالیچ جرئت ماندن نکرد باتو با خبر مانگو با بخش عمده قشون

فراز آمده بر کیف حمله برد سالنامه نویسان مینویسند که «غرش

ارابه‌های چوبین ، نعره گاوان ، فریاد شتران ، شیهه اسبان ، زوزه

تاتاران در شهر کار گفت و شنید را دشوار ساخت تاتاران بدروازه

Croix d'Ignace خاج ایناس ۳ فرسخ ترجمه لیوت

Kozelsk

بولونی هجوم برده و در منجنیق های گاو سر دیوارهای را خورد کرده

را اهالی کیف بپشتیبانی دمتری دلاور بویار گالیسی تا زوال آفتاب

از حصار های سست مدافعه نموده سپس بسوی کلیسای دیم عقب نشستند

و دوره آنرا با پرچین های چوبی پوشانیده آخرین مدافعان کیف حول

مقبره یاروسلاف گرد آمده و فردای آنروز تباه شدند خان مغول

بجان دمتری دلاور بخشود لیکن مادر شهرهای روس را بباد غارت داد

این تاراج سوم بسیار هولناک بود حتی مقبره ها را هم رعایت ننمودند

از کلیسای دیم امروزه جز چند پارچه کاشیکاری در موزه کیف باقی نیست

سنت صوفی و خانقاه کاتاکومب نیز بدست تاراج سپرده (۱۲۴۰)

ولینی و گالیسی باز میماند که حمله‌آورانشان از عهده مدافعه بر

نیامدند در آنوقت تمام روسیه بجز نوگورود و سرزمین شمال غرب زیر یوغ

تاتار گردن نهاد حمله‌وران یا مردند و یا گریختند صدها هزار

مرد باسارت کشانیده شدند زنان بویاران که هرگز کار کردن نمیدانستند

همواره در جامه های گرانبها مستور و با گردنبند های زرین و جواهر

آبدار مزین و در میان عمله‌های دیگر کار محاط بودند اکنون بکنیزی

در نزد مغولان و زنانشان تن درداده سنگ آسیاب بگردانیدند و

خوراک نخستشان را آماده میساختند

اگر علل خفی شکست کامل در این ملت دلیر جستجو شود

میران بعهد باستانی کار ازین حس تند گر شد ؟ اگر چه تاتاران

از نقطه نظر نظامی از روسها جلوتر بودند چه اینان مکرراً در یونان و

در مغرب زمین خویش را برضد جنگجوترین و متمدن‌ترین اقوام اروپا آزموده

بودند لیکن تاتاران از حیث عده تفوق بشگفتی داشتند : باتو

شاه نفرهای خویش با نصد هزار مرد جنگی را هر سو کشانید ثم —

این اردوی بزرگ بمثابه یک مرد یگانه رفتار کرده و توانست پشت سرهم

در دو شهای حکمداران یا جرگه‌های شهرها را نابود سازد که بنوبت و تدریج در مقابل

تیر بلای مغولان سینه سپر میکردند یعنی تاتاران مملکت روسیه را برخلاف منافع

خویش کاملاً تفرقه و نفاق دریافتند ۴ م – اگرچه روسان بفکر اتحاد و یگانگی

میفتادند ظهور ناگهانی یک اردوی مرکب از سواران مجال اقدام باقی نگذاشت

۴ م – وقتی که فرمانروایش بعهده باتو سپرده بود از مردش یک سرباز

جنگی بشمار میرفت لکن در روسیه اشراف و شهریان تنها اسلحه برمیگرفتند و

دهقانان که توده جمعیت را تشکیل میدادند بدون ابراز نگرانی مقاومت گردن

بحکم مرگ یا بزنجیر بندگی میسپردند ۵ م – روسها بیست یک قوم فرومایه

زبون نیفتادند چه تاتار و مغول بفرماندهی چنگیزخان در مشرق زمین

گوش عالمی را از آوازه نام خویش پر کرده بودند ایشان از فتوحات خویش

سرمست غرور گشته و بکاوش صیدی طعمه‌های تازه یافته و با تبعیت

گروهی از مغولان نیرو گرفته ایشان را همراه خویشتن در ممالک مغرب زمین

سرکشیدند

وقتی در پولونی و هنگری دیده شد که حکمداران کاتلیکی

دولتی و کرف گریزان فرار میسپردند تمام اروپا بهراس درافتاد

پاپ که حکمدار کاتلیکیش بپشتیبانی خواسته بود عالم مسیحیت را بسلاح

برگرفتن نخواند لوئی نهم خود را برای جهاد مهیا ساخت فردریک

دوم بصفت امپراطوری بحکمداران مغرب چنین نوشت :

«اینک زمان دیدن تن جسم و روح زار سید اکنون حکمداران

دلیری که بدانها تکیه داشتیم یا هم مردند و یا اسیری افتادند»

تاتاران مملکت هنگری را حصار داده جنگ لینیتز را در سیلزی

با حکمداران پولونی درانداختند و مدتی دراز در اولموتز (مراوی)

Moravie , Olmütz Liegnitz

بسبب مدافعه دلیرانه یاروسلاف و واتسلاو چکی باز ماندند و چون شنیدند

یک اردوی بزرگ بفرمان پادشاه بوهم و دوک اطریش و کارنتی نزدیک

میشود باز ایستادند خبر مرگ اوگتای امپراطور دوم تاتاران که در چین

درگذشت باتو را از تعقیب زمین باز پس خواند و آنگهی بعده

شورش قریب کاک آلان بحکم ضرورت روبکاهش میرفت و چه

آن سرزمین دشتهای وسیع و چراگاههای آسیا و اروپای شرقی را نداشت

باتو خویشتن را در مملکتی پرخم و پیچ و دارای برج و باروی بسیار دید

که مدافعینش جماعتی افزونتر بودند و بزرگزادگانی بیشتر داشتند

خلاصه آنکه سیل بلای مغول بر سر اقوام اسلاو فرو ریخت

مقارن این زمان باتو روی یکی از شاخه های ولگای

سفلی شهر آکتوبا را برافراشته (سرای) اش نام نهاد و این شهر

پایتخت تاتاران گردید در یک امپراطوری مقتدری بعنوان (اردوی زرین)

که از جبال اورال و بحر خزر تا مصبهای دانوب سایه بگسترد امپراطوری

مزبور نه تنها مسکن سکنای تاتار و مغول گردید که طعمه چند پس توده اقوام را

بنام خود نامیدند بل بقایایی از اقوام بیابانگرد مانند بجنگها و پولوتسی ها

و مخصوصاً اقوام ترک نیز در آن سکنی ورزیدند (اوگاهیها ؛ وقرقیزهای

امروزه ظاهراً از اعقاب همین بجنگها و پولوتسی هایند) اقوام ترک

گاهی هم چون تاتاران کنونی که ساکن قازان و حاج ترخانند دیگاهی

تکمیل یافته با اقوام فنلاندی مستقر در آنجا آمیختند امپراطوری وسیع و چنان

سرزمین روسیه را در جنوب و مشرق طوماروار پیچیده مدت دو قرن

در بند هراس و بندگیش نگاه داشت بر جانشین اول منکو خان یعنی

Nogaïs Aktouba Carinthie

Horde d'or

اوکتای و کیوک (کیوک) و مانگو (منکو) از طرف تمام
شاهزادگان مغول برگزیده شده عنوان سلطنتی (خان بزرگ) را بر خود
می بستند. احکام خان مغول در (اردوی زرین) نیز نافذ بود اما
در زمان حکمداری (خوبیلای) قوبیلای جانشین چهارم چنگیز
که سلطنت را غصب کرده در ملک چین نشیمن ساخت این رشته
تبعیت بالکل بگسیخت و (اردوی زرین) یک دولت مستقل
گردید. در هنگام سلطنت باتو نیرومندی و صفای تام یافت. باتو
در سنه ۱۲۵۵ درگذشت. جانشینانش دولت وی را تجزیه کردند
لیکن در قرن چهاردهم خان اوزبک از سرنو تمام قبایل خویش را
گرد آورده دوره دومی از رونق و شکوه بدو بخشید. تاتارانی
که به مذهب بت پرستی در روسیه آمده بودند مقارن سنه ۱۲۷۲
بدین اسلام گرویده در نشر آن کوتاهی نورزیدند

الکساندر نوسکی (۱۲۶۴ - ۱۲۵۲)

یاروسلاف سنوب لیپتسک بعد از مرگ برادرش یوری دوم حکمدار
بزرگ در سوسدال داخل گردیده بود. یاروسلاف (۱۲۳۸ - ۱۲۴۶)
ملک موروث را در یک وضع اسفناکی دریافت. شهرها و قصبات سوخته
مزارع و جاده ها از اجساد کشتگان مالامال بود. بازماندگان خود را
در جنگلها پنهان می‌نمودند. او گریختگان را بازخواند بتعمیرات پرداخت
باتو که در تخریب روسیه حسنی فروگذاری روا ندیده بود به یاروسلاف
اخطار کرد که بسرای تخت وی روی ولگا حاضر شده رسم بندگی
بجا آرد. باتو عنوان حکمدار بزرگ را بر او پسندیده اما بر سبیل توصیه اش

Nevsky Mangou Koutouk

گفت که شخصاً بدربار خان بزرگ شاهنشاه مغول برود که در سواحل
رود خانهٔ ساخالیان یا آمور اقامتگاه ساخته بود این تکلیف همان
پیمودن روسیه و آسیا بود. باری سلف ناچار در پیشگاه اوکتای
مالک الرقاب زمین ادب زانو بر زمین زده آلایش تهمتهائی را که
یک برادر روسی بر علیه او فرا برده بود از دامن بسترد و عنوان
حکمداری بزرگش یکبار دیگر مورد تصدیق واقع گردید هنگام بازگشت
از خستگی و گرسنگی در بیابان بمرد. هواداران جسد او را بولادیمیر
باز آوردند. پسرش اندره در سوسدالی بجای پدر نشست (۱۲۴۶-۱۲۵۲)

پسر دیگرش هم الکساندر در نوگورود بزرگ سلطنت میراند

این الکساندر هم دلیر بود هم مدبر. بیوتان او را یل
روسیه شمالی نام نهاد سپس بهتر از هر کس توانست ضرورت
جنس وضع ناگوار را برخود روا بیند. در جوانیش او را با
شمشیربران و جودان و اهالی سوئد و فنلاندیان نبرد آزمائی بینیم
نوگورودیان با اسکاندیناویان بر سر تصرفات خویش در نوا و خلیج
فنلاند کشمکش داشتند و چون ایشان روسیه را بکلرگری از
تبلیغات لاتین برمی‌انگیختند زان پادشاه از پاپ گرگوار نهم دستوری
گرفت تا ممالک را بجهاد برضد جمهوری بزرگ و بت پرستان بالتیک
که در سایه جمهوری میزیستند بخواند. ولیکن جهادی که از نوید بخشایش
هم بیگانه نباشد. دامادش بیرژر با یک سپاه از اسکاندیناویان
و فنلاندیان و خاج پرستان غرب فرماندهی لشکر را بعهده گرفته و
حمله بنوگورود را انجام داد: اگر میتوانی در جنگ بپای و ایرادان

که هم اکنون با بالدت تو در آمده ام ما روسها هم از طرف خویش

برای دفاع از دین ارتودکسی حاضر شده یک جهاد زبانی با جهاد لاتینی

تقابل ساختند الکساندر در سنت صوفی راز و نیاز بجا آورده تقدیس

سپیریدون اسقف بزرگ را دریافت و نطق مهیجی خطاب بجنگیان ایراد

نمود و دیگر مجال انتظار بودن از کمک سوئدانی را نداشت دبس باردوگاه .

سوئدیان سکتکی در ایژورا یکی از شعبه های جنوبی نوا هجوم برد و در

جنگ غالب آمده بلقب نوسکی ملقب گردید و بعدها در زمان سلطنت

پطر بزرگ فاتح دیگر سوئدیان بعنوان افتخاری یکی از

سن پترسبورغ تشریف یافته استخوانهایش بهمت امپراطور بزرگ در خانقاه

الکساندر نوسکی آسایش گرفت جنگ نوا در حلقه افسانه ها

کشیده شد یکی از روسای انگری مشاهده خویش را شب قبل از

جنگ با الکساندر چنین میگوید (که شبانه لنگرهای یک کشتی سحرآمیز را

دیدم و در توی آن دو مرد جنگی با لباسهای درخشان برنشسته بودند

یعنی بوریس و گلب که بکمک خویشاوند جوانشان میشتابیدند) قصص

دیگر نبردهای تن بتن را از قهرمانان روسی نگاهداری کرده اند مانند

گابریل ، سکیلاف نوگورودی ، ژاک پولوتسک هاباکس

که خیمه برژر را بزمین افکند وجود الکساندر نوسکی که بیک نیزه زدن

مهر خویش را در رخساره برژر نقش نمود الکساندر با وجود این کردار

درخشان نتوانست با اهالی نوگورود بسازد از کی ببه رخت خویش را

از نوگورود ~~شهر~~ بیرون کشیده به پره‌اسلاول ـ زالیسکی رفت

جمهوریخواهان مغرور بزودی از جلای وطن این کامل دوم

Ijora Spiridon

دست پشیمانی بهم سودند چه زیره خستگی ناپذیر شمشیرداران یعنی
دشمنان ارتدکسی ، شهر پسکوف یا مانند نوگرود را فرو گرفتند آلمانها
خراجی بر ورانها تا پیش نوگرود بستند قلعه کوپوریه را در فاصله های
نوگرود شرف بنوا ساختند و شهر روسی تسوف را در استونی
بتصرف درآورده تجار نوگرود را تا حدود سی ورست از استحکاماتش
غارت کردند در همین زمان قبایل چود و لیتوانی دهقانان
نوگرود را باسیری و چهارپایان شهرها را بغارت بردند تا عاقبت
الکساندر نوسکی را از خواهشهای اسقف بزرگ دل بمهر آمده آلمانها را
از کوپوریه و پس از پسکوف براند و ورانها و چودها را در صفوف
دشمنان شکست داده شش تن از بزرگزادگان شان را گرفتار ساخته
بسیاست سپرد جنگ در میان دو نژاد و دو کیش مختلف ببیداد و
خونریزی دراز کشید و حقوق مردمان را رعایتی نرفت پیش از
یکبار آلمانها و روسها سفرای یکدیگر را خون ریختند الکساندر نوسکی
بالاخره در روی یخهای دریاچه پیپوس با لشکر سران جنگ درانداخته
و چهارصد تن از بزرگزادگان المانی بکشت و پنجاه تن دیگر اسیر گرفته
و گروهی از چودها را قتل عام کرد این جنگ را جنگ یخها نام داده
داد اسرا را غرق در آهن دنبال خویش بکشانید با شکوه و جلال
بشهر اندر آمد (گراون ترب) رئیس روحانی چنین میدانست که الکساندر
مرواره های ریگا فرارسیده است و از دانمارک کمک طلبید
اما حکمدار نوگرود از رهائی پسکوف خشنود گشته سلسله صلح را

Tessof Vojanes Coporié

بجنبانید و چند ایالت را باز پس گرفته بمبادله اسیران رضا داد مقارن

این اوقات اینوسان چهارم از اخبار دروغین فریب خورده حکمنامه

خطاب بالکساندر [فرزند فداکار کلیسا] صادر نمود و او را و ترق

بخشید برانکه مدرس و باردیلف هنگام مرگ در (اردوی زرین) آورد

داشته است روی [نیاز] بندگی تخت پاپ نظر مقدس بساید دو کاردینال

نایب پاپ را بدو فرار آوردند (۱۲۵۱)

بعدالک این پل درباره رمیوس ونزادهین

ظاهر اسکالاهها و شمشیر بنان است که می بینیم در زیر پای

یک وحشی [ناک] فرنگی میخزد الکساندر زیرکی بخوبی فهمید که در مقابل ستمگری

و زورمندی مغولان هرگونه پافشاری جز دیوانگی نیست و هرگونه

غرور را قربان سروری نه. بالاتر در نتیجه بهادرن با ایشان مشت

با شمشیر زدن است و نتیجه اش خرابی روسیه. گرچه این رفتار

از بزرگزادگی دور ولی خردمندانه و مردمخواهانه بود. الکساندر

ممکن است بر زبان قوم خویش شاهنشاهی و نیزه بازی کند و برادر

برادرش اندره سوسدالی [تاکی تماند] که تنها بجبور بفرار گردید رعایای

خویش را به جهت انتقام اسکانیان درسپرد. حکمدار زرگرود تنها

کس بود از روسیه که استقلال خود را نگاهداشت اما میدانست

کرباتو نمیتواند تا ابد هم دست داری کند خان مغول مرد میگفت

«ا خداوند اقوام بسیار بفرمان من گذارده است آیا

تو تنها از حکم من سرخواهی پیچید اگر میخواهی زمینهایت از

دست نرود نزد من بیا شکوه و سربلندی سلطنت مرا تماشا کن»

پس الکساندر با برادر خود اندره بسرای رفتند ضمناً برادرش

بر سر حکومت نشین بزرگ ولادیمیر با عموی خویش راه مناقشه پیمود
با قوا اظهار کرد که شهرت شایستگی الکساندر بجا بوده و او را در
میان حکمداران روس ممتاز شناخته است سپس الکساندر دو برادر را
الحق بر شان وادار ساخت باردوی زرین بروند و ایشان در سال
۱۲۵۷ از آنجا برگشتند گیوک یکی را در تصرف ولادیمیر و دیگری را
در تصرف نوگورود برقرار داشته روسیه جنوبی و کیف را هم
بر قلمرو حکمرانیشان بیفزود .

سال ۱۲۶۰ کف نفس الکساندر و سیاست شکیبائی

زیرا در مقابل تاتاران بمعرض آزمون درآورد یعنی اولدچی
کرخان برکای تمشیت امور روسیه را بدو واگذارده بود چنین
توقع آغاز نهاد که نوگورود بسر شماری تن درداده خراج را بپردازد
وشهرهای نوا را در رام ساختن اهالی مختار نموده وانگاه چنین
امر خطرناکی که حقیقت شکل را بدو سپرد وقتی پوسادنیک نوگورود
در مجلس (وچه) برآن رای داد که ضعیفان باید از قانون زورمندان
تبعیت کنند جماعت فریاد شهای برکشید پوسادنیک را کشتند
حتی واسیلی پسر الکساندر بمخالفت پدر که برای مردمان آزاد
نوع بندگی ارمغان میآورد برخاسته نزد پسکوفیان برفت . باری
یک روح توانا در دربار میبایست تا از خشم عمومی نهراسیده اهالی
نوگورود را بپذیرش چنین ننگ و پستی بند دهد الکساندر پسر را
بند نهاده درباریانی را که بنافرمانیش برانگیخته بودند بمرگ یا بریدن
اعضا مجازات بخشید مجلس وچه چنین رای زد که زیر بار

خراج نباید رفت ولی ایلچیان مغول را با تحف و هدایا بازپس باید
فرستاد. بعدها تا شهرت گرفت که اردوی تاتاران نزدیک میشود
رنگ در روی کار برگشت والکساندر توانست مغولانرا خبر دهد
که نوگرودیها احصائیه سرشماری را گردن نهاده اند سپس باز
وقتی کارگذاران خان دست بکار شدند جماعت از سر نو برشوریدند
و حکمدار شب و روز از پاییدن شان ناگزیر آمد بویاران بیهوده شهرها را
باطاعت پند دادند حالت درشت صرفی جمع گشته گفتند
که در راه آزادی و شرافت مردن آماده اند الکساندر چنین وانمود
کرد که میخواهد با کسان خویش شهر را واهلیده بدست انتقام خان مغول
بسپارد این تهدید غرور و گردنکشی اهالیرا رام ساخت مغولان
و عمال شان شهرستی در دست گرفته توانستند که شهر بشهر و از
خانه بخانه رفته احصائیه سرشماری را بردارند کار از این نگذشت و
بویاران باز میتوانستند بثروت و رتبه خویش ببالند اما مردم ساده
شهری که انبهاترین مال خود یعنی شرافت ملی را از دست داده بودند.

(۱۲۶۰)

الکساندر در بیرون سالی نیز با عاملین گستاخ و خشن
خاصی روبرو گردید در ۱۲۶۲ ساکنین ولادیمیر و سوزدال و روستوف
بر تحصیلداران تاتاری بشوریدند. بسرزنش یاروسلاول شخصی از دین برگشته
مرتد بنام زوسیم را که سابقاً از گروه رهبان بوده و بعد مسلمانی غیور
شده بود بقتل آوردند لذا میبایستی منتظر تلافیهای سخت باشند
الکساندر (بر خان خود تر رسیده) با تحف و هدایا باردوی زرین فرا دوید واگرچه خود
خود نیز از کمک دادن نظامی بمغولان تن زده و خواسته بود

Zozime

لااقل ناخوش و نگرانی ذهنی رها کمتر بازی کند سیاستی این اگر
هم در تصفیه خاطر منولدن بکوشد. غریبتر آنکه تاریخ ادوار همواره
برگشتنهای حیثیات ملی روسیان برخی از افتخارات عظیمه مقارن اوقاتی
که الکساندر برای خواستگری و رزشگری بسرای سرفت اردوی
سرسالی با اردوی دگورود یکی شد. لو با هی پسرش دمتری شمشیرسوان
را شکست و شهر دوربات را بیرون تصرف کرد. خان برکای
الکساندر را جوشروانی همرفتار شد. توضیحاتش را کافی دانسته
از تدارکات یارمندانه اش معاف ساخت. اما تقریباً یک‌سالش
در دربار خود باز داشت. تدریجی الکساندر دیگر روبزوال مهرت
نگاه مراجعت پس از آنکه بولادیمیر رسید درگذشت. وقتی خبر مرگش
بپایتخت باز رسید سیریل اسقف ام البلاد از منبر اسم دینی فراغت
یافته رو به مهداران نموده گفت: «ای فرزندان گرامی من بدانید که
آفتاب زمین روسیه فرو رفت» جماعت بهانهای گریسته فریاد برآوردند
که (ما دیگر تباه شدیم) الکساندر سیاست بردبارانه خود را با حوادثی
بلایه در آمیخته آرامش و آسایشی در روسیه برقرار ساخته بود
بوسیله بقیه‌های خود بر دشمنان افزایش شرافت برای روسیه تحصیل کرده
روان مملکت را بنگاه فتور مادی و معنویش پرتوی از امیدواری
بر دمیده بود

نوع مغولی: نفوذ تاتاران در بساط روسیه

خانان مغول بعد از خراب کردن و رام ساختن روسیه هیچ نوع
تغییر و تبدیل سیاسی در اداره آن ندادند. هیئات و دوایر
و مجاری قضائی و رویه‌ای طبیعی را در هر ملک بحال خود باقی گذارده

خانان آلتره بزرگ نوسکی در سوزدال و خانان دانیل رومانوویچ
درگالیسی و ولینی را اخلاف بدگولود وارگ در نووگورود باز
سلطنتهای دیرینهٔ خویش برداشتند نوگرود تا است درامان
و با زخواهی حکمداران خویش مختار و سلسله‌های جنوب در منازعه
بر سر تخت و تاج کشمکش آزاد بمانند ممالک روس زیر بار مغول
رفتی بسر بردند که دول مسیحی بعد از مرور سه قرن در شبه جزیره
یونان و اسلاو زیر یوغ عثمانیان بهمان وضع دچار شدند
دست روسان از تصرفات خویش کوتاه نگردید زیرا غالبین
خانه بدوش در بیابانهای شرق و غرب سکنی ورزیده زمینهای
روسان را فرو گذاشتند روسان بمثابه همچنان هم از بی خویش
در پیشگاه سلطه و نفوذ خانان سر تسلیم فرود آوردند لیکن
غالبین درصدد تحمیل اخلاق و آداب و رسوم خویش بر مغلوبین
برنیامدند اگرچه باید دید تکالیف ایشان و روابطشان با
آنان در عهد بندگی در زیر یوغ مغول یا (تاتارشچینا) بر چه
سیاق بوده است

۵ ۱ – حکمداران روس خواه برای تسلیم مراتب فرمانبری و خواه
برای قبول حکمیت خانان در مناقشات فیمابین خودشان ناگزیر بوده باردوی
زرین بروند و چنانکه دیدیم نه تنها بایستی خان اردوی زرین را
دیدار کنند بل غالباً دربار خان بزرگ نیز در اقصای آسیا بسواحل
سلنگا یا آمور ضرورت می‌یافت و در اخبار روسای اردوهای مغولی
و تاتاری و تبتی و بخارائی وگاهی تا سفرای خلیفه بغداد و پاپ روم و

Tatarchtchina

و شاه دیگر تصادف رخ میداد خانان بزرگ و شاهزادگان این اقوام را
از دیدار یکدیگر خیره ساخته بهراس می افکندند منگوقاآن بسیار توقع
اظهار میشود تا ویرا بخداوندی روی زمین بشناسند زیرا «او وقتی
دنیا بشاهنشاهی برسد سلام دهد آرامش و آسایش روی زمین را
فرا خواهد گرفت اما در حالت رقت نه دریاهای ژرف و نه
کوههای سترگ پادشاه فرانسه را از خشم آوری من در پناه نخواهد
گرفت» کیف دهداری پادشاه فرانسه را بنام باج و خراج بندگی داری
بجلوداران آسیا و روسیه فرا نموده بگفت «او کس سفیر ستم تا آنها را
برای اقناع شما فرا آورند» رونوبل بکدام تکیه بیهودگی
دهراس پادشاه فرانسه شاهرا بر امان حرایش یکرای ساخت
مسافرت بار دوم بزرگ در واقع هم بسیار هول انگیز بود
خطوط راه جز در بیابانها یا در ممالک وادانهای سابق
که اقوام تاتارش بصحاری بیابان مبدل ساخته بودند گذر داشت
رونده گان این طریق کمتر باز میگشتند پلان کارپن فرستاده
پاپ اینوسان چهارم در صحاری قرقیز استخوانهای خشکیده را
از پیادران یاروسلاف بدبخت که از تشنگی و بی آبی درش زار
جان سپرده بودند دیده است پلان کارپن دربار باتو را در روی ولگا
چنین شرح میدهد «گویند باتو درخشان و پرشکار است اردوش
ششصد هزار مرد جنگی دارد که یکصد و پنجاه هزارش تاتار و چهارصد و پنجاه هزار
دیگر از بیگانگان مسیحی و بت پرستند یک روز جمعه در هفته بعدش
ما را برای خیمه اش در میان دو آتش افروخته رهبری کردند زیرا

تاتاران بر آنند که آتش همه چیز را پاکی داده و قوت هر زهر پنهان را
باز بگیرد. سپس وادار شدیم چندین بار سر بسیار فرود آورده در خیمه
اندر آییم بی آنکه آستانه اش زیر پی بساییم. باتو با یکی از زنان
خویش بر تخت برآمده بود. برادران و فرزندان و بزرگان تاتار
بر روی نیمکتها جا داشتند. سایر حضار مجلس - مردان در سمت راست
و زنان در سمت چپ - بر زمین نشسته بودند. خان و بزرگان دربارش
گاه بگاه اقداح زرین و سیمین را بگردش درآورده بیک جرعه تهی میساختند
نوازندگان سازهای خوشایند می نواختند. رنگ روی باتو جاندار
است. در روابط با کسان خویش مهربانی میورزد اما همه از وی
میترسند." دربار خان بزرگ باشکوه تر هم بوده. پلان کارپین
در آنجا یک زرگر روسی بنام کوزما بازیافته که مهر و زرگری گیوک یا گایوک
میکرده. و روبروکیس هم یک زرگر پاریسی بنام گیوم را بازشناخته است.
برای نیل بمقصود را چه در دربار باتو و چه در دربار خان بزرگ
صرف پول زیاد لازم بود. ابتدا پیشکش به شاهزادگان
تاتار و زنهای ایشان و خاصه زنان و مادر خان را بتقدیم هدایا
دل بدست آورد. حکام روسی که بدین محکمه بهراس رو می‌نهادند
در گیرودار دسایس و مفاسد گرفتار میشدند. اکثر اوقات مراسلین سر و جان را
هم در راه دعوی میباختند. دشمنان خطرناک ایشان در دربار تاتاری
نه خود چنگیزیان بل روسیان یعنی رقیبان و حاسدان بودند. داستان

Rubruquis, Koun

حکمداران روس در اردوی مغول بسیار جمع میباشند چنین است
که میشل حکمدار چرنیگوف در سال ۱۲۴۶ در اردوی سرای و میشل
حکمدار توِر در ۱۳۱۹ تباه گردیدند یکی بدست دومان
مرتد بقتل رسید و دیگری بدست رومانتس مرتد. [illegible] و این
شاهزاده اخیر بالگزنش حکمدار بزرگ مسکو و در جلو چشم او مرگ
اسی گفت

۵- مغولها مجبور پرداخت یک خراج سرشمار بودند که بر درویش
توانگر و درویش هر دو گرانباری یکسانی داشت. ادای مالیات
یا باقساط نقدینه و یا بتسلیم پوست حیوانات صورت میگرفت. بک بیکه
از عهده پرداخت بر نمیامدند بغلامی و بندگی گردن مینهادند. خانان ابتدا
این عوارض را بتجار خیوه اجاره داده و ایشان در وصول آن
سختگیری زیاد بکار میبردند. خانان عمال برتر و بالاتری مسمی به باسکاک
را قوه کافی سپرده بحمایت تجار مزبور برگماشته بودند. فراخورهای تعدیات
اجاره داران چندین بار مردم را بر آنان بشورانید: مانند
شورش سوزدال در ۱۲۶۲ و شورش کورسک در ۱۲۸۴ و شورش
[illegible] در ۱۳۱۸ و شورش توِر در ۱۳۲۷ که با کنیس شهری شاوکال
باسکاک را کشته و تلفیهای هولناکی از خان مغول دیدند. بعدها
حکمداران مسکو مالیات بالمقاطعه را تنها نه از رعایای خویش بل
از ممالک همسایه نیز جمع آوری کردند. یعنی اجاره داری کل را از استیلا
کنندگان پذیرفتند و همین هم بادی ثروت و قدرت ایشان گردید

Chevkal Romanetz Doman

۴ – مغلوبین علاوه بر باج و خراج یک نوع مالیات جسمانی یعنی
وظیفهٔ نظامی هم بخداوندان خویش ادا میکردند در عهد هونها و آوارها
آنچه بنظر میرسد مردمان اسلاوگوت در جلو اردوهای آسیائی
برسم پیش قراولی روانه بوده نهضت لگام شکاری (بایان) را
داشتند در قرن سیزدهم حکمداران روس سپاهیانی زنده و
بُرزه پیاده نظامی محکم برای مغولان تهیه کرده و در لشکر ایشان
برسر درویشهای خود وکت میکردند چنین است که در ۱۲۷۶
پرنس سیتوف دگلب بیه لوزرسک ، فئودور یارسلاویل و
آندره گرودتس جمعاً لشکر قاآن را در جنگ با اقوام قفقاز یاری
کرده و دوادکوف پایتخت یاسها را در داغستان بقتل و غارت
در سپردند مغولان ایشانرا از غنایم با بخشش تمام بهره می بخشیدند
پس حکمداران در جنگ برضد یک بیگانه جو مرسوم بلاکاهس
شرکت جستند و او پیش از جنگ پشتیبانی و پاسبانی خوک بجگال
پرداخته و پس بلغارستان دانوبی را برمغولان شورانیده بود
روش اختلاف برنوهاک در آشوبهای داخلی روسیه دیگر
برسوائی میکشید چه مغولانرا برضد هموطنان خویش برانگیخته
و در جنگها با ایشان یار میشدند مثلا شاهزاده آندره پسر الکساندر
نوسکی در ۱۲۸۱ برسر ولادیمیر و سوزدال و موروم و مسکو و
پره یاسلاول با برادر بهتر خویش بستیزه برخاسته و بهمدستی مغولان
ولایات مزبور را بیک. بکشتار و یغما داد و چیزی را در یک
حوت کلیساها و خانقاهها (زنان) یارستند آمد و در ۱۲۸۷ حکمداران

Dédiakof   Lakanas   Baïan

سکو و سه سال شرعگی بر ضد توه رز را اداره نموده در

۱۲۸۴ دوش اولکوچ بسر زبان کورساک حکومت میراند یکی از

دوش موسوم ماولگ دیگری را بنام خان مغول بکشت . لدعوم

رقیب و سرکی سران اخلاق را خان ناهی آورد که تحقیق و

فرمانگی عمومی در سال نه برتان هم راه یافت شد در همین وقت

فوق الذکر کسیکه تر ملت انتیرا هدف میزد اولگ قائل

نیست بل سوبا و سلف مقبول است . زیرا سگرینه نگاره رفتار

نامدبرانه اوست که خشم خان مغول را سوی خویش متوجه ساخته است ؟

۴ — بس شاهزاده بدسیرتی خان مغول و صدور یرلیغ سهرات

تخت حکمداری برآید حتی اهالی سرزور نوگورود نیز در سال

۱۲۰۴ حکمدار خویش را از سلطنت برکنار کرده گفتند :

« درست است که ما میشل را بحکمداری برگزیده‌ایم اما شریکه

او یرلیغ خان را بما نشان دهد »

۵ — بس دولت روسی را یارا نبود که بدون تحصیل رخصت [از خان مغول]

در جنگی اقدام کند مثلاً در ۱۲۶۹ نوگورودها اجازه خواستند

تا بشهر ره ول یورش برند در ۱۳۰۴ در انجمن ترک

از شاهزادگان روس با حضور ماکزیم رئیس روحانی فرمانی از توختای

قاان خوانده شد که وی حکمداران را از همراه داشتن منافات

و مخالفت کردن بر ترکهای خویش امر میفرمود و اراده خان مغول

بر استقرار صلح در حکومت نشین بزرگ قرار گرفته بود سفرای

مغول بروقت نامه‌ای از اختیارداران خویش فرا میآوردند حکمداران

روس میبایست پا پیاده در جلو شان حاضر گشته نماز درآیند و زیر انداز

های گرانبها زیر پاشان گسترانیده کاسه‌ای پر از مسکوکات زرین

پیش برند پس بزانو درآمده بخواندن یرلیغ گوش فرا دهند

۵ — تاتاران پس از بنده ساختن روسان بدلی و دلاوری ایشان را

در خور تقدیر شناختند با حکمداران روس از راه ازدواج

وصلت و خویشاوندی کردند در ۱۲۷۲ گلب حکمدار بیلوزرسک

زنی از خانواده خان بنکاح خود درآورد و این زن قبل از وقت

[illegible] مسیحی داشت نیز فئودور حکمدار ریازان بدامادی خان

نوگاییس سرافراز گردید خان مزبور در شهر سرای قصری برای

اقامت زن و شوهر تخصیص داد در ۱۳۱۸ یوری حکمدار بزرگ

همشیره خان اوزبک مسماة بکونچاکا را ترویج نمود این زن

هم بعد از اجرای غسل تعمید نام تازه (آگات) را بخود

گرفت در اواخر قرن چهاردهم مردم تاتار دیگر چوپانان و نخست

و دشت صحاری نبودند ایشان با اقوام مسکن در روش دیرینه تر

از خویش درآمیخته در روی خرابه های بلاد کهنه خود برافراخته

بودند شهرهای دیگری برپا ساختند مانند شهر کریم در

شبه جزیره کریمه بلاد و تاتاران و حاجی‌ترخان و سرای . [illegible]

برای تجارت و فرهنگ ذوقی و رغبتی پیدا نموده شعرا ایرا که

در مدح ایشان و تعریف جنگهای ایشان اشعار و سرودها میپرداختند بخوبی

نیکو ساختند [illegible] ادب شناسی و بزرگواری هم میزدند

Krym — agathe — Kontchaka

درمیان کنیازهای روس و مورزاهای تاتار یعنی طبقات اشرافی
دو سرزمین باهم تفاوت مذهبی یک قسم نزدیکی حاصل آمد

رشد ملی روس از نوع تاتار آن تأثیری نپذیرفته است
که مورخین روسی در حد وحشت آن همرای و متفق هستند
کارامزین و کستماروف چنین پنداشته اند که تأثیر زور
بسیار عمده بوده است مارکوس اولین میگوید لا شاید خصلت
ملی ما امروز روزهم لکه هائی نشان بدهد که از وحشیگری مغول
آبشخور دارد. بالعکس سولویف را عقیده براینست که بیابان
گردان مزبور اگرهم اجرای نفوذی کرده باشند بپایه همان
جنگلها و پرورشی هم بوده است. بستوژف ریومین حدس قوی
میزند که این تأثیر بویژه در اداره مالی و تجهیزات لشگری
اجرا شده است چه از یکطرف تاتاران مالیات سرشماری را
معمول ساختند که در نظامات مالی روسیه باقیست از طرف
دیگر مغولین را میل طبیعی بر آن داشت که با اهالی تسلیحات
غالبین مسلح شوند. شاهزادگان روس و مغول تحدیداً یک طبقه
ممتاز نظامی تشکیل داده و پس بعد از تبارداران غرب جدا
گردیده. اگرچه نجبای روس در قرن دوازدهم بیش طبقه غربی
منسوب بوده بنابر اقوال مختلفه جنگیان دانیال حکمدار گالیسی
با سبک شرقی تجهیزات خویش لشگریان و اسلحه شان را بحرکت
انداختند. رکاب کوتاه، زین بلند، خفتان دراز

Knazes — Mourzas شاید همان (میرزا) باشد

دستار ترکی زیوردار ، شمشیر و خنجر کمر ، کلاه و ترکش برادر زیر جنس است

کسوت سلطانی یک شاهزاده روسی در قرنها بوده .

لیکن بسیاری از خصوصیات هستند هر اندازه که آنها را

ثمرهٔ استیلای مغول بپنداریم باز بهتر و نیکوتر آنرا میتوانیم

محصول وجنات اهلدی یا پیروی از سبک بیزانسیان بدانیم

و اگر حکمداران روس در پی تحصیل اختیار مطلق میبودند نه اینست

که از خانان بزرگ تعلیم گرفته اند بل بدان سبب است که فکر

حکومت مطلقه از قسطنطنیه بمملکت روسیان اندر آمده و

در آنجا رو بتکامل نهاده است و کسیکه بپیکره و تمثال شهنشاهی

بشمار رفته است رئیس جوانان آسیائی نیست بل امپراطور رومی

تزارگراد میباشد و نیز اگر از این دوره بعد سیاست

مرگ و سایر کیفرهای جسمانی در قوانین جزائی روس بجریان

افتاده و معمول بوده است تنها نه بتقلید و پیروی از تاتاران

میباشد بل بسبب نفوذ قوانین بیزانس و غلبه روزافزون مساوی

آنهاست بر حقوق و قوانین قدیم یاروسلاف . لدوم اشکنجه‌گران

و تازیانه زدن و بریدن اعضا و سوزانیدن جسم و غیره در قوانین

بیزانس باستانی پذیرفته شده اند هر چند که رسوم مغولی نیز از

آنها بیگانه نباشد گوشه‌گیری و پرده‌نشینی زنان در روسیه قدیم جاری و

هست بلکه بیزانی صفاتافته است (ترم) روسی مسلماً از

(ژینسه) یونانی سرچشمه دارد نه از حرم شرقی . و اگهی

Gynécée :, Terem

زنان تاتاری پیش از اسلام گرویدن بمولدان علی الظاهر در حرم نمی‌زیستند

اگر روسها با البسه درازشان و داب شرقیشان در حوزه قرن هفدهم

بنظر میایند باید بخاطر آورد که فرانسویان و ایتالیائیان قرن یازدهم

نیز در جامه پوشی همان ذوق را بکار داشتند فرقی که هست

اینست که داب جامه پوشی در فرانسه رو بتکامل گذارد ولی

روسیه از سایر قسمتهای اروپا جدا ماند و طرز لباس پوشی نیز در آن

مملکت پابرجا ماند

از نقطه نظر اجتماعی آنچه ظاهر است دو نوع قیافه روسی

تا زمان استیلای تاتار رشته میگشاید: یکی قیافه (اجوفی)

یا جماعت سیاه کنایه از جماعت پست و دیگری قیافه کرسمانی

برای تمیز از دهقانان یعنی مردم ایدال سیمی که در رسوم مغولان

دوری جسته اند گر اینکه رسوم مزبور لحظه چند نزد اشراف

روسیه روی تبدیل دیده باشد رسیدیم بآمیزش خونهای روسی

و تاتاری آنهم درجه‌ای بسیار ضعیف دارد. راست است که

اشراف و نجبای هردو قوم ازدواجهائی بعمل آوردند و چند تن

از مرزداریهای تاتار تبدیل مذهب کرده در سلک شاهزادگان روس

درآمده اند لکن توده های هر دو قوم از یکدیگر بیگانه مانده اند

چنانکه دهقانان تاتاری درس زبان روسی شدن آغاز کرده اند و

ولایات تاتاری هم مایل بمسیحیت گردیده اند اما بر خلاف ایشان مردم

تاتاری خود باقی میباشند

یوغ مغول اگر نفوذی در ریشه ملی روسیه داشته است نفوذ غیر مستقیم بوده:

چهارم – روسیه را از غرب جدا کرده و در حلقه تابعیت سیاسی آسیا

گرفتار ساخته و نیمه بدوی بربریش را در آن مملکت ادامه داده است

که فرورفتگیش نسبت بملل اروپائی بیش از پیش آشکار میگردد:

بعبارت دیگر اگر روسهای قرن پنجم با مغربیان تفاوت

دارند از آن سبب است که آنان در همان نقطه ابتدائیه حرکت

باقی مانده اند. پنجم – کشورستانی تاتار باز بطور غیر مستقیم

با استقرار سلطنت مطلقه سازگار آمده است. چه حکمداران

مسکوی که از جهة آرامش عمومی و دریافت مالیات در برابر

خان مغول مسئول بودند بآسانی توانسته اند قلم بطلان بر

استقلال شهرها و مقاومت حکمداران کم زورتر و دغلگری بویاران

و امتیازات دهقانان آزاد فرو کشند. نباید از یاد برد که بالکلیه

در جمعاوری مالیات نظارت داشته و در موقع لزوم مأمورین وصول را

پشتیبانی مینمودند. از آنجا که تاتاران نسبت بحکمداران بزرگ رعایتی داشتند

هر لحظه جانش در خطر هلاکت بود او نیز نسبت برعایای خود مدارا نداشت

رعب مغول در دل روسها فرو نشسته. اشراف زیر سایه حکمدار رخت برده

و دهقانان در دست صاحبان تیول در آویخته بودند. کار از این بگذرد

حکمداران مسکو عنوان پست (احد تحصیلداران خان) را بر خود پسندیده

و بهمین سبب شاهانی با اقتدار گشتند. بلاشک حکومت شیوه‌های روسی

عاقبت در حیز تابعیت سلطه و نفوذی در آمدند و ممکن هم بود آنکار روسی

بهنجار اتحاد فرانسوی انجام نگیرد مغول انگیزه رشته اختیارات محلی
و امتیازات شهرها و حقوق رعایا درهم گسلد لیکن استبدادی
مغول تخم آزادی سیاسی را برافکند میتوان همداستانی با والاس
چنین گفت: «نخستین قاعده روسیه هدف سیاسی خانان مغول
بوده نه اعقاب رومان اولیس»
۹۴ - کشورستانی مغول یک نتیجه نامستقیم سومی هم در روسیه ببار آورد و آن هم
ازدیاد قدرت و ثروت کلیسا است. هرچند در داستانهای مقدس
عذاب و شکنجه دادن برخی از شاهزادگان روس بدست تاتار ذکر
میشود ولی تاتاران برخلاف این قصه هرگز نامتعصب بودند روبرکیس
در حضور منگو قاآن (مانگو) خان بزرگ مغول، کسانی را از مسلمانان
و نصارا و شامانها در اجرای مراسم ادیان خود دیده است. گیوک
یک کلیسای کوچک مسیحی نزدیک بقصر خود داشت و [illegible] منظماً
در جشنهای (پاک) حضور بهمرسانید خانسرای در ۱۲۶۱ برپا شدن
یک کلیسا و یک خلیفه نشین ارتودوکسی را در پایتخت خود اجازه داد
مغولان از روی تعصب با اسقف و رهبانان کینه نورزیدند خانهای
تاتار بسوق یک حس عقل سیاسی مانند سلاطین استانبول فهمیدند که
این زمره برای تحریک مردم یا برای تسکین ایشان بهترین آلتند
تا اوایل صدارت کشورگشائی برطرف گردید خانان مغول با زمره روحانیون
ملل راه مدارا سپردند و کشیشان و راهبان را از مالیات سرشماری معاف
ساختند در اردوی زرین ایشانرا بخوبی پذیرا گشتند و شفاعتشانرا

wallace

ترتیب اثر دادند . اختلافات روحانیون ارتودوکسی را حل و
صلح و صلاح را در کلیسا برقرار نمودند . همچنانکه کلیسا را حکومت تحمل کرده
در ۱۳۱۳ خان ازبک بخواهش پطر اسقف ام البلاد مسکو
تمام امتیازات کلیسا را تصدیق و دست اندازی در اموال کلیسا را
غدغن نمود « منشور خانی چنین نوشته شد که این اموال مقدس
و محترمند . چه ارگانی میباشند که نماز و دعاشان جان ما را
از حوادث رهائی داده و قشون ما را نیرو میبخشد » حق قضا و عدالت
رسماً برای کلیسا شناخته شد و هرگونه تعدیات سیاست
ترک جرائم بدید . بهمین سبب است که صوامع از حیث عدت
و ثروت رو بترقی نهادند . جمعیت آنها زیاد گردید . چه در سال
پناهگاهها از همه مطمئن‌تر بودند . دهقانان و خدمتگزاران روز بروز
بر شماره میافزودند : زیرا حمایت کلیسا از همه مؤثرتر بشمار میرفت
موقوفات اراضی از همه سو چون باران عطایا باریدن گرفت بطوریکه در
سال هزارم میلادی در مغرب . املاک و ثروت روحانیت از همین
زمان در روسیه بنظم و نسق در آمده . خواه از عوائد و خزینه از
سرمایه‌ها گردید که سلاطین روس بیش از یکبار در هنگام بحرانهای
ملی ازین سرچشمه آب برگرفتند . و کلیسا همواره حتی در موقع
ضعف خویش برای استقرار توحید و سلطه مطلقه بذل مساعی مینمود
وقتی باوج اقتدار پا گذارد باز درین راه از خدمتگزاری کوتاه
نیامد . اسقف ام البلاد مسکو علی الدوام بهترین شرکاء حکمداران

بزرگ مانده

فصل یازدهم

لیتوانیان : تسخیر روسیه غربی (۱۲۴۰ - ۱۳۴۰)

لیتوانیان : تسخیر میندوگ (۱۲۶۳ - ۱۲۴۰) تسخیر ژدی‌مین

(۱۳۴۰ - ۱۳۱۵) تسخیر اولگرد (۱۳۷۷ - ۱۳۴۵) - ژاژیلل

: اتحاد لیتوانی و لهستان (۱۳۸۶) - حکمدار بزرگ ویتوت (

(۱۴۳۰-۱۳۹۲) : جنگ ورسکلا (۱۳۹۹) جنگ تاننبرگ (۱۴۱۰)

لیتوانیان : تسخیر میندوگ (۱۲۶۳-۱۲۴۰)

تسخیر ژدی‌مین (۱۳۴۰ - ۱۳۱۵) و تسخیر اولگرد (۱۳۷۷ - ۱۳۴۵)

دست کشورگشائی آلمانها دیگر در مقابل لیتوانیان بدار شده [?]
و پروسها و کورسها و سمگالیها و لتونها همراه در پنجه اسارت
شوالیگان توتونی و همراه در چنگال رفیق شمشیرداران درافتاده
بودند تنها دولت اراضی بینی ژمودان و لیتوانیان
مطلق در جنگلهای پیچ و خم و نیزارهای مینوس [?] استقلال سربلندانه
و وحدت‌گی [?] ابتدائی خود را با خداوندان قدیم خویش محفوظ داشتند یکی از
یک حدیث روسی چنین برمیآید که ایشان نیز سابقاً با جلداران [?]
روسها برده اند و روسها این دولت درویش دمیوا [?] خراج از
نوع جاروب و ترکش نگرفته اند ژمودها و لیتوانیان مانند ابلدوان [?]
کس مجزا شده بودند برمقابل رقیب چشم یکدیگر. هرچند بارها
از جنگلهای خویش بیرون تاخته کشورگزاران و اسب تازان سرزمین
روسیه را جولانگاه ایلغار خود ساختند باهم تفصیل بازجدال

Jmoudes , Korses , Prusses

خطرناک نبودند این قوم کهنسال آرین از تأثیرات اروپائی

دیگرگون نشده و یک طبقه روحانی بنام وآدروت از آسیا حفظ نموده‌اند

که کریوت‌ها مافوق آن قرار گرفته و رئیس کریوت‌ها

بعنوان (کریو - کریوتیتو) روحانی بزرگ همه ملت بشمار می‌آمد

معبود ایشان (پرکون) خداوند تندر بود شبیه به (پرون)

روسها. و زنیچ یعنی آتش مقدس همواره در جلو مجسمه خداوند

مشتعل بود. ایشان کاهنه‌ها و (ولدا) های وحشی چون

(بیروتا) داشتند. بیروتا (بیرونتا) را (کستو) نامی در ربوده و با وی

همبستر گشت و از او فرزندی بنام (ویتوت) بزرگ بوجود آمد. باری

هنگام آن فرا رسید که لیتوانیان هم بکردار (پروسها) و (لتونها)

دست بتباهی سپرده شوند مگر آنکه برای مقاومت در جلو آلمانها

دست یگانگی بهم داده باشند. جنگ مهاجمین کشورهای مجاوره

نیز در رسید وحدت و پیوندی تازه فراز آوردند. یک وحشی

چیره کار بنام (مندوگ) در آغاز قرن سیزدهم وحدت

ملی لیتوانی را بمثال کلوویس بوسیله کشتار شاهزادگان ایجاد

نمود. چنانکه در قصص مذکور است او بکشتن برادران و برادر

زادگان خود دست نهاده بازماندگان را از مملکت بیرون کرده

و در زمین لیتوانی تنها سر خود سلطنت راند.

Krive-Krivéito, Krivites, Vaïdelotes

Kestout, Birouta, Velledas Znitch Perkoun

Mindvog Vitot

بی‌باک
سپس جنگهای جنگوار خودرا بر ضد حکومت شهنشاهی روی که بسبب
استقلای سنرل روس و ناتوان شده بوده بکار برده (گرودنو)
و نوگرودوک را بقبضه تصرف درآورد خوشبختانه در روسیه
غربی دو مرد بزرگ سلطنت میراندند: الکساندر نوسکی
و دانیل ولینی. میندوگ از یک سمت دراماج تهدید
آلمان و از سمت دیگر در خطر تهدید شمشیرداران لیونی
واقع گشته ناچار دست بدامان پاپ شد تا آئین کاتولیکی
درآمد نماینده پاپ ولند مستر نظام توتونی تاج
کوکبه درخشان مرکب از شوالیگان بشهر گردنو درآمدند میندوگ
همراهی زن خویش با حضور جم غفیری از سکنه تعمید
یافته رسماً بپادشاهی لیتوانی برداشته شد (۱۲۵۲)
و چون فتنه بنشست و خطر برخاست و راه بصفا گردید اوهم
نقش روم را از یاد فرو سترد همکیشان تازه‌اش نیز با او دراه
مدارا نمیرفتند از روی نافرمانی کشور زمودها را بشمشیرداران
واگذاشت پس از خشمناکی رهایی جستم ازبرش تاکی
به الیوس) شورکت جسته تعمید خودرا واشست دست کوکی
قدیم را باز روی کار آورد و (ناروی) را در حصار گرفته
زمینهای نظام توتونی را بدست ~~[illegible]~~ ولندمستر را
بشکسته درهم کوفت. اما زن یکی از شاهزادگان اکرم

Mazovie Lives

به دومون را ربوده با آن زن مزاوجت کرد شاهزاده
مزبور بسرای دیرکلیسی نشسته وی را بکشت (۱۲۶۴)
پس از چندی از آنجا گریخته نزد لیتوانیان برفت و ایشان
او را بامارت خود برداشتند و او ملکش مسیحی
گروه لیتوانیان را برضد هموطنان بت‌پرست خود بجد
تمام مدافعه نمود تا هنگام مرگ در کلیسای ارتدکسیه بخاک
سپرده شد. (وی‌شل) پسر میندوگ در ابتدای مسیحیت خود
غیرت مشتعلی بخرج داده راهب گردیده بود چون از کشته شدن
پدرش خبردار گشت لباس را دور افکند با دسته‌ای جنگی
خونریزها در گرفت لیتوانی در کشمکشهای اخلاف میندوگ با سایر
شاهزادگانی که بر سیادت ایشان تن در نمیدادند بهرج و مرج افتاد
تا عاقبت بفعالیت و جدیت ژدی مین مؤسس واقعی قدرت
در کشور مزبور تمرکز یافت گرد (۱۳۱۵ - ۱۳۴۰) این جلادار
ضعف و تفرقه در روسیه غربی را مغتنم داشته تسخیر چرنیکوف و روسی
و ولادیمیر را بر متصرفات پیشینیان خود بیفزود که عبارت بودند از گرودنو
پینسک، برست، پولوتسک. در روی رودخانه ایرپن روسها را
شکست داد با وجودیکه بیاری‌مندی اردوئی از تاتاران منگی بودند (۱۳۲۱)
لکن معلوم نیست شهر کیف در چه سالی بتصرف وی درآمد چه هرج
و مرج و بینظمی عمومی این واقعه خاطرنشان مشهود نیفتاد معذالک

Gédimine Voïchel

Dovmont

پایتخت کهنسال روسیه تا چهار صد سال بعد یعنی تا زمان الکسی
رومانوف زیر دست اجنبیان بماند جمعیت روسها از روی دلخواه
این خداوند نو را خریدار شده که آنها را از یوغ سنگین سوئدن
و جنگهای داخلی روزافزون رهائی میبخشید و چون اختلافات
داخلی و حقوق روحانیت ارتودوکس را گرامی میشمرد علی الاطلاق
بعد از آن بسیاری از شهرها باختیار خویش دروازه‌ها را بر روی رژی‌ها
بگشودند رژی‌ها در صدد برآمد فتوحات خود را تشریف
قانونی دهد این بود که با خاندان سن ولادیمیر وصلت کرده
فرزندان خود را دستوری داد تا بآئین ارتودوکسی درآیند
و بفرمود تا کلیساهای زیبائی در ایالتهای او ویلنا
و نوگورودک بساختند در طرف دنبال از جنگ با دشمنان هرلاک
نژاد خویش بین کشیشان جنگی بروس و لیونی فراغت نیافت
او نیز مانند گدیمینوگ نامه‌ای به پاپ وقت ژان XXII راجع
کند و بیان مقصود را چنین طرح نمود که میخواهد استقلال خود را
نگاهدارد و بحضرت نجات از دین درست آماده میباشد و فرانسیسکنها
و دومینیکنها گرداگردش را فرا گرفته‌اند و او تعلیم طریقتشان را
آزادی تام بخشیده است و نیز حاضر است پاپ را رئیس کل کلیسا
بشناسد بشرط آنکه پاپ از خودکاریهای آلمانها جلوگیری نماید
پاپ فرانسه بارقمی اسقف آله و دو نفر راهب بوی را
برسالت نزد وی فرستاد در همین حیث و بیث جملات
Puy , Bernard , Alais , Barthelemy

جیده تورتونیک ها عقبش ساخته و او با تحاف سفرای
روم را از خود براند و پایتخت خود را بشهر ویلنا واقع در روی
ویلیا فرا برد. هنوز خرابه هائی که در بلندی مشرف بقلعه برور
دیده میشود از قصر سلطنتی اوست. و او بوسیله مصونیت
صنعتگران و پیشه وران آلمانی را به پایتخت کشانید. همان حقوق
مدنی ریگا و شهرهای هانسه آتیک را به ایشان بخشید. یک
محله روسی نیز در پایتخت تشکیل یافت. وقتی در گذشت
بهمان آئین بت پرستی بخاکش سپردند یعنی نعشش را
با اسب جنگی و سگ و چنگ پرش را نکشیده سوزانیدند.

بعد از مرگ وی فرزندانش اولگرد و کستوت
دوتن از برادرانرا که سهمهائی از پدر داشتند از مملکت راندند
و بشراکت همدیگر در دولت واحد لیتوانی سلطنت کردند.
اولگرد نوگورود بزرگ را تجاوزی وحشتی برشمرد زیرا یکی از برادرانش
بر آنجا گرچه در روی قتول دیده بود او آن سرزمین را بزیر پای
خرابی در سپرده و ولادیک آنجا یعنی سبب جنگ را هلاک ساخت
ممالک خود را در شرق و غرب سرو صورتی داده و تشک و
موهیلف و بریانسک و نوگورود سوریکی و کامنتس و پودولی
را بگشود. بدین ترتیب لیتوانیا حداقل تمام حوزه دنیپر گرفت
در روی دریای سیاه این مصب رودخانه بزرگ و مصب دنیپر بنای
قرار استوار نهاد. رفتار اولگرد با جمهوری پسکوف گاه از روی
دشمنی و گاه از روی دوستی بود. کستوت برخلاف تاتارها از لگرد

Kestout Olgerd

حمایت کرد ، فرزند خود آندره را بحکومت آنجا فرستاد وقتی دیگر هم
بازرگانان پسکوف را توقیف نموده دهکده‌هایش را تاخت و تاز
گرفت لیتوانیان بپیروی [illegible] در آمده و در حق
مذهب ارتدوکسی ستم روا داشته کلیساهای یونانی را کلیساهای
لاتینی تبدیل کردند اولگرد با سیمئون مجلل علمدار بزرگ
مسکو نزدیک شده با وجود سرسختی ژولیان شاهزاده خانم
(تور) را بحباله نکاح درآورد در حکومت جانشینان سیمئون
سه بار اردوهای لیتوانی راه مسکو را پیش گرفتند اگر
موانعی که لیتوانیان در نظام دوگانه زرهانی در جلوش
برپا بید اشتند در میان نبود شاید اولگرد بتسخیر تمام روسیه
شرقی موفق میگشت در ۱۳۶۸ اردوهای مغول را که
در دشت پرسفلی دست یاراج کرده بودند تباه ساخت
ولی تباهکارتر از همه جنگیان تخریب جز نوروس را در کیف
بحد کمال رسانید

ژاژلون ۱ – اتحاد لیتوانی با پولونی
(۱۳۶۸)

اولگرد با وجودیکه توحید لیتوانی را بکار آورده بود باز دچار خبط
و خطای قدیم گردید مملکت خود را مابین فرزندان و برادر خویش
کستوت که شجاعت معروف و در سلطنت شرکت داشت تقسیم کرد یکی
از پسرانش بنام یاگایلا یا ژاژلون (۱۴۳۴ — ۱۳۷۷)
بحضرت تمام خطای پدر را اصلاح نمود او عمو خود کستوت را

Jagaila

بجانب روسیه تاخته و این شهرهای لیتوانی را تباه ساخت
برادران و اقوامش نیز بفرار در ممالک همجوار از مرگ رستند
بعد از آنکه این کافر خونخوار حوزه لیتوانی گردید دیگری بود که
دین مسیحی از دو راه مختلف سرایت در آنجا وارد شود یکی
از لهستان بشکل لاتینی و دیگری از روسیه بشکل یونانی اما جنگ
پرخشونتی که لیتوانیان با راهبان نظامی شمال داشتند مذهب
کاتولیک را در نظرشان منفور ساخته بود در سلطنت اولگرد
جمعیت ویلنا شوریده چهارده فرانسیسکن را سر بریده بودند از
طرف دیگر قسمت بزرگ متصرفات لیتوانی از ممالک روس ترکیب
یافته و از این سبب لیتوانی تحت نفوذ مذهب و زبان آنان
واقع میشد زبان روسی زبان رسمی مملکت بشمار میرفت عمال اکثر
ارتودکسی ایمان حاکم بوده و عاقبت در میان سلاوهای مستهلک و
بسبب کشورگشائی خود روس میگشتند یک واقعه غیر مترقبه
جریان طبیعی تاریخ را برگردانید در لهستان سلسله انژو د
فرانسه با رفتن شخص لوئی هنگری از میان رفت و از او یک
دختر بنام (ادویژ) باقی ماند رجال لهستانی چنین اندیشیدند
که ازدواج ملکه ایشان با یاگلو گراندوک ویلنا بهترین وسیله
برای ختم منازعه شاهی لهستان و لیتوانی لکن میگفتند دل ادویژ
جای دیگری دربند بود. روحانیون کاتولیک برد و تکلف

Edvige

کرده تا بدین ازدواج تن درداده و اهالی لیتوانی را حتی
در خود لیتوانی استوار سازد و آن سرزمین را از سایر ایالات
روس - لیتوانی که ارتودکسی باقی بوده جدا نماید
در سال ۱۳۸۶ ژاژلون بکراکوی رفته و در آنجا
بدین کاتولیک درآمد تاج شاهی بر سر نهاد لیتوانیان نیز مانند
روسیان در زمان ولادیمیر بدون تشریفات و بطور اجمال و سرسری
تبدیل مذهب کرده شده ایشانرا بدسته‌های متعدد تقسیم نموده
هر دسته را کشیشی با آب مقدس آب بر زده نامی از نامهای
تقویم لاتینی را فرو میخواند و یک طایفه تمام باسم پطر و دیگری
باسم پل یا یوحنا نامیده میشد ژاژلون صنم پرکون را بدست
خود سرنگون ساخته آتش خدائی را که در قصر ویلنا میسوخت
بمیراند و مارهای مقدس را بکشتار داده جنگلهای تقدیس
آنرا برانداخت جماعت تاتری از اهالی کدامان
خویش دست کشید بسیاری از لیتوانیان بکراکو نوابهای
که کارولنژهای فرانسوی آداب دینشان تا موقعی
چندین بار در بنگاهای دینی حاضر شده تا هر یک
هم تن تعمید تازه مذهبان را مکرر دریافت کنند
ژاژلون که پایتخت خویش را برای جلب تقرب از رعایای
خویش بکراکوی انتقال داد موجب ناخشنودی قدما گردید
ارتودکسها هم بسبب کدورت [رنجش] حاصل از تبلیغ شاه
در راه مذهب کاتولیک بگروه مسیحیان لحح ملحق شده
لیتوانی حس میداشت که اتحادش با لهستان موجب تباهی

استقلال او شده است

حکمدار بزرگ ویتوت (۱۴۳۰ - ۱۳۹۲)

جنگ وارسکلا (۱۳۹۹) و جنگ تاننبرگ (۱۴۱۰)

باری ویتوت سرکشی دلیر و سرداری راهبر سرسختی
ناراضیان درآمد و با توختامیش همدست شده قشون جنگی
لهستانی را در قصر ویلنا دو مرتبه بمحاصره انداخت .
راژلو بالاخره از جنگ بیزار شد لیتوانی را با
عنوان حکمدار بزرگ بدو واگذاشت (۱۳۹۲)

سپس ویتوت یعنی همان پدر زن یک حکمدار
بزرگ مسکو (واسیلی دیمتریویچ) بدین تاخت کرد
و نقشه کشورگشائی اولگرد را بر ضد روسیه شمال شرقی
از سر گرفت . سویاتوسلاف نامی حکمدار سمولنسک
بسبب ستمکاریهای خود حتی در همین قرن آهنین مشهور
شده بود چه در ممالک روسی تاخت کرده از سیخ کشیدن
و زنده سوزانیدن زنان و کودکان خودداری نمینمود تا در
سال ۱۴۸۷ در اثنای جنگی با لیتوانیان کشته شد و پسرش
یوری بتقویت و سرپرستی ویتوت اسماً حکمدار بزرگ سمولنسک
گردید ویتوت شجاعت و فعالیت خود را با غدر و خیانت
خود توام ساخته شهر مزبور را با یک حیله جنگی در حوزه
سرار مورثیا بتصرف درآورد یعنی شاهزاده و برادرش را

Iouri Vitovt

بخیمهٔ خود خواسته و یگان یگان همه را در آغوش کشید بسینه چسباند.

سپس اینها را اسیران جنگی خود شمرد. در حالیکه اردوش

علی الغفله در سمولنسک تاخته و تمام شهر را یغما نمود

این بود و نیز بعلیا از روسیه جدا افتاد. امپراطوری لیتوانی الگرد

با سوسدالی قدیم و حکومت نشین ریازان همجوارش بود. این دو

کشور با نوگورود و پسکوف تنها ممالکی بودند که استقلال

خودرا از دست نداده. بدون یک سنگر جنگی [illegible]

نام روس را کفایت میکرد اما ویتوت خیالات بلندتری

داشت که تسخیر مسکو. در میان آنها معتبرتر بشمار باید

او با [illegible] دست دیگر نرم کرده و از اسیرانی که از جای آورد

جمع آورده. قدس قصبه را نزدیک ویلنا مسکون ساخت

که اخلافشان در آنجا تا هنوز باقی‌اند. توختامیش خان را

که تمرد کوتلوی از سرای رانده بود زیر حمایت خود جا داد

و مصمم گردید که اردوی زرین را افسار بند نموده دست نشانده

از طرف خویش در آنجا بنشاند. سپس مسکو و دیگران را در گرفته

بر کشورگشائی خود امپراطوری تاتار را هم بیفزاید. اردوئی که زیر درفش‌های

کیف گرد کرد شاید بهترین اردوئی بود که بعد از اولین جنگ

صلیب بجنگ کفار یورش میبرد. آری ویتوت قوای لهستان

را با افواج لیتوانی منضم ساخت و این قوا از طرف واتیکان هم برکت داده شد.

Koutloui

و از دوازده دوده‌های سروری روسیه خان یلبردند نیز توختامش
و تاتارهایش همراه قشون بردند. ایدگو با قبضهٔ شواله با اسلحه
فراوان و مردان آهنپوش که سرکرده بزرگ توقتامش ایستاده
بود. در سواحل ورسکلا شاخه رود دنیپر که نزدیک به پولتاوا
جاری است با دشمن تلاقی حاصل آمد. اینجا درست همان میدان
جنگی بود که در ۱۷۰۹ میلادی دوگانه سوئدی باهم روبرو
گشتند. ویتوت به پیشنهادهای صلح تیمور را چنین پاسخ داد که خداوند
برای فرمانروایی دنیا برآورده و خان مغول باید در
خویش دانسته خراج را بپردازد و علامات دولتیش را
در مسکوکات مغول نقش کند. خان اگر گفتگوی از
صلح میکرد فقط برای اطاله وقت بود که اردوی بزرگ
تاتار بفرماندهی (ادیگه) برسد. این یکی نیز بنوبت
خود از روی تمسخر ویتوت را سهم داد تا خان را فرمانبر خویش
دانسته علامتش را در مسکوکات نقش سازد. ویتوت
بغرور رشادتها و دستهای فوج امیدوار بود از عهده
مورولع مغول برآید. جنگ شروع شد. مغولان از
پس پشت دشمن در رخنه غالب گشتند دو ثلث از اردوی لیتوانی
با حکمداران سمولنسک و کیف در میدان جنگ بخاک هلاک افتادند
تیمور بقیة السیف را تا دنیپر دنبال کرده یک غرامت

Edigée

جنگی از کیف و خانقاه کاماکوب بگرفت و اعتبار ویتوت

بزمین خورد و حتی جنگاوران رهبان میدانستند میتوانند بسرحدات

وی دست اندازی کنند لیکن ویتوت هنوز سهمناک بود و جنگاور

بزرگ سکو بعد از یک حمله تجربی احتیاط را از دست نگذارده

رابطه صلح را برقرار نمود

وقتی ویتوت از این فلاکت کمر راست کرد یک

سفر جنگی برای اداره‌ها بر ضد نظام توتونی در پیش گرفت جنگاور

بزرگ لیتوانی بیش از دو بار با سواران آلمانی پنجه درهم

انداخته بود. و نظام توتونی هم در این عصر فعالیت اولیه

را بسبب انحطاط تیولداری و ترقی شهرهای تجارتی از دست

داده بود ژموردها در ۱۴۰۹ از خشونت تیغی که

بگردنشان گرانباری میکرد بفریاد درخاش آمده و باتکای پشتیبانی

ویتوت شوریدند. پادشاه لهستان دست نشانده ویتوت خواست

میانداری کند (خداوند بزرگ) وقت سوم باولریخ رول

گنین گن میانجیگری را نپذیرفت آنوقت قوای متفقه لهستان

و لیتوانی با چهل هزار تاتار و بیست و پنج هزار جنگی مزدور از

بوهم و هنگری و موراوی و سیلزی جمعاً نود و یک هزار

پیاده و شصت و شش هزار سواره با شصت ارابه توپ قدم

در خاک پروس نهادند. (خداوند بزرگ) نتوانست جز

با هشتاد و سه هزار پیاده و بیست و شش هزار سواره بمقابله

خداوند بزرگ

Grand-maître [illegible] در یکی از [illegible]

کلیسا شمرده

در آید . جنگ تاننبرگ Tannenberg (۱۴۱۰)

پیروزی ویتوت که قلب و جناح چپ آلمانها را در هم شکست

قدرت طوایف توتونی را برانداخت . (خداوند بزرگ) با

منصبداران صنف خود دویست شوالیه از نظام توتونی و

چهارصد تن شوالیه دیگر و چهار هزار تن سپاهی در میدان جنگ

بر خاک غلطیدند . تقریباً شاهزادگان روسیه غربی همه در این

کارزار شرکت داشتند . سپاهیان سمولنسک بویژه انگشت‌نما

شدند . کشور ژمودان از تسلط ژرمنان رهائی جسته

با لیتوانی پیوند یافت . سه سال بعد در ۱۴۱۳ کنگره

هورودلو Horodlo واقع بر فراز بوگ Bug

بین رادگان همراه با پانهای پولونی از یکسو و ویتوت

همراه با اشرافزادگان لیتوانی از سوی دیگر صورت پذیرفت

اشرافیان کاتولیک در این کنگره با حقوق و امتیازات (شلیاختائی)

پولونی تشریف یافتند . نیز قرار براین شد که نمایندگان

هر دو کشور در یک انجمن مشترک (دیت) Diete

جمع آمده طرفداران پولونی و گراندوکهای لیتوانی را انتخاب

نموده و در [ابهام] امور اقدام کنند لیکن چندی نگذشت که

ویتوت را با رعایای خود ناسازگاری بهم رسید . ژمودان

که آنهم از تسلط توتونی سرپیچی داشتند با طغیانات

پروسه را به برنه و باید به کاریکر و تسلط لهستان

خصومت می‌ورزیدند تا عاقبت برشوریدند و کشیشان را از خود
باز راندند و ویتوت جز بقوهٔ قهریه از عهدهٔ آنان برنیامد.
اتباع روسی لیتوانی مذهب ارتودوکسی داشته
بودند و از رئیس روحانی ام‌البلاد مسکو فرمان میبردند. ویتوت
میخواست ازین تفرق مذهبی هم رهائی یابد. بدین قصد از
شیخ قسطنطنیه تقاضا کرد که رئیس روحانی خاص برای روسیهٔ
غربی تعیین کند. شیخ ریز از قبول تقاضا امتناع ورزید. ویتوت
انجمنی مذهبی از اسقفهٔ ارتودوکسی منعقد ساخته یک کشیش
فاضل بلغاری موسوم به گرگوار سامبلاک را بریاست
مذهبی ام‌البلاد کیف برداشت. و روسیه ازین لحاظ دارای
دو رئیس روحانی گردید بمحاکمه دو حکمدار بزرگ داشت
یعنی حکمدار روسیهٔ شرقی و حکمدار روسیهٔ غربی اولی در مسکو
و دومی در کیف. ویتوت بازمیخواست از سوی غرب
فراغت خیال بدست آورد و لیتوانی را از تفرق سیاسی
لهستان رها سازد. در ۱۴۲۹ با امپراطور آلمان سیگیسموند
ملاقات نموده از او وعده گرفت که ویتوت را بسلطنت
لیتوانی برگزینند. ویتوت در آن هنگام هشتاد ساله و در اوج اقتدار
خود بود. در جشنهای تروکی Trakai و ویلنا که وی
برپا ساخت نبیره‌اش واسیلی دوم حکمدار بزرگ
مسکو بهمراهی فوتیوس photius رئیس روحانی ام‌البلاد.

مسکو و سپهداران توهر و بایاران ، ویتولد
پادشاه لهستان و خان کریمه و هوسپودار مطرود و والاکی
و حکمدار بزرگ (خداوند) روس و لندمستر لیونی و سفرای امپراطور
شرق همگی جشن یافته روزانه هفتصد سرگاو و هزار
چهارصد سر گوسفند و نزدیک بهمین نسبت شکارهای دیگر
بمصرف میرسید ولی در بحبوحه این ضیافات دیرمرد جاهپرور
نامرادی تلخی چشید : لهستانیان نزد پاپ سعایت کرده
واو ویتوت را از فکر سلطنت ممنوع داشت لهستانیان فرستادگان
شیگیسموند را که برایش هرکان و دیهیم سلطنتی میبردند گرفتار کردند
ویتوت از شدت غیض بستری شده در ۱۴۳۰ بمرد
لیتوانی بعد از او اقتدار جنگی خود را از دست داد
شصت سال با هم که بدست یک حکمدار بزرگ خاص اداره
میشد سپس در تحت زمان ولادیسلاس بلهستان میپیوندد
از آن پس جدا میگردد و بعدها نیز بطور قطع در سال ۱۵۰۱
با لهستان یکی شده در تحت زمان یک پادشاه درمیآید با این
هم بعنوان حکومت نشین بزرگ یا دوک نشین بزرگ یک
دولت جداگانه بشمار میرود در هر حال ایالات لیتوانی روسی
اندک اندک اخلاق و آداب و تمدن لهستانیان را پذیرفته
وشاهزادگان اخلاف روریک و سن ولادیمیر یا بازماندگان

هیدوگ و ژوییس اطوار و طرز تعلیم اشرافیت لهستانی را

اخذ نمودند

فصل دوازدهم

حکمداران بزرگ مسکو: تشکیلات روسیه شرقی (۱۳۰۴–۱۴۶۲)

مبادی مسکو: دانیل – ژورژ دانیلویچ (۱۳۰۴–۱۳۲۵)

دایوان کالیتا (۱۳۲۸–۱۳۴۱): مبارزه با خانزاده

تور. – سیمئون مغرور دایوان حلیم (۱۳۴۱–۱۳۵۹)

دیمتری دونسکی Donskoi (۱۳۵۹–۱۳۸۹):

جنگ کولیکوو Koulikovo – واسیلی دیمتریویچ و

واسیلی کور (۱۳۸۹–۱۴۶۲)

مبادی مسکو: دانیل

درحینیکه روسیه غربی گرد دولت لیتوانی فراهم میآید و این

دولت یک شهر خارجی مانند ویلنا را برای اتحادیه مسخره

روسی پایتخت قرار داده و آنها را بروزی در اجتماع خود با پولونی

[illegible] روسیه شرقی حول مسکو جمع میشود. این عمل مرکز

دوگانه که انجام میگیرد دو روسیه متخاصم در برابر یکدیگر

برپا میگردد یکی روسیه بزرگ که بر یگانگی ملی و مذهبی خود

میبالد و دیگری روسیه لیتوانی یا یک دولت عجیب مرکب از

سه نژاد (روسی، لیتوانی، و لهستان) و سه مذهب (ارتودوکسی

کاتولیکی، [illegible] جزلیتیان). کشمکش این دو حریف در

[illegible] قرون بسیاری از تاریخ شمال را در خواهد نوشت

افتخار حکمداران مسکو بهانه رنگین شده بوده یگانگی است در روسیه بزرگ که منشاء اتحاد کل روسیه باشد بدست حکمداران دیگر

سرزمین مسکو در زیر یوغ مغول آزادی پرورده است برومبار، بگلیا، جاهد و صاحب عزم که بنا سازگاری بخت ساخته و از سازگاریش برخورده و عاقبت الامر بر روسیه غربی و برلیتوانی دست تفوق برگشوده است. در همین مکان سلسله از حکمداران سیاسی و ثابت قدم و حازم و ناپاک با قیافه درشم و هولناک تناور شده است که داغ تقدیرش بر پیشانی زده بود.

حکمداران روس با اعمال دسایس و حیل و تولید مفاسد، دامنه مملکت نزد خوانین مغول و ارتکاب خیانت نسبت بهمراهان حریص و نیز در موقع لزوم به [illegible] قطعی و کشتار و [illegible] دست بکار شده اند. اینان هم تحصیلداری [illegible] خوانین مغول را میکردند ولی اینان با این صفات قطعه روسیه نو را ایجاد نموده رشد و نما بخشیده اند. من بعد دیگر یک مرکز ثابت دیده میشود که تاریخ سراسر روسیه در حول آن بهم میپیوندد تاریخی که در اکثر [illegible] مختلف مانند نوگورود، [illegible]، [illegible]، لیتوانی، [illegible] و گالیسی [illegible] [illegible] و ولادیمیر در [illegible] [illegible] گردیدم

بریده شدن قسمتی از روسیه غرب بدست لیتوانیان و در حلقه
اطاعت درآمدن قسمت دیگری از روسیه شرق بدست مغولان
سبب تشکیل دو امیرنشین گردید و حکمداران مسکو در این
قسمت نقش باسقاقی وظایف حکمداران بزرگ را انجام
داده‌اند

اگرچه در اواسط قرن ۱۴ از دستبرد فتوحات
لیتوانیان مصون مانده بود ولی سمولنسک را در شمار بیاوریم
چراکه روزهایش در شرف افول بود باقی عبارتند از حکومت
نشینهای : ۱ - ریازان با مولیهای پرونسک
و مره ای یا سلادول و ریازانسکی ۲ - سوزدالی با
شهرهای ولادیمیر و نیژنی نوگورود ، سوزدال ، گالیچ
سوزدال ، کوستروما و گورودک ۳ - توور واقع
بر فراز ولگای علیا مکمل این گروه نشینهائی که حکمداران
بزرگ کوسه‌ای از نوگورود در ربوده بودند با شهرهای ارشف
و کاشین و روستوف ۴ - مسکو محصور ما بین توور
از شمال و سوزدالی از شرق و ریازان از جنوب
که تقریباً میتوان گفت از همسایگی حیث بیگانان زورمند
دچار خفقان بود

نام مسکو اولین بار در سلسل وقایع سال ۱۱۴۷
ظاهر میشود و در آنجا چنین ذکر شده است که حکمدار بزرگ
رستوف دلگوروکی چون سرزمین یک بویار بزرگ به

(اشتپان کوچکی) فرا رسید ، زیرا بسبب آزار و کار خطائی نابود
ساخت . و چون دورنهای یکی از خصائص مشرف بر رود
بلندی که از رودخانه مسکوا سیراب میشد شاید گرد ، مشهور
گشته ، و در بالا جائی که اکنون قصر کرملین برپاست
شهر مسکو را بنا نهاد . معروف است که رومولوس موسس
شهر روم قدیم در کاپیتول آن شهر کله انسانی یافته بود .
کاپیتول مسکو نیز که میبایست مرکز یک امپراطوری وسیعتری
گردد ، در مبادی خود از جنازه آدمی آبیاری دید .
کلیسای (درمیان کاجها) که اکنون هم باقیست
یادگار جنگلهای زرینی است که در آنوقت هر دو
ساحل مسکوا را مستور داشته و امروز روز یا تحت
وسیعی جانشین آنها است . مسکو در طول قرنی متصل
زبان تاریخ ، یک قصبه کناره و گمنام بود از سوزدالی .
وقایع نگاران فقط میگویند که اینجا بدست قبایل تاتار طعمه
آتش گردید (۱۲۳۷) و یا مشهد یک برادر الکسی نوسکی
در همین جا در جنگ با لیتوانیان کشته شد (۱۲۴۸) اما موسس
واقعی حکومت نشین مسکو دانیل از پسرهای الکسی نوسکی است
که قصبه مزبور و چند قصبه دیگر بعنوان تیول بوی رسیده بود . ولی
این حکمدار با افزودن یک شهر مهم دیگر و تصرف کولومنا
از اهالی ریازان کشور خود را توسعه بخشید و مکان مرگ
(۱۳۰۳) در صومعه دانیلوسکی که خود ساخته بود مدفون

گردید دو فرزند وی ژورژ و ایوان یکی پس از دیگر جانشین
وی گشتند

ژورژ دانیلویچ (۱۳۰۴ – ۱۳۲۵)

ایوان کالیتا (۱۳۲۸ – ۱۳۴۱) کشمکش با خانواده توِر

ژورژ دانیلویچ نقدیتاً (۱۳۰۳ - ۱۳۲۶) موژایسک
Mojaïsk را از دست شاهزادگان سمولنسک برآورد
و مالک این قول را با سارت برد تقریباً بلافاصله با خاندان
تور بنای کشمکش و جدال نهاد و این کینه توزی از هر دو طرف
انتقال یافته مدت بیست و چهار سال طول کشید وقتی آندره الکساندرویچ
حکمران بزرگ بی‌وارث در ۱۳۰۴ مرد دو رقیب پیدا شدند
یکی پسر عم خردسالش میخائیل حکمران تور و دیگری برادرزاده‌ اش
ژورژ حکمران مسکو، اما حق میخائیل مسلم بنظر میرسید زیرا
کلانتر خاندان بود برابر (نجبا) ی ولادیمیر و توطعان نوگورود
در شناسایش بحکمرانی بزرگ ترتیب نموده در سرای خان توقتاخان
برله‌ وی اظهار نظر کرده باستقرارش فرمان داد میخائیل که حقوق
حق واراده سلف را برله خود دید نیز از اعمال قوه و زور
کوتاهی نورزید و دوبار مسکو را محاصره نموده فرزند دانیل را
مجبور کرد تا مخل آسایشش نشود لیکن این جوانمرد وحشی امال
او بود وقایع نگاران از خصمان ژورژ بر ضد رسم قدیم متعصب
گشته و عموماً بر علیه او سخن رانده اند چون اساسی ایشان را در
رسوا کردن ژورژ بنظر آوریم دیده میشود که وی شخص بی‌ادب

کینه‌جو و خونخوار . گفتیم حکمدار ریازان اسیر ژورژ شد و در زندان
بود ژورژ موقع را مغتنم شمرده او را بقتل رسانید و اگر خان مغول
از حق فرزند مقتول یعنی حکمدار ریازان حمایت نمینمود هر آینه
ژورژ املاک وی را هم ضبط میکرد . باری ژورژ بدین اکتفا نموده
بضرر میشل خود را حکمدار نوگورود خواند لکن اردوی نوگورود
از اردوهای تور و ولادیمیر شکست خورد در این وقت وقوع
یک حادثه نامنتظره روی کار را برگردانید یعنی توختای
مرد ژورژ بطوری از خان جدید مغول دل ربود
که وی خواهر خود کونچاکا را بدو تزویج نمود و حکم توختای را
باز دید کرده حکومت نشین بزرگ را حق وی دانست
پسر دانیل با یک اردوی مغولی تحت ریاست باسکاک کاوگادی)
بروسیه بازگشت وقایع نگاران از روی اطمینان میگویند که
میشل راضی بود از شهر ولادیمیر خارج شود بشرط اینکه در تیول
موروثش دست اندازی روا ندارند اما ژورژ زمینهای تور را
بدست خرابی در سپرد ناچار آتش جدال مابین او و میشل روشن
گردید و در نتیجه میشل فاتح آمد . زن تاتاری ژورژ و برادرش
بوریس و سردار مغول کاوگادی و تقریبا تمام صاحبمنصبان تاتار
بدست میشل گرفتار شدند میشل ولی حزم و احتیاط را
از دست نهاده در رفق و ملاطفت با اسیران فروگذاری نکرد
کاوگادی را پیشکشهای فراوان داده آزاد و روانه ساخت

داد به پرستاری بالمسیل سوگند خورد همشیره خان درین موقع برگ

نابهنگام بمرد دشمنان شاهزاده‌ی تور شایعه در انداختند که

همشیره خان را مسموم ساخته‌اند داوری قضیه در میان دو طلبکار

دشمن باز به پیشگاه خان مغول برده شد درحینیکه

شاهزاده مسکوی شخصاً با دست پر از هدایا باردوی ازبک

میشتافت میشل شرط احتیاط را از دست نگذارده فقط

پسر دوازده ساله خود را همراه فرستاد. دیگر ژورژ از جیب

و جوش باز بایستاده در راه تهمت و تلبیس فساد و

پراکندن رشوت کوتاهی نورزید تا عاقبت میشل مجبور گردید

خود ساز سفر راست کند شاید از سرنوشت آتیه خود هم

بوئی برده بود که پیش از حرکت وصیت‌نامه خود را

تنظیم کرده تیولهائی میان کودکان خویش تقسیم کرد باری

او را متهم ساخته که شمشیر بر روی باسکاک یعنی فرستاده‌ی خان

مغول کشیده و کونچاکا را زهر خورانیده است اتهامات

مزبور بقدری بیجا بود که اوزبک قضایا را بدرازا کشانید

ولی با طبع ژورژ موافق نیاید الغرض بزور دو درگی

و اقدامات و تدابیر امر توقیف خویشتن را حاصل کرد درین

موقع خان مغول چند ماهی برای شکار بقفقاز رفت میشل

نیز دنبال موکب از سرای مغول تا داغستان کشانیده شد

بگریزد در بازار شهری پرجمعیت بندش بگردن نهاده و تماشاگران
دور وی حلقه زده میگفتند « دیری نگذشته است که این اسیر
در کشور خویش حکمداری زورمند بود » دوبارهای میش چاره
کار را در فرار کردن او دانستند اما میش ازبیم اینکه رهائیش
بکینه کشی مغول گرفتار آید نپذیرفت ژورژ چیدال
تعلل کرد و سیم و زر پراگند تا عاقبت حکم مرگ فرا رسید
یکی از مدرهان میش دهشت زده در چادر محبوس درآمده
و بدو گفت ژورژ دکاوکادی با جمعی از مردم پکادی نزدیک میشوند
حکمدار مغول را وحشت زده فرزند جوانش را نزد یکی از خاتونهای
خان فرستاد تا ویرا امان دهد دشمنان دوگانه اش
پهلوی چادر بازیش نهاده دوبارهای توه ر را متفرق ساختند
و آدمکشهای مزدور را بکشتن میش فرستادند اینان آن حکمدار
رعیت دوست را بر زمین افکنده در زیر پا مالیدند
و برگشته از دیپی توسم بروماتس Romanetz سینه اش را
با خنجر شکافته قلب ویرا بیرون کشید آنوقت ژورژ دکاوکادی
اندر آمده تن برهنه اسرا تماشا کرد تا آتار مذبور رو
بحکمدار نوگورود نموده گفت « عجیب است ! چگونه
میگذارید در برابر چشمتان بجد عموتان خواری روا دارند »
ملازمی از آن ژورژ بالاپوشی روی جسد برافکند (۱۲۱۹)
اهالی توه ر در سوگواری میش بهایهای گریستند و جسدش را

که فساد نپذیرفته بود جزء جسد شهدا در صندوقی از نقره جا داده

و بعدها در کلیسای بزرگ توهر گذاردند اهالی او را نجیب و

رستگار دانسته نگهبان وطنش میشمارند. نقوش قدیمه یا جدیده که

بر روی دیوارهای کلیسا که بخاطره شهادت وی کشیده شده جنایت

مسکوی را تشنیع مینمایند تمام وقایع نگاران معاصر بهواخواهی

وی بر ضد قاتل برشوریده اند ... باری میشل

بعدها او بمقام مقدسین نائل آمد و یوری فرمانروای نیرومند مسکو و سلسله ای

و نوگورود شد ... سرنوشت فجیع میشل هم مقدمه خرابی توهر

گردید

چند سال بعد در اردوی زرین تغییراتی پیش آمد دیمتری معروف

به (تیزچشم) فرزند میشل بر تخت سعران حکمدار بزرگ نائل

گشت و بالکاک سوه نیچ و تلگا مامور نصب سلطان بر دیهیم

ولادیمیر گردید یوری یکبار دیگر نیز خود را ناچار از آن دید

که برای شغل بشتابد در آنجا دو رقیب یعنی دیمتری حکمدار توهر

و یوری حکمدار مسکو روبروی شدند دیمتری کینه پدر را

بازنخواست لاجرم شمشیر از غلاف بیرون آمد و حکمدار مسکو

بسختی مجروح شده بزمین افتاد (۱۳۲۵) دوستانش

خبر که بدست آورند عبارت بود از حکم اعدام دیمتری.

پس از او برادرش الکساندر در ولادیمیر جانشین وی گردید

از بدبختی توهر سال بعد بسبب بدرفتاری بالکاک

(شه وکال) بیچاره شکیب اهالی بر ضدش برشوریده و با تمام

ملازمانش بقتل آوردند الکساندر بجای تقلید از حزم

و حتی طمع همسایگان مسکو نیز حوزه‌ی نفوذ سودای مسکوی را بخورد

وقتی شخصاً مقر باتو را در حصار گرفته آتش زد. بعد از

مدتی فصل دیگر تهیاتی از خان مغول انتظار بخشایش برد

و اگرچه او زیرک کینه این اهانت را به موقع فراموش نمیساخت

حکمداران مسکو را فرا یاد نیاوردند. ایوان کالیتا برادر

ژورژ برای تکمیل خرابی تور خود را بمیان انداخت

خان مغول عنوان حکمداری بزرگ را وعده کرده یک اردوی

بزرگ از پنجاه هزار نفر تاتار به او سپرد که عده لشکریان

مسکو و سوزدال نیز بدان ملحق شدند. الکساندر که شرط عقل

بجا نیاورده و در مقابل رعایای فریفته [illegible] نیرومند بود درین

مورد نیز برای مدافعه از وطن یا همدستی با جمیع رعایا ابراز

شجاعت نمود و همراه برادران بسوی پسکوف و لادوگا

راه گریز پیش گرفت. اما انتقام خان یا انتقام مسکو هم بسیار

طولانی گردید. شهرهای تور و کاشین و تورژوک زیر و زبر

شدند. نوگورود نیز با پرداخت یک غرامت جنگی هنگفت خود را

باز خرید. اوزبک به فنای تور بدان قناعت نکرده سفارش

بعضی اوقات شاهزادگان پسر یا برادر مقتول در حبس را

نابود ساخت. ظاهراً اردوی زرین و مسکو در سیاست راه [illegible]

می‌سپرند. نکته قابل توجه است که (روسیه مقدس) در میان

خون شهدائی چون میشل حکمدار تور و دمیتری تیزچشم احتجاجیه است

ایوان کالیتا بحکمداری بزرگ رسید بهمراهی کونستانتین تیرتیل
که بجای الکساندر فراری بر تخت توه‌ر نشسته بود بسوی اردوی زرین
رهسپار آمدند ایوان از طرف خان مغول بحکمرانی برپا شد
اما اوزبک هم امر کرد که الکساندر را در پیشگاه حاضر سازند
باری سفرای حکمدار بزرگ بپسکوف رفتند تا الکساندر را
بحضور بخوانند و یا اهالی پسکوف را بتسلیم وی وادار نمایند
سفرا گفتند « ملت مسیح را بدرد و محنت کافران قرار
ندهیم » اما اهالی پسکوف را از استغاثه شاهزاده توه‌ر رقت
دست داد بسفرا گفتند « شهریارا با اردوی زرین مرو
هرچه که پیش بیاید ما با تو خواهیم مرد » این جواب عجیب که
درجه شجاعت را از دایره حزم و احتیاط خارج میکشانید و یا دیگران
دوران مسیح شدند و در شهر ایسورک قلعه تازه برپا ساختند
از طرف دیگر ایوان هم اردوی گرد آورده و متروپولیت اسقف
بزرگ را واداشت که الکساندر و اهالی پسکوف را لعن کند
دیده میشود که حکمدار مسیحی یکی از اقوام خود را با تاتاران دنبال
کرده و یک اسقف مسیحی مسیحیان را تکفیر مینماید تا باطاعت خان
تن در دهند پسکویان با وجود ترس و وحشت واپس نرفتند
لکن الکساندر ایشان را واگذاشته بلیتوانی پناه برد پسکویان
چون چنین دیدند بحکمدار بزرگ گفتند : « الکساندر رفت
تمام اهالی از خرد و بزرگ و وضیع و شریف راهبان کشیشان

و در حاضرین را بگریان و زنان و اطفال فریاد بعجب این امر
برکنه میزدند » ۱۲۲۹

الکساندر بعداً نزد پسکوئیان بازگشت و کلیساهای آن
شناخته شد سپس الکساندر همواره بر شهر خوب تور افسوس میخورد
برای او قبول حکایت از روی هم بعیرانی خطرناک دگر بار
تسلط میرسید. و جلب عطوفت خان التماس میکرد . بنابراین بهمراه
برادران باردوی زرین رفت و باوزبک خان چنین گفت : «
خداوندگارا بجا هزارا اگر از من بر علیه تو خطائی صادر شده است
اینک نزد تو آمده ام . من آن کنم که دلخواه تست من برای مرگ یا زندگی
آماده ام » خان مغول از سر تقصیرش در گذشت و الکساندر
بتور آمد . ایوان کالیتا خیال میکرد که از دست الکساندر
آسوده شده است چه در غیاب وی باکمال استقلال در روسیه
و دست درکارهای تور دراز برد . یکی از دختران خود را بواسیلی
یاروسلاول و دیگری را بکنستانتین شهر روستف برادر شاهزاده مغرور
تور که بود بخشید تا شهرهای روسیه بسیادت وی گردن نهاده
بودند . بازگشت الکساندر برای تمام ناراضیان رئیسی فراهم
کرد و کالیتا بجای اعلان جنگ باوی ترجیح داد که از
سفرهای مسئوله باوری طلبید لذا هم باردوی زرین رفته
و الکساندر را خطرناکترین دشمن مغول قلمداد کرد نتیجه این تبلیغات
چنان شد که الکساندر را احضار باردو فرمان دادند و این بار
وی را با پسرش فیودور سر بریدند . باری بهر ترتیب با مسکو

اکنون حاکمیت چهار حکمدار از خانواده توور تباه گردیده بود

اوزبک که اعتمادی بر مسکو داشت و سرحدات تمام روسیه را

بالقای یم و خراج در قبضه دارد نزدیک بهمین اوقات حکمدار

ستارودب را بزخم مرگ سپرد کنستانتین و واسیلی حکمداران

توور و پسران و برادران و عمان متقدمین نحوی نبودند که

جز نزد به خاطر بزاری از هر زن خود برادریکه حکمرانی برقرار

نخواهد ماند بهمین قصد ناقوس بزرگ کلیسای توور را

برای گواهی از انقیاد صریح بکالیتا رساندند حکمداران

ریازان و سوزدال نیز ناچار شدند که در زیر پرچم وی جنگ ها

بروند نوگورود در اثر تهدیدات وی راه سوئی در پیش گرفت

گرچه خرابی روسیه را نتیجه می‌بخشید و اینهم اتکار بالیتوانی بود

بین زبان پسر ودیمین را بحکمداری بپذیرفته و تعرفات نوگورود

را در لدوگا وکارلی برای تمول پسروش پیش نمود و نیز

در صدد نزدیکی با حکمدار بزرگ مسکو برآمد اما مقصود ایوان

فقط کنترل ساختن اختیارات نوگورود بوده که بنام خان مسئول

مجوزات مالیات سرشماری را در برابر نماید

این حکمدار با وجود ابراز تفوق و بلند پروازی از جنگ

پرهیز داشته و بزور پول شهرهای اوگلیچ وگالیچ و بیلوزرسک

وزمینهائی را در اطراف کوستروما و ولادیمیر و روستوف بحیطه

مالکیت درآورد درعین حال هم حکمدار مسکو و هم حکمدار بزرگ

ولادیمیر بشمار میرفت یکی مسکو ملک موروثش بود که خان

بهمین نحو قانوناً تمرکزیافت از دست وی نگرفت درصورتیکه
ولادیمیر قابل انتقال بخانواده دیگر بود او بهمین لحاظ ولادیمیر را
بلاگردان مسکو قرار داد . دو حکمدار بزرگ میشل و دمتری
اسلاف وی بهمین طرز رفتار کرده بودند اگر ایشان در
ولادیمیر خودی نشان دادند تنها برای مراسم تاجگذاری
بود در کلیسای بزرگ . و هر یک از ایشان معمولاً در شهرهای
تیول خود بسر میبردند شهر ولادیمیر در طول سلطنت کالیتا
پایتخت قانونی و مسکو پایتخت فعلی روسیه بود کالیتا راهها را
چنان هموار ساخت که مسکو بزودی حقاً و عملاً پایتخت
روسیه شد پطر اسقف ام البلاد ولادیمیر که شهر مسکو را
بجای برگزید اغلب اوقات در این شهر رحل اقامت میافکند
جانشین وی تئوگنوست از هر جهت در آنجا سکونت گزید
در همین وقت تفوق دینی که سابقاً از آن کیف و پس
از آن ولادیمیر بود بدست مسکو افتاد کالیتا از اهل مساعی
و مجاهدات کرتهای بورتیه تا شهر مزبور اعتبار و حیثیت ام البلادی
یافت او در کرملین کلیساهای باشکوه ساخت که اوسپنسکی
یکی از آنهاست اولین اسقفان بزرگ در نتیجه زحمات وی و
جانشینانش جزو مقدسین بشمار رفتند همچون سنت الکسی و سن پیر
که از پیشوایان مسکو محسوبند روایت است که پطر اسقف
بزرگ خود مکان تابوت خویش را در کلیسای جدید معین نموده